دیدگاه اهل حدیث در رابطه

با

بدعت تعصّب مذهب

**مولف:**

**شیخ محمد عید عباسی**

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

www.aqeedeh.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www.nourtv.net  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www.islam411.com  www.videofarsi.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.ahlesonnat.com  www.isl.org.uk  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.videofarda.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[فصل اول: نظر و دیدگاه ما در رابطه با مذاهب اربعه و مساله اجتهاد و تقلید 7](#_Toc337906102)

[- نظر و دیدگاه ما در ارتباط با مسأله اجتهاد و تقلید: 8](#_Toc337906103)

[- تعریف اجتهاد و مشروعیت آن: 11](#_Toc337906104)

[- حکم شرعی اجتهاد شرایط اجتهاد: 13](#_Toc337906105)

[- شرایط اجتهاد: 13](#_Toc337906106)

[«باطل بودن این فکر که می‌گوید: باب اجتهاد بسته است» 22](#_Toc337906107)

[- اعتراضات و جواب دادن به آن‌ها: 26](#_Toc337906108)

[- اعلان بسته بودن باب اجتهاد، مدعیّن اجتهاد را منع نمی‌کند: 37](#_Toc337906109)

[اثبات درجه اتّباع 40](#_Toc337906110)

[شرط تقلید و اتّباع 51](#_Toc337906111)

[دیدگاه ما در رابطه با امامان مجتهد چهارگانه 62](#_Toc337906112)

[- اقرار امامان اربعه رحمهم الله به ترک گفته‌های آنان اگر مخالف با کتاب (قرآن) و سنّت (احادیث) باشد: 83](#_Toc337906113)

[- نظر و دیدگاه ما دربارة مذاهب اربعه(چهارگانه) (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) رحمهم الله 87](#_Toc337906114)

[- ماضد مذاهب اربعه (حنفی- شافعی- مالکی- حنبلی) نیستیم 90](#_Toc337906115)

[پیشنهادی مهم برای توحید مذاهب فقه اسلامی 95](#_Toc337906116)

[- اسباب لازم: 95](#_Toc337906117)

[- متن برنامه: 99](#_Toc337906118)

[- چگونگی تحقق بخشیدن به این برنامه: 101](#_Toc337906119)

[دعوت ما، دعوتی است معتدل بدور از افراط و تفریط 102](#_Toc337906120)

[ادامة زندگی و موفقیت نتیجة دعوت بر اصلاح فقه میباشد 109](#_Toc337906121)

[راه نجات 116](#_Toc337906122)

[فصل دوم: چرا التزام به یک مذهب معین جایز نیست؟ 127](#_Toc337906123)

[- سوءتفاهم البوطی: 128](#_Toc337906124)

[- التزام به یک مذهب معین بدعت است: 130](#_Toc337906125)

[- قیاس مذاهب بر قراﺀتهای مختلف، قیاسی اشتباه، قبیح و آشکاری است: 137](#_Toc337906126)

[- انتشار مذهب از روی دلیل نیست: 139](#_Toc337906127)

[- انکار التزام به مذهب معین از طرف امام مالک: 139](#_Toc337906128)

[- امام ابوحنیفه نیز تقلید کردن از خود را انکار کرده است: 141](#_Toc337906129)

[- امام احمد نیز تقلید کردن را انکار می‌کند: 141](#_Toc337906130)

[- امام شافعی تعصب مذهبی را انکار می‌کند(): 142](#_Toc337906131)

[- مثالی در رابطه با سوء تفاهم البوطی: 144](#_Toc337906132)

[- امام شافعی مردم را به سوی عمل کردن به حدیث صحیح اگرصحت آن ثابت شود، دعوت می‌کند اگر چه مردم با آن حدیث مخالف باشند: 146](#_Toc337906133)

[- امام شافعی جواب معترضان را می‌دهد: 150](#_Toc337906134)

[- دیدگاه ابن الصلاح در رابطه با عمل کردن به حدیث: 151](#_Toc337906135)

[- السبکی مستقیماً به سوی عمل کردن به حدیث دعوت می‌کند: 152](#_Toc337906136)

[- بسیاری از مجتهدان نظرات خود را تغییر داده‌اند: 153](#_Toc337906137)

[- شاگردان بعضی وقت‌ها با اساتید خود یعنی امامان مجتهد، مخالفت می‌کردند: 154](#_Toc337906138)

[- در حقیقت مقلّدان، التزام و تقیّد مردم به یک مذهب را بوجود آورده‌اند: 155](#_Toc337906139)

[- مجتهدین هیچگاه اقرار به مذهب گرائی متعصبانه نکرده‌اند: 156](#_Toc337906140)

[فریاد‌هایی جسورانه که مذهب گرایی متعصبانه را انکار می‌کند 157](#_Toc337906141)

[- سکوت بعضی از علماء به سبب ترس از مردم است: 158](#_Toc337906142)

[- این نظر و عقیده البوطی که حق با اکثریت است، باطل است: 159](#_Toc337906143)

[- حکم خداوند - تبارک و تعالی- در رابطه با اکثریت: 160](#_Toc337906144)

[فصل سوم: دلیل دعوت ما برای بازگشت به سوی سنّت چیست؟ 171](#_Toc337906145)

[- البوطی از موضوع فرار می‌کند به مردم پناه می‌برد: 172](#_Toc337906146)

[- البوطی صلاحیت اجتهاد را ندارد: 175](#_Toc337906147)

[- دعوت سلفیه در سرزمین شام چگونه بوجود آمد؟: 175](#_Toc337906148)

[- مثال‌هایی زنده از اختلاف بین دعوتگران سنّت و دشمنان آنان: 177](#_Toc337906149)

[- اختلاف بین سلفی و مقلّد مذهب مالکی: 177](#_Toc337906150)

[- اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب حنفی: 183](#_Toc337906151)

[- اختلاف بین سلفی و مقلد شافعی مذهب: 185](#_Toc337906152)

[- اختلاف بین سلفی و مقلد حنبلی مذهب: 187](#_Toc337906153)

[- ما بخاطراین همه مخالفت‌های زیاد با سنّت صحیح، با تعصب مذهبی دشمنی ومخالفت می‌کنیم: 188](#_Toc337906154)

[- مذهبیون، مذهب را به عنوان اصل اساسی و کتاب و سنّت را به عنوان تبع آن قرارداده‌اند: 190](#_Toc337906155)

[تعصّب مذهبی مخالف دین و علم است 192](#_Toc337906156)

[- یک نفر مسلمان روشنفکر و با فرهنگ اگردید که مذهب او مخالف با کتاب و سنّت است، چه کار باید بکند؟: 194](#_Toc337906157)

[- نمونه دیگر: 199](#_Toc337906158)

[- از البوطی می‌خواهیم که جواب دهد: 202](#_Toc337906159)

[اهمیت خطر موضوع تعصب مذهبی 203](#_Toc337906160)

[- رد و انکار یک اعتراض: 204](#_Toc337906161)

[- این‌ها توضیحات و روشنگری‌ها و دلایل دعوت ما در ارتباط با ترک تعصب مذهبی است: 206](#_Toc337906162)

فصل اول:  
نظر و دیدگاه ما در رابطه با مذاهب اربعه و مساله اجتهاد و تقلید

در این فصل می‌خواهیم آشکارا و صراحتاً نظر و دیدگاه خود را برای مردم بیان کنیم، بطوریکه برای کسی بهانه وعذری در ارتباط با نفهمیدن و یا بدفهمی و نظر ودیدگاه ما و آن چرا که در مورد ما شایعه پراکنی می‌کنند، باقی نماند، چند سالی است که از سوءتفاهم بیشتر مردم نسبت به نظر و فکرمان گله مند بوده و رنج می‌بریم، نمی‌دانیم سبب این سوءتفاهم ودرک اشتباه، مخالفت ما نسبت به آنچه که مردم به آن عادت کرده‌اند یا آن را از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اند، می‌باشد و یا تلاش بسیاری از افراد مصلحتی و تابع هوا و هوس، باعث بوجود آمدن این موقعیت و سوءتفاهم و گمراهی مسلمانان شده است، تا مردم را از ما دور کنند و بین ما دشمنی و عداوت ایجاد کنند. در حقیقت از مدت‌ها بیش ما نظر و اعتقاد خود را در رابطه با موضوع اجتهاد، تقلید و مذاهب فقهی بوسیله آنچه که استادمان «علاّمه محمّد ناصرالدین البانی» در مقدمه کتاب نفیس و گرانبهای خود بنام «صفة صلاة النبی ص» مخصوصاً در جلد پنجم آن آورده است، بیان کرده‌ایم بگونه ای که برای هر فرد مخلص، علم دوست، منصف کافی است که آن را به شکلی صحیح، درست بفهمد و همچنین با نوشتن تعداد مقالاتی که در مجله «المسلمون»[[1]](#footnote-1) تحت عنوان (عودة إلی السنة: بازگشت به سنت) به دنبال مطالبی که استاد علی طنطاویی درآن مجله منتشر کرده موضوع مورد نظررا بیان کرده است.

- نظر و دیدگاه ما در ارتباط با مسأله اجتهاد و تقلید:

معتقدیم که تبعیت از آنچه که خداوند سبحانه و تعالی ـ در کتاب خود(قرآن) و سنّت رسول خودص به آن امر کرده واجب است و این همان عزم، تصمیم وارادة اسلام و حقیقت ایمان است و هرکس به تبعیت آنچه که از طرف خداوند و رسول او آمده است، راضی و خشنود نباشد، مسلمان نیست همانطور که خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١﴾ [النور: 51].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فراخوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردی و رستگاران واقعی ایشانند»

و درباره منافقان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١﴾ [النساء: 61].

«و زمانیکه بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمدص) نازل کرده است، و به سوی پیغمبرص روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد) منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند...».

و آیات دیگری که به این موضوع اشاره می‌کنند، لذا تبعیت از کتاب (قرآن) و سنّت (احادیث) باید هدف اساسی برای هر فرد مسلمانی بوده و راهی باشد که از آن مسیر حرکت می‌کند، ولی مردم، در رابطه با مقدار ظرفیت فهم و شناخت، درجات مختلفی دارند، بعضی از آنان جاهلانی هستند که معانی قرآن کریم و احادیث شریف را نمی‌داند و نمی‌تواند از طریق آن دو معانی و مفاهیم قرآنی و احادیث را استنباط کند، و نمی‌تواند آنچه را که آندو(قرآن و حدیث) از او می‌خواهند، بشناسد، بعضی دیگر از مردم، شامل افرادی عالم، آگاه و هوشیاری هستند که معانی آیات و احادیث را می‌دانند، و به احکام و قوانین و قواعدی که از قرآن و احادیث استنباط می‌شود، پی می‌برند، و می‌دانند در بین آیات و احادیثی که ظاهراً با هم اختلاف دارند هماهنگی، تلفیق و ارتباط، ایجاد کنند و بر زبان عربی و شیوه و روش آن، وافق و آگاه‌اند و گروه سوم، کسانی هستند که حد وسط بین گروه اول و گروه دوم هستند یعنی جاهل و ناآگاه نیستند تا حدی که احکام را درک نکنند، و نتوانند آنچه را که قرآن و احادیث بر آن‌ها دلالت دارد، بفهمند بلکه دارای علم و آگاهی، عقلی متفکر بوده، ولی به درجة عالم فقیه، متخصص در فقه، اهل تحقیق و تتبّع، باریک بین و بصیر و آگاه به آنچه که کتاب(قرآن) و سنت (احادیث) بر آن‌ها دلالت دارد، نرسیده است. درجات و مراتب اصلی مردم بدینصورت است که مشخص شد، هر چند هر کدام از آنان خود دارای مراتب و درجاتی متفاوتی می‌باشند. گروه اول از مردم علماءآنان را مقلد نام نهاده‌اند.

و نوع دوم را اصطلاحاً مجتهد می‌نامند. و نوع سوم را متبعیّن (کسانی که تبعیت می‌کند) می‌نامند.بر گروه اول واجب است که از هر عالمی که به کتاب و سنّت آگاه است و در ارتباط با دین وعلم مورد اعتماد و اطمینان آنان است، تقلید کنند. و اما بر گروه دوم واجب است که در ارتباط با شناخت آنچه که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند، تلاش کرده و از آن‌ها تبعیت و پیروی نمایند، و حتی مردم را نیز به آگاهی از کتاب وسنت و تبعیت از آن دو راهنمایی وارشاد نماید. و بر گروه سوم واجب است که از دلایل شرعی و گفته‌های علماء، اطلاع و آگاهی پیدا کرده و از آن‌ها تبعیت کنند. هر کس که استعداد و توانایی اجتهاد داشته باشد، تقلید و اتباع از غیرمگردرحالت ضرورت، برای او جایز نیست، همانطور که طهارت و وضو بوسیله خاک، زمانی درست است که آب موجود نباشد یا اینکه در به کار بردن آن معذوریت شرعی داشته باشد و هر کس توانایی و استعداد اتباع " تبعیت" داشته باشد تقلید واجتهاد برای او جایز نیست همانطوریکه اگر کسی توانایی وقدرت اجتهاد و تبعیت را نداشته باشد، تقلید بر او واجب است. دلیل این گفته‌ها آن است که اصل و اساس در هر چیزی، تبعیت از کتاب (قرآن) و سنّت است برای هر کسی که توانایی و استعداد حرکت در این مسیر را داشته باشد. همانطور که خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف:3].

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی مکنید و (فرمان نپذیرید».

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«و چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است، اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

و اگر مسلمان توانایی و استعداد درک و فهم از کتاب و سنّت و استنباط احکام از این دو منبع را نداشته باشد به درجة اتباع نزول پیدا می‌کند و اگر توانایی و استعداد اتّباع را هم نداشته باشد به درجة دیگری که همان تقلید است نزول پیدا می‌کند، درجة اتباع و تقلید هر دو از مواردی هستند که زیر مجموعه این فرمودة خداوند تبارک و تعالی قرار می‌گیرند که:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43]. «پس (برای روشنگری] از آگاهان بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته».

در نتیجه برای شما که این کتاب را می‌خوانید مشخص می‌شود که به حقیقت کسانی که می‌گویند و شایعه پراکنی می‌کنند که ما اجتهادرا بر هر کسی واجب می‌دانیم، به ما دروغ و افتراء نسبت داده‌اند و همچنین هر کسی که از طرف ما گفته است که همانا ما تقلید را برای انسان جاهل حرام می‌دانیم، دوباره به ما دروغ و افتراء نسبت داده است لذا ما از هر سخنی که بر خلاف گفته مان به ما نسبت می‌دهند، بیزاریم و خود را تبرئه می‌کنیم.

- تعریف اجتهاد و مشروعیت آن:

اجتهاد در اصطلاح بکارگیری نهایت سعی و تلاش در رابطه با شناخت احکام و استخراج و استنباط آن‌ها از ادّله‌های شرعی است آنگونه که مجتهد خود احساس کند دیگر توانایی اضافه کردن مطلبی را بر استنباط و شناخت خود ندارد. و مامعتقدیم که اجتهاد یکی از مصادر مهم شریعت اسلام برای اصلاح و تقویت و زنده نگه داشتن شرایع و قوانین اسلامی در هرزمان و مکانی است. همانطور که حوادث و اتفاقات موجود در زندگی زیاد، نامحدود، غیر محصور هستند برعکس نصوص شرعی یعنی قواعد و قوانین موجود در شریعت اسلامی محصور و محدود هستند، از دلایل و حکمتهای خداوند تبارک و تعالی آن است که اجتهاد را در اموری که نصّ صریحی دربارة آن‌ها وجود ندارد، برای بندگان خود تشریع و تجویز کرده است، و اجتهاد در امور بنابر قیاس بر اموری است که نصّ صریح و آشکار در مورد آن‌ها آمده و در علت هر دو با هم اشتراک دارند، قرآن کریم نیز بر طبق فرمودة خداوند تبارک و تعالی به مشروعیت اجتهاد اشاره کرده است به اینکه:

﴿وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء: 83]. «اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان [که به سبب بینش و بصیرتْ دارای قدرت تشخیص و اهل تحقیق‌اند] ارجاع می‌دادند، درستی و نادرستی اش را در می‌یافتند»

﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ٢﴾ [الحشر: 2]. [ای خردمندان درس عبرت بگیرید...].

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24]. «آیا دربارة قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند؟) یا اینکه بر دل‌های قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟».

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (باعرضة برقرآن) و پیغمبرص او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

(تا در پرتو قرآن و سنت حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن رابیان و روشن داشته است باید چنین عمل کنید)

تمامی آیات مذکور ما را به تدبر و استنباط و اعتبار امر می‌کنند، وروشن است که این آیات عوام مردم جاهل به آیات و احادیث را مورد خطاب قرار نداده است زیرا آنان تخصص و توانایی این کارها را ندارند و در حقیقت خطاب در این آیات علماء هستند زیرا فعل و کار صحابه ش در این مورد نیز مؤید این گفته‌ها است، چون آنان در امور جدید اجتهاد می‌کردند، و هر کدام در ارتباط با امور جدید بنابراجتهاد شخصی خود عمل می‌کرد.[[2]](#footnote-2)

- حکم شرعی اجتهاد شرایط اجتهاد:

اجتهاد به لحاظ حکم شرعی، چند نوع است، در بعض مواقع اجتهاد فرض عین است، و این هنگامی است که کسی می‌تواند در مورد اتفاقی جدید که حکم شرعی آن را نمی‌توان مشخص کرد، اجتهاد کند یا هنگامی که درمورد اتفاقی جدید که افتاده است از او سئوال می‌شود و ترس از ترک اجتهاد و حکم شرعی آن بشود و همین طور بدون حکم شرعی باقی بماند. دراین دوحالت اجتهاد بر آن شخص فرض عین است.

و بعضی وقت‌ها اجتهاد فرض کفایه است، و این هنگامی است که از کسی در مورد مسأله‌ای که حکم آن مشخص نشده است و می‌تواند اجتهاد کند با وجود مجتهدین دیگر سئوال شود، هرگاه یکی از مجتهدین در مورد مساله مذکور فتوی بدهد، گناه عدم اجتهاد از دیگران ساقط می‌شودولی اگر همگی آنان اجتهاد را ترک کنند، جملگی مرتکب گناه می‌شوند، گاهی اوقات اجتهاد مندوب یا سنت است، البته این مورد زمانی است که مجتهد درباره حکم مسأله‌ای که ممکن است اتفاق بیفتد یا اینکه در موردآن از او سئوال شود، بحث و تحقیق کند.

- شرایط اجتهاد:

علماء در ارتباط با شرایط مجتهدین دو دسته‌اند، گروهی خیلی سخت گیر، جدی و تعصّب هستند و گروهی دیگر نرم، سهل گیر و آسان می‌باشند، علماء متأخر جزو گروه اول یعنی سخت گیر، جدی، متعصب و تند بوده و حتی اظهار داشتند که کسی نمی‌تواند اجتهاد کند و آنان به اجتهاد به عنوان مسأله‌ای غریب و نا آشنا و ترسناک نگاه کرد که حتی برای آنان امکان تصور کردن آن و یا اینکه دیدن آن را تحمل کنند، وجود ندارد.و برای مجتهد، احاطه و اطلاع کامل بر علم‌های زیادی از جمله علم آلت مانند نحو، زبان، بلاغت و علوم شریعت مانند تفسیر و حدیث و اصول فقه و علوم قرآن و علم مصطلح و سیرت اطلاع و آگاهی از منطق علم کلام و غیر این‌ها از علوم که احاطه و آکاهی کامل بر آن‌ها ناممکن و محال است، به عنوان شرط گذاشته‌اند.و همة این‌ها بخاطر این است که‌ به آنچه در دل دارند وبه آن معتقد هستند برسند، و آنان معتقدند که باب اجتهاد از قرن چهارم هجری به بعد بسته شده است و برای هیچکس امکان اجتهاد در مسائل جدید وجود ندارد هر چند بعضی از آنان به ظاهر می‌گویند که هیچ گونه اعتراضی نسبت به وجود مجهتد جدید ندارند، هرگاه شرایط قبلی را داشته باشد، در حالیکه آنان با این طرز گفتار بیان می‌کنند که چنین کاری عملی نیست، نزد آنان اجتهاد ممنوع نیست ولی کلید باب اجتهاد گم شده و ناپیداست.و ما معتقد هستیم که علمای متأخر خود در رابطه با این موضوع دچار اشتباه و خطا شده‌اند و اجتهاد آنگونه که اینان فکر می‌کنند، سخت، مشکل و ناممکن نیست، بلکه همانطور که استاد ما می‌گوید: ممکن است برای کسی که‌آشنا به لغات و توانایی و استعداد درک و فهم مدارکی که برای فهمیدن کتاب و سنت به آن‌ها نیاز دارد، داشته باشد، و به عبارتی دیگر: درحقیقت کسی که توانایی و استعداد درک و فهم کتاب‌های مذاهب اربعه و عبارات و نوشته‌های آنان را داشته باشد مخصوصاً کتاب‌ها و عبارات علمای متأخر که بعضی وقت‌ها شبیه معما و چیستان، مبهم، دو پهلو، پوشیده و دارای رمز و راز هستند، می‌باشند می‌تواند کتاب الله (قرآن) و سنت رسول اکرمص را که به حقیقت این دو آسان‌تر، مشخص‌تر واضح‌تر از هر کلام دیگری هستند، بفهمد، مخصوصاً زمانیکه برای اینکار از کتاب‌های اهل علم از تفسیر و شرح احادیث و کتاب‌های فقهی مرجع آن‌هایی که دلایل اقوال مختلف را ذکر می‌کنند، مانند المجموع، امام نووی و فتح القدیر ابن همام و نیل الاوطار شوکانی و غیره که از بهترین و نافع‌ترین آن‌ها، کتاب بدایه المجهتد و نهایه المقتصد«علامه ابن رشد» که آن را برای طلابی علمی که می‌خواهند به درجه اجتهاد برسند، نوشته است همانطور که درکتاب خود به این موضوع اشاره کرده است.[[3]](#footnote-3) می‌گویم تصدیق کننده این موضوع که کتاب خدا(قرآن) وسنت رسول اکرمص آسان‌ترین، مشخص‌ترین وواضح‌ترین کلام هستند، این است که خداوند عزوجل ـ کتاب کریم خود را اینگونه توصیف می‌کند که:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17]. «ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥﴾ [الشعراء: 195]. «به زبان عربی روشن و آشکاری».

در حقیقت خداوند سبحانه و تعالی ـ قرآن را کتابی، مشخص و روشن، آشکار، که هر مخاطبی آن را درک می‌کند هر کس که توانایی درک و فهم آن را نداشته باشد می‌تواند از تفسیر علماء استعانت و کمک بگیرد.اعتقاد و نظر ما در رابطه با آسانی و راحتی اجتهاد برای کسی که آشنا به لغات و توانایی و استعداد درک و فهم کتاب و قرآن و سنت را دارد، چیزی تازه و جدیدی از جانب ما نیست، بلکه بسیاری از فقها به این موضوع اذعان دارند، که پیشرو آنان، امام ابوحامد غزالی ـ رحمه الله ـ است که این موضوع را به صورتی خوب، بی‌عیب، مفید توضیح داده است، و در کتاب گرانبهای خود بنام (المستصفی) بطور کامل و مفصل این موضوع را تکمیل نموده است.شیخ این موضوع را آنقدر مفید وخوب بیان کرده است که برای تو خوانندة گرامی خلاصه کرده و بازگو می‌کنم:

امام محمد غزالی ـ رحمه الله ـ می‌فرماید: برای مجتهد دو شرط در نظر گرفته می‌شود: شرط اول: آن است که مجهتد باید عادل، به دور از گناهانی که عدالت او را خدشه دار می‌کنند، باشد، و این شرط اعتماد بر فتوی او و قبول آن را جایز می‌کند ولی شرط صحت اجتهاد نیست اما اگر فاسق باشد و برای خود اجتهاد کند، درست و صحیح است. شرط دوم که همان شرط اصلی و اساسی برای اجتهاد است: آن است که مجتهد باید بر مدارک و اسنادِ حکم‌های شرعی احاطة کامل داشته و با نگاه کردن در مسأله مورد نظر آنقدر ماهر و استاد باشد صحت اجتهاد خود را به مرحله ظن برساند و این نتیجه اولاً با شناخت اسناد و مدارکی که ثمره دهنده احکام شرعی هستند، بدست می‌آید.دوماً با شناخت از کیفیت و چگونگی بهره گیری و استفاده از آن مدارک برای استخراج احکام شرعی، بدست می‌آید. و تمامی این کار بوسیله شناخت علوم هشتگانه زیر ممکن است که عبارتند از قرآن، سنت، اجماع، عقل یا قیاس شناخت اصول فقه، زبان عربی و نحوـ ناسخ و منسوخ و مصطلح حدیث. اما کتاب الله ـ عزوجلّ ـ اصل است، شناخت و آگاهی کامل بر آن به شرط گرفته نشده، بلکه آنقدر که متعلق به قسمت احکام قرآن است، و آن 500 آیه است و همچنین حفظ کردن این 500 آیات نیز به شرط گرفته نشده بلکه مجتهد باید جای این آیات را بداند. و اما سنت، مجتهدباید احادیثی را که متعلق به احکام است، بشناسد، و این احادیث اگر چه بالغ بر هزار حدیث است در نهایت محدود است، و لازم نیست که مجتهد بر احادیثی که در رابطه با موعظه و احکام آخرت و غیره است، شناخت و آگاهی داشته باشد، بلکه بر او واجب است که احادیثی که متعلق به احکام هستند فقط از آن‌ها اطلاع و آگاهی داشته باشد، و همچنین حفظ کردن این احادیث لازم نیست بلکه کافی است که مرجع و یا مصدری که این احادیث را تأیید و تصحیح می‌کند در پیش دست داشته باشد مانند سنن ابی داود و احمد والبیهقی همچنین کافی است که جای هر باب را که هنگام نیاز به آن مراجعه می‌کند، بداند. و اما اجماع، مجهتد باید مسائلی را که اجماع درمورد آن‌ها نظر ورأی داده‌اند، بشناسد و بداند تا برخلاف آن‌ها فتوی ندهد، و حفظ کردن تمامی مسائل اجماعی و اختلافی بر او واجب و ضروری نیست، بلکه هر مسئله‌ای را که می‌خواهد در مورد آن فتوی بدهد، باید بداند که آیا فتوی او مخالف با اجماع نیست بدین صورت که باید بداند همانا فتوی او موافق با یکی از مذاهب علماء هر کدام که باشد هست و یا اینکه اجماع در مورد این اتفاق یا مسئله جدید هیچگونه نظر و رأی نداده‌اند.و اما قیاس که امام محمد غزالی آن را عقل می‌نامد، بر مجهتد واجب است که توانایی و استعداد، استخراج و استنباط علت‌های احکام شرعی را ازآیات و احادیث و اجماع داشته باشد، واصول کلی که شریعت اسلامی احکام خود را برآن بنا نهاده است، بداند. این علوم چهارگانه همان مدارک و اسناد بدست آورنده یا استخراج کنندۀ احکام شرعی هستند، اما طریقه و روش بهره گیری و استفاده از این مدارک و اسناد برای بدست آوردن و استخراج احکام شرعی، بوسیله علوم چهارگانه دیگر حاصل می‌شود.

که ابتدا این علوم، اصول فقه است. بدین شکل که مجتهد باید اقسام ادلة شرعی و شرایط آن‌ها و اشکال و کیفیت ظاهری آن‌ها را بشناسد.

علم دوم، شناخت زبان دستور عربی است بگونه ای که مجتهد بتواند بوسیله آن گفته‌های عرب و عادت آنان در چگونگی استعمال این دستورزبان را بفهمد تا بین کلام اصلی و کلام ظاهری و حقیقت و مجاز و عام و خاص، تمییز و جدایی ایجاد کند و لازم نیست که مجتهد در این رابطه به نهایت درجۀ استادی برسد و اینکه تمامی لغات عربی را بشناسد و در دستور زبان عربی تعمّق و جستجو و ژرف نگاری کند. بلکه در این رابطه کافی است آنچه که او را به حقیقت معانی و مفاهیم مسائل می‌رساند، درک کند.

سومی: علم ناسخ و منسوخ در قرآن و سنت است، بر مجتهد واجب است که این علم را بداند، ‌و آیات و احادیث ناسخ و منسوخ را بشناسد و لازم نیست که همگی آن‌ها را حفظ کند بلکه در مورد هر مسئله‌ای که بوسیله آیت و یا حدیثی می‌خواهد، فتوی بدهد باید بداند که هیچکدام از آن دو منسوخ نیستند.

چهارم: شناخت راوی حدیث وهمچنین تشخیص و جداسازی حدیث صحیح از غیر صحیح است و احادیثی را که امت اسلامی قبول کرده است نیازی به تحقیق و بررسی کردن اسناد آن حدیث نیست اما احادیث دیگری غیر از احادیث مذکور، بر مجهتد واجب است که خیلی کامل، خوب، محققانه به کسانی که احادیث مورد نظر را نقل کرده‌اند، نگاه کند و عدالت و عیب آنان را بشناسد و در این رابطه تعدیل راوی حدیث از طرف امامی عدال کافی است به آن شرط که مزکیّ یا آن امام عادل روش و طریقة صحیحی در تعدیل راوی داشته باشد. علوم هشتگانه مذکوربه سه علوم مهم بر می‌گردد که عبارتند از: 1- علم حدیث 2- علم لغت 3- علم اصول فقه.

اما علم کلام ومسائل فرعی در فقه، هیچگونه نیازی به این دو تا نیست. در رابطه با علم کلام، برای مجتهد کافی است که اعتقادی لازم، قطعی بلاتغییر به ارکان شش گانه ایمان داشته باشد و شناخت راه‌های علم کلام و ادّله آن لازم نیست زیرا هیچکدام از اصحاب و تابعین آن را تأیید نکرده‌اند و حتی اگر مجتهد در رابطه با اعتقاد، مقلد محض باشد، برای او اجتهاد در احکام جایز است. اما مسائل فرعی در فقه، حتی اصحاب رسول اللهص نیز شناخت کافی بر آن‌ها نداشته‌اند، ولی اطلاع بر آن‌ها و شناخت از آن‌ها، به طالب علم، تمرین ممارست بیشتری به نسبت اجتهاد به او می‌دهد.[[4]](#footnote-4) سپس امام محمد غزالی بحث مورد نظر را با تنبیه و آگاهی مهمی تحت عنوان «نکته ای در رابطه با شرایط آسانگیری که بیشتر افراد از آن غافل وناآگاه هستند» «دقیقة فی التخفیف یغفل عنها الأکثرون» به اتمام می‌رساند و بخاطر اهمیت این موضوع عین جملات او را تقل می‌کنم امام محمد غزالی می‌گوید: اجتماع علوم هشتگانه مذکور دربارة مجهتد مطلق که در تمامی مسائل شرعی فتوی می‌دهد، به شرط گرفته شده و اجتهاد به نزد من مقام و مرتبه‌ای که قابل تفکیک و تقسیم بندی نباشد، نیست. بلکه جایز است که به عالمی که در مقام و منصب اجتهاد دربارة بخشی از احکام شرعی قرار دارد، مجهتد گفت: هر کسی که مثلاً روش قیاسی را می‌داند و می‌شناسد و از طریق آن نظر می‌دهد، او می‌تواند دررابطه با مسائل قیاسی فتوی دهد، اگر چه در ارتباط با علم حدیث ماهر و استاد نباشد یا مثلاً هر کس دربارة مسئله مشترکه نظر می‌دهد کافی است که خود فقیه باشد و فقط آگاه به اصول و قواعد ارث و معانی آن‌ها باشد. اگر چه از خبرهایی که درباره مسائل تحریم مسکرات یا در رابطه با مساله نکاح بدون ولی آمده است. هیچ گونه اطلاع و آگاهی نداشته باشد و آگاهی از این نوع اخبارها هیچ نوع کمکی به رای و نظر اودر مسائل ارث نمی‌کند و همچنین هیچگونه ارتباطی بین این نوع احادیث و مسائل ارث وجود ندارد. پس به چه دلیل غفلت و ناآگاهی از این نوع احادیث یا کوتاهی در شناخت ویادگیری آن‌ها نشانه نقص و عیب مجتهد است؟ و کسی که آشنا و آگاه بر احادیثی که درباره قصاص مسلمان در مقابل کافر ذمی و چگونگی تصرف و انجام این قصاص صحبت می‌کند، باشد کوتاهی او درباره علم نحو که از این فرمودة خداوند صحبت می‌کند، هیچ گونه زیان و ضرری به او نمی‌رساند.

﴿وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ [المائدة: 6]. «و سرتان را مسح کنید، و پاهایتان را تا دو قوزک (بشویید)» و همینگونه مسائلی را که در این معنا و مفهوم هستند با هم مقایسه کن.

از شرایط مفتی این نیست که به تمامی مسائل جواب دهد، از امام مالک ـ رحمه الله ـ در مورد چهل مساله سئوال شد. در جواب سی و شش تا از آن‌ها گفت: نمی‌دانم و چقدر امام شافعی ـ رحمه الله ـ حتی صحابه کرامش در جواب مسائل به بن بست رسیده‌اند. پس مجهتد باید در مورد مسأله‌ای که می‌خواهد، فتوی بدهد، اطلاع و آگاهی کامل داشته باشد، و در این حالت مجهتددر مورد آنچه که می‌داند، فتوی می‌دهد و خود می‌داند که همانا او می‌داند و بین آنچه را نمی‌داند و آنچه را که می‌داند، تمییز و جدایی ایجادمی کند، لذا در مورد آنچه که نمی‌داند جواب نمی‌دهد و فقط در مورد مسائلی که می‌داند، فتوی می‌دهد. جملگی این‌ها شرایط اجتهاد می‌باشند.[[5]](#footnote-5) واین شرایط همانطور که مشاهده می‌کنی برای کسی است که توانایی و استعداد درستی برای بحث، تحقیق و رای و نظر داشته باشد، ‌به همین دلیل اشتباه و خطا زیادی که از طرف علماء متاخر و تندی و سختگیری آنان بدین شکل که اجتهاد را به مانند کاری نا ممکن و محال فرض می‌کنند، ‌و از علما که راغب و مشتاق این کار هستند و توانایی و استعداد آن را دارند، در رابطه با اجتهاد چیزهایی طلب می‌کنند که حتی 4/1 بلکه 10/1 تمامی این صفات را مجهتدین صحابه کرام (رضی الله عنه)در خود نداشته‌اند و به همین دلیل برای تو مشخص می‌شود که بحقیقت اتهاماتی که شیخ غزالی[[6]](#footnote-6) ـ رحمه الله ـ و امثال او بر کسانی که برای رسیدن به درجه اجتهاد سعی و تلاش می‌کنند، وارد کرده‌اند، ظلم و خطا و تندی وسختگیری است که هیچ گونه دلیلی برای ادعای خود ندارند و سرسختی، اذیت کردن و آزردن و در نهایت پریشان کردن آنان است که هیچ گونه دلیلی شرعی بر این کار خود ندارند.

و با توجه به مذکورات فوق خطا و اشتباه دکتر البوطی زمانیکه گفتۀ المعصومی ـ رحمه الله ـ را مورد مسخره قرار می‌دهد برای تو مشخص می‌گردد ـ معصومی می‌گوید: بحقیقت اجتهاد برای کسی که تمامی همت و تلاش خود را در فراگیری علم، صرف کرده و عزم و ارادة خود را در بدست آوردن تقوی، قوی و محکم گرداند، کاری آسان و ممکن است، ‌و او نیازمند مطالعه و آگاهی و احاطه کامل بر کتاب‌های زیادتر از موطّا، صحیح بخاری و صحیح مسلم، سنن ابی داود و جامع ترمذی و نسائی ندارد. دیدیی که امام محمد غزالی که خود مذهبی است در این رابطه معتدل تو بوده و کار را آسان‌تر گرفته است در حالیکه معصومی نسبت به رأی و نظر امام محمد غزالی ـ رحمه الله ـ سخت‌تر و تندتر می‌باشد و این گفتة دکتر البوطی و امثال او که ادعا می‌کنند پیرو امام محمد غزالی ـ رحمه الله ـ بوده و نهایت احترام و قدردانی را برای او قائل هستند دلیل و حجتی بر علیه خودشان می‌باشند. مجدداً به آقای دکتر البوطی و امثال می‌گوئیم: آیا شما اطلاع و آگاهی و احاطه داشتن و فهم کتاب‌هایی را که معصومی ـ رحمه الله ـ در مسیر اجتهاد ذکر کرد، کاری آسان و راحت می‌دانید؟ بحقیقت من مطمئن هستم به اینکه علما مجهتد بزرگ از جمله آنان امامان چهارگانه (شافعی، حنفی، مالکی، حنبلی) حتی خود آنان اطلاع و آگاهی بیشتری از این احادیثی که معصومی کتاب‌های آن‌ها را نام برده، نداشته حتی بعضی از آنان 10/1 علم بر این احادیث را نداشته‌اند. براستی خواندن و تحصیل، مطالعه و بررسی این کتاب‌ها برای کسی که قدرت و توانایی و استعداد دارد، نیاز به چندین سال دارد، پس شما چطور آن را ساده می پندارید؟. چطور گمان می‌کنید که این کار، برای هر انسانی حتی عادی و معمول و یا عرب بادیه نشینی که هیچ گونه علم و آگاهی ندارد همانگونه که به دروغ و بهتان در رساله اللامذهبیه، خود گفته اید که معصومی ـ رحمه الله ـ اجتهاد بر هر انسانی را واجب و فرض کرده است؟ به حقیقت هر کسی که بتواند 4/1 این کتاب‌ها را بخواند و بفهمد البته با استعانت و کمک از شرح این مطالب توسط علماء و بیان مراتب احادیث توسط آنان، و اگرنسبت به علوم لغت و قرآن و اصول توانایی قابل توجهی داشته باشد، می‌تواند اهل اینکار باشد، زیرا استعداد و توانایی موجود در او نشان دهندة جایگاه و درجه و مرتبه بزرگ اجتهاد است و ما مطمئن هستیم که افراد خیلی خیلی کم از مردم می‌توانند به این درجه برسند، و بر ما واجب است که این تعداد از افراد را تشویق کرده و به آنان کمک کنیم و دستشان را به عنوان یاری و مساعدت بگیریم، نه اینکه دشمن سر سخت در مقابل آنان باشیم، حتی دشمنی با آنان از دشمنی ما با کافران هرزه و فاسد، سخت تر و بدترباشد، یا اینکه مانع همت و تلاش آنان بوده و تلاش وکوشش آنان را از بین برده و بر آنان افترا و دروغ ببندیم.

«باطل بودن این فکر که می‌گوید: باب اجتهاد بسته است»

در بین فقهاء متأخر این ادّعای متعصب و خطرناک که زمان اجتهاد تمام شده است، شایع است و باب اجتهاد بعد از قرن چهارم تا روز قیامت، مسدود شده است، سلسله طلایی و با ارزش مجتهدان امت اسلامی قطع شده و از بین رفته است، تا روز قیامت هیچ کس را نمی‌توان یافت که بتواند به درجة اجتهاد برسد، و حتماً باید از علما و مجتهدان پیشین، تقلید کند، و هیچگاه اجازه مخالفت با آنان را ندارد، و نهایت کاری که می‌توانند علما متاخر انجام دهند، ترجیح و برتری دادن بعضی از گفته‌های علما ء پیشین بر بعضی دیگر است البته در ضمن مذهبی بودن. یعنی باید تابع یکی از مذاهب اربعه باشد در ضمن این خصوصیت می‌تواند قول یا اقوال بعضی از علما متقدم را بر بعضی دیگر ترجیح و برتری دهد. و نتیجه و آثار طبیعی این ادعا همان شایع شدن تقلیدی است که چندین قرن است با تمام فشار بر مسلمانان وارد شده است ومسلمانان را دچار عقب ماندگی و انحطاط علمی کرده است و طرفداران کتاب«اجتهاد و المجتهدون» بسیار حواشی این فکر زمزمه و خُرخُر می‌کنند همانگونه که گفته دکتر البوطی نیز به این نتیجه ختم می‌شود، و این طرزفکر را از بسیاری از کسانی که با دعوت کنندگان سنّت، دشمنی و کینه دارند، شنیده‌ایم، و بعضی از آنان به ظاهر اجتهاد را جایز می‌دانند ولی در عمل با آن محاربه و جنگ می‌کنند، و هرگاه نام مجتهدی را می‌شنوند، اجتهاد او را انکار کرده و ادعا می‌کنند که او صلاحیت اجتهاد را ندارد و بر او طعنه می‌زنند. و او را مسخره می‌کنند، و به حق یا ناحق از او درخواست منابع و مراجع می‌کنند، برای او از کاه کوه می‌سازند، فهرست و لیستی طولانی، عریض از شرایطی که ادّعا می‌کنند بودن آن‌ها در مجهتد واجب است، جلوی او قرار می‌دهند، شرایطی که حتی یک صدم آن‌ها در اصحابش و یاران مجتهد رسول الله ص نبوده است.ما معتقدیم که منع اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری بنابر دلایل زیادی، در اصل فکری باطل و ریشه ای فاسد دارد.

اولاً: اجتهاد امری است که خداوند عز و جل ـ آن را تشریع کرد و امت اسلامی را به آن رهنمود کرده است وآن را در مرتبة چهارم از مصادر و منابع و مراجع شریعت اسلامی قرار داده است که عبارتند از: کتاب (قرآن)، سنّت، اجماع و قیاس (که از مهم‌ترین شعبه‌های اجتهاد است) و برای هیچ کس جایز نیست که ذره ای هر چند کوچک و کم از دین الله – جل جلاله – را تغییر دهد چه رسد به اینکه کسی بخواهد اصلی از اصول دین را باطل کند و مصدر و مرجعی از مصادر شریعت اسلامی را حرام بداند؟ مشخص است که قانون گذاری یکی از خصوصیات و افعال خداوند تبارک و تعالی بوده، و از صلاحیت انسان خارج است،

دوماً: همانا بستن باب اجتهاد و یا تعطیل کردن آن، منع و یا تحریم وسعت و عظمت رحمت خداوند تبارک و تعالی بر امت اسلامی بوده و دلیلی است بر اینکه با اینکار ادّعای آگاهی بر غیب را دارند بدین شکل می‌خواهند بگویند: بعد از قرن چهارم هیچ کسی یافت نمی‌شود که صلاحیت اجتهاد را داشته باشد، آنان از کجا این موضوع را می‌دانند؟ و شناخت و آگاهی آن را از کجا بدست آورده‌اند؟ آیا خداوند – عز و جل – آنان را باخبر کرده است به اینکه بعد از قرن چهارم، هیچ مجتهدی را خلق نخواهد کرد؟

﴿إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۢ بِهَٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٦٨﴾ [یونس: 10]. «شما ای (مشرکان) هیچگونه دلیل وبرهانی بر این (ادعای خود) ندارید. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از آن آگاهی ندارید؟»

درست است، همانطور که در بعضی از احادیث صحیح وارد شده حالت و وضعیت دینی مردم با گذشت زمان ضعیف شده و کم می‌شود ولی این وضعیت عمومی است نه فردی، و این عقب نشینی عمومی یا برگشت ضعف عمومی: شامل همة افراد یا عموم انسان‌ها نمی‌شود بلکه از طرف عموم خاصی پیش می‌آید همانطور که رسول اکرم ص می‌فرماید:

«مثل أمتي مثل المطر لایدری أوله خیر أم آخره»[[7]](#footnote-7)

(مثل امت من بمانند باران است که شخص نمی‌داند اول آن خیر است یا آخر آن) در عصر انحطاط دینی و علمی افراد نابغه مشهور، برجسته، بسیار متفکر و علما بزرگی در مقایسه با امامان مجتهد سابق وجود دارند که از لحاظ علم وفقه و باهوشی، تیزهوشی و اخلاص، در درجة پایین تری قرار ندارند یا کمتر نیستند.و از آنچه که ابن حزم، النووی و العز بن عبدالسلام و ابن دقیق العید، و ابن تیمیه، و ابن القیم و ابن حجر و ابن کثیر و الذهبی – رحمهم الله تعالی – و غیر از این‌ها که نسبت به زمان ما فاصله ندارند، خبر داده‌اند در مقایسه با آنچه که علما متقدم از آن خبر داده‌اند. دردرجة پایین تر قرار ندارند. پس امت اسلام – به شکر الله تعالی – امتی است که خداوند به او رحم کرده و به اذن و ارادة الله – جل جلاله – هیچ وقت برکت، علم و اجتهاد از او قطع نخواهد شد، بهترین امتها بوده و گرامی‌ترین آن‌ها نزد الله -تبارک وتعالی- می‌باشد، همانطور که رسول الله ص در توضیح و تفسیر این آیه کریمه: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امت هستید که برای هدایت مردمان خارج شده اید».

می‌فرماید: «أنتم تتمّون بسبعین أمة أنتم خیرها وأکرمها علی الله تعالی»[[8]](#footnote-8) می‌فرماید: «شما هفتادمین امت هستید و بهترین آن‌ها و گرامی‌ترین شان به نزد الله- تبارک و تعالی- می‌باشید».

اکرام خداوند- تبارک و تعالی – و رحمت و بخشش و فضل او نسبت به این امت اقتضا می‌کندکه نعمت خدواند بر این امّت استمرار و ادامه داشته باشد که یکی از مهم‌ترین این نعمت‌ها، نعمت اجتهاد است چیزی که ادامة دین و مصلحت کار و حل مشکلات امت به آن بستگی دارد.

سوماً: بحقیقت اجتهاد برای بقای شریعت اسلامی و وجود آن و استمرار و دوام بر آن، ضروری و لازم است، بخاطر اینکه اتفاقات و حوادث جدید نامحدود بوده امّا نصوص شرعی (آیات و احادیث) محدود و محصور هستند، و نمی‌توان نصوص محصور و محدود شرعی را با اتفاقات و حوادث نامحدود و غیر محصور، پیوند و ارتباط داد.

لذا یکی از حکمت‌های خداوند عز وجل – آن است که برای مسلمانان، اجتهاد را تشریع کرده است تا بواسطه آن بتوانند احکامات اسلامی را از نصوص شرعی و قواعد عمومی آن، استنباط و استخراج کرده و مسائل و موارد مشابه و همانند را با هم قیاس کنند. حتی پیامبر اکرمص در رابطه با بعضی از امور، خود اجتهاد کرده‌اند، و اصحاب و یاران پیامبرص و تابعین نیز اجتهاد کرده‌اند. پس اجتهاد امری است که سلف صالح و بهترین‌های امت نیز آن را انجام داده‌اند، بر ما واجب است که از راه و روش و طریقة آنان پیروی کنیم. وراست گفته است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وکل خیر فی اتباع من سلف |  | و کل شر فی ابتداع من خلف |

هر خیر و نیکی در تبعیت کردن از سلف صالح است و شر و بدی در پیروی از بدعت‌های علما و خلف است.

- اعتراضات و جواب دادن به آن‌ها:

از کسانی که اجتهاد از قرن چهارم به بعد را منع می‌کند می‌پرسیم که: دلیل شرعی که شما در رابطه با تعطیل بودن باب اجتهاد یا بسته بودن آن دارید چیست؟ آنگونه که ما به کتاب‌ها و مقالات نوشته شده آنان مانند کتاب «الاجتهاد و المجتهدون» وکتاب «لزوم اتباع مذاهب الائمه» نگاه کرده‌ایم هیچ دلیل شرعی از کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) ندیده‌ایم. دوباره سوال را تکرار می‌کنیم، اگر برای نظر وعقیده خود در رابطه با بسته بودن باب اجتهاددلیل شرعی ندارید، پس دلیل عقلی شما در این رابطه چیست؟ تنها دلیلی که شیخ حامد – رحمه الله – و غیر از او ذکر کرده‌اند این است که هرگاه باب اجتهاد باز شود، کسانی که شایستگی و اهلیّت این کار را ندارند در این زمینه وارد می‌شوند، در نتیجه دین را فاسد می‌کنند، و احکامات دینی را بازیچه دست خود قرار داده و در نهایت باعث بوجود آوردن بی‌نظمی، آشفتگی، و بالاخره هرج و مرج دینی می‌شوند.

و این نوع اعتراض، صد درصد باطل و غیرمنطقی است و اگر از کوچک‌ترین صحت و درستی و اعتبار برخوردار می‌بود. خداوند –عز و جل – ما را بدان رهنمود می‌کرد و رسول اکرمص نیز ما را بدان سفارش می‌کرد، از آن جهت که هیچ احدی نسبت به الله – عز و جل – مصلحت دینی و دنیای انسان را نمی‌داند و همچنین هیچ احدی در مقایسه با الله (جل جلاله) نسبت به ضرر و زیان انسان در دنیا و آخرت آگاه نیست. در این رابطه رسول اکرمص می‌فرماید: «ما ترکت شیئاً مما أمرکم الله به إلا قد أمرتکم به، ولا ترکت شیئاً مما نهاکم الله عنه إلا و قد نهیتکم عنه...»[[9]](#footnote-9).

«هرآنچه را که خداوندشما را به آن امر کرده بود، من نیز شما را بدان امر کردم، و هر آنچه را که خداوندشما را از آن نهی کرده بود من نیز شما را از آن نهی کردم»

پس آیا منطقی است یعنی عقل این را قبول می‌کند که خداوند از شرّ بزرگی آگاه باشد که مسلمانان را فراگرفته و هرج و مرج دینی در بین آنان ایجاد می‌کند، اما مسلمانان را از آن دور نکند؟در غیر این در صورت – العیاذ بالله-در رابطه با هدایت وراهنمایی آنان کوتاهی کرده است یا – العیاذ بالله – خداوند فراموش کرده است از چیزی که دین و آخرت آنان را از بین می‌برد، با خبر سازد، پاک و منزه است الله جل جلاله – بلند مرتبه و بزرگ است همانطور که خود می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤﴾ [مریم: 64]. «وخداوند هیچ چیز را فراموش نمی‌کند»

عقل و درک و فهم انسان مسلمان چگونه ممکن است تصور کند که خداوند می‌داند همانا خطر بزرگ و شری همگیر و قریب الوقوع مسلمانان را فرا می‌گیرد ولی آنان را از این خطر بزرگ، آگاه نمی‌سازد، در نتیجه بظاهر ادعا کنندگان علم چندین قرن آمده‌اند تا‌آنچه را که خداوند العیاذ بالله – نازل نکرده است، جبران کنند و شریعت او را تکمیل گردانند؟ وای بر شما بخاطر این گفته خطرناک و بهتان و افترای باطل درحقیقت دری که الله – سبحانه و تعالی – بگشاید، هیچ انسانی در هر مقام و مرتبه‌ای هر‌کس که باشد نمی‌تواند آن را ببندد، حقیقتاً باب اجتهاد را الله تبارک و تعالی گشوده است زیرا او می‌داند که برای استمرار و احیاء دین و امت اسلامی لازم و ضروری است. پس چطور می‌توانید آن را ببندید؟ همانا خدواند – سبحانه و تعالی – کسی راکه بدون اذن و اجازة الله –تبارک و تعالی – قانون گذاری می‌کند تهدید کرده است و او را دچار عذاب سختی می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشوری: 21].

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خداوند بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟»

و همچنین کسانی که بدون اذن و اجازه الله تبارک و تعالی که حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنند، در زمرة افراد بالا که مورد تهدید شدید خداوند قرار می‌گیرند برمی شمارددرمورداهل کتاب می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31]. «یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علما دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند» (چرا که علما و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، ودیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبال ایشان روان می‌گردند...].

در حدیثی از عدی پسر حاتم وارد شده که از پیامبر ص در مورد عبادت اهل کتاب سئوال کرد و پیامبر ص در جواب او فرمودند که عالمان دینی و پارسایان، حرام را بر ایشان حلال و حلال را برای آنان حرام می‌کردند و مردمانشان از آنان تبعیت می‌کردند عبادتشان به این ترتیب بود. لذا اگر تحریم کردن حلالی و حلال کردن حرامی دلالت بر گمراهی و شرک بکند، پس بستن و تعطیل کردن بابی که خداوند آن را گشوده است و آن را مصدری از مصادر و مراجع قانون گذاری و اصلی از اصول اسلام قرار داده است، چگونه خواهد بود؟ و با این کار مسلمانان را از نعمتی بزرگ که خداوند بر آن‌ها نازل کرده است محروم می‌گردانند؟ چه کسی برای انجام این کار به آنان اجازه داده است؟ ﴿ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمۡۖ أَمۡ عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ ٥٩﴾ [التوبة: 95]. «آیا خدا به شما اجازه داده است یا اینکه بر خدا دروغ می‌بندید و از زبان خدا چیزهایی می‌گویید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟»

اگر باب اجتهاد منبع شروبدی است، پس چطور خداوند تبارک و تعالی – آن را بر بندگان خود گشوده و تشریع کرده است و بهترین مخلوقات خود را برای اینکار قرار داد و از آنان تعریف و توصیف می‌کند، و اگر ثابت شود اجتهاد مصدر و منبع خیر و نیکی است، پس چگونه باب آن را تعطیل کرده و می‌بندید؟ و اگر شما معتقد هستید به اینکه اجتهاد در سه قرن اول هجری مصدر و منبع خیر و نیکی بوده است، زیرا آن زمان مردم صالح و نیکوکارو متقی و پرهیزگار بودند. سپس بعد از گذشت این سه قرن آنان فاسد و بدکار شدند، در جواب به شما می‌گوئیم: اگر چنین می‌بود، خداوند جل جلاله ما را از این کار منع می‌کرد. وکافی است که به این نکته اشاره کنیم که وقتی خداوند تبارک و تعالی – یک نسل از مسلمانان را از خطری که قبل از روز قیامت به آن گرفتار خواهند شد که همان خطر دجال و خطر ایمان آوردن به او است آگاه نبوده است.به نظر شما ممکن است که خداوند از آگاه نمودن و هشیار کردن مسلمانان، آن هم نه یک نسل و نه دو نسل بلکه تمامی نسلهای مسلمان بعد از قرن چهارم هجری را از خطری عظیم و بزرگ و هرج و مرج دینی که شما فکر می‌کنیداز باز شدن باب اجتهاد بوجود می‌آید، مطلع و آگاه نسازد؟ خداوندا تو پاک و منزه هستی، این بهتان و افتراء بزرگی است. ای کسانی که اینگونه معتقد هستید عجله نکنید و برخورد سخت نگیرید، و از پروردگار خود حیاء کنید و در گفتار و رفتار خود با او نهایت ادب را رعایت کنید، این گونه طرز فکرو اعتقادحتی شایسته یک مسلمان، جاهل و فاسق هم نیست چگونه ممکن است یک فرد مسلمان که ادعای علم می‌کند و مسوول آگاهی مردم و اصلاح آنان است، اینطور فکر بکند!.علاوه بر آنچه که گذشت از جهت عقلی نیز با دلیل باطل شما که بواسطه آن فکر و عقیده بسته بودن باب اجتهاد را منتشر کرده‌اید، مناقشه، مباحثه و مخالفت خواهیم نمود، با این احتمال کسی که شایستگی این کار را ندارد، وارد این مجموعه می‌شود، در جواب می‌گوئیم: بحقیقت هر علم و فن و حرفه ای که وجود دارد می‌تواند در معرض داخل شدن مدّعیانی قرار بگیرد که اهلیّت و شایستگی این کار را ندارند، آیا با این وضعیت علوم و فنون موجود را کنار گذاشته و باب شناخت و بحث در مورد آن‌ها را می‌بندیم، و بشریّت را با این کار به مسیر قهقرایی، عقب افتادگی، سقوط، فساد و پستی وحقارت برگردانیم؟ با توجه به این منطق ما باید تمامی پزشکان را از فعالیت پزشکی که درکشور انجام می‌دهند، به احتمال وجود کسانی که ادعای پزشکی می‌کنند، ولی هیچگونه شایستگی در این مورد ندارند، منع کنیم، همچنین باید بابهای علم داروسازی را به خاطر احتمال وجود کسانی که به دروغ ادعای شغل داروفروشی، داروسازی، داروشناسی می‌کنند، بست. به همین ترتیب بر ما واجب است که مردم را از یادگرفتن علم تفسیر و حدیث و فقه بخاطر احتمال وجود افرادی نالایق برای تعلیم این درسها منع کنیم. آیا این گفته منطقی است؟ و آیا عقل سلیم انسانی این گفته را می‌پسندد؟ به حقیقت خداوند – تبارک و تعالی – دنیا را به عنوان آزمایش برای انسان آفریده و در آن نیکوکار و بدکار، بخشنده ومهربان و شرور و خبیث قرار داده تا جملگی آنان را در معرض امتحان و آزمایش قرار دهد هر چند که خود به همگی آنان واقف است ولی حق همراه با دلیل و برهان، و باطل را ضعیف و نیازمند به دلیل و برهان قرار داده بدین ترتیب که هرگاه حق ظاهر شود، باطل خوار و زبون و شکست خورده و بیرون رانده شود.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞ﴾ [الأنبیاء: 18]. «بلکه(ما چنین نمی‌خواهیم و) حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشند و باطل هر چه زودتر محو نابود می‌شود»

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦﴾ [النساء: 76].

«بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده» است...].

هرگاه کسی پیدا شود که ادعای اجتهاد داشته باشد و او از زمرۀ افرادی باشد که شایستگی این کار را ندارد، همانا الله –تبارک و تعالی – خود سعی و تلاش آنان را باطل کرده است و حجت و دلیل آنان را بی‌اعتبار و بی‌اساس می‌گرداند، و بوسیله مجتهدین لایق و شایسته و علما متقی و پرهیزگار آنان را خاموش و ساکت می‌کند و اینگونه به ظاهر مدعیان علم و اجتهاد و شیّادان هیچگونه دلیل و برهانی نخواهند داشت ﴿قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُ﴾ [الأنعام: 149]. «(ای پیغمبر) بگو: خداوند دارای دلیل روشن و رسا است» (بر اینکه گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌اساس است و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در اینکه می‌گویید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!)...

همانا خداوند -جلّ جلاله – عهد کرده که هیچگاه زمین را از انسان‌هایی که مدافع و مجری قوانین الله با دلیل و برهان، و مدافع دین به حق هستند، خالی نمی‌گذارد. حضرت رسول اکرمص می‌فرماید:

«لا یزال من أمّتی أمة قائمة بأمر الله لا یضرّکم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یأتی أمرالله وهم علی ذلک»[[10]](#footnote-10)

«همیشه از امت من، طایفه و یا گروهی هستند که اوامر الله تعالی را اجرا می‌کنند یکی از صفات این گروه آن است که کسانی که می‌خواهند آنان را خوار کنند و با آنان مخالفت کنند، نمی‌توانند هیچگونه ضرر و زیانی در این رابطه به آنان وارد کنند تا روز قیامت ایشان بر همین صفات باقی می‌مانند».

همچنین رسول الله ص می‌فرماید: «یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین»[[11]](#footnote-11).

[این علم را عادلترین کسانی که بعد از من می‌آیند، بر می‌دارد و به مرحله اجرا می‌آورد، تحریف غلوکنندگان وادعای بیخود بیهوده گویان و دروغگویان تأویل جاهلان را از بین می‌برند]

و در بین مسلمانان علمای صادق وجود خواهند داشت که از دین دفاع کرده و افترا و دروغ، دروغگویان را رد می‌کنند تا روز قیامت، آن زمان که علم با برداشتن علما از روی زمین، برداشته می‌شود.[[12]](#footnote-12) همانطور که رسول اللهص نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. ای مخاطبان: نترسید از اینکه دین ضایع گردد و اینکه هرج و مرج در آن بوجود بیاید، زیرا که خداوند – سبحانه و تعالی – خود حافظ و مدافع این دین است. همانطور که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار و محافظ آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هر گونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم»

به حقیقت هرج و مرجی که امتهای سابق به آن مبتلا شدند، آنگونه که طرفداران کتاب «الجتهاد و المجتهدون» فکر می‌کنند، مابدان دچار نمی‌شویم زیرا که خدواند – تبارک و تعالی – حفظ دین خود را به عهده گرفته است در حالیکه حافظ دین ادیان سابق نبوده است و آنچه که استمرار و دوام دین وصلاح و مصلحت او را ضمانت می‌کند، آنطور که شما فکر می‌کنید بستن و تعطیل کردن باب اجتهاد نیست، بلکه گشودن باب اجتهاد است زیرا بستن باب اجتهاد در حقیقت به معنای بستن وتعطیل کردن باب علم صحیح و مفید است شما اقرار کردید به اینکه اگر اجتهاد منع گردد، فقط مقلدان یا جاهلان به علم باقی می‌مانند و اینان قادر نیستند از دین در مقابل شک و تردید دشمنان دین، حمایت ودفاع کنند، دسیسه‌ها و نیرنگهای دشمنان و اتهامات آنان را ردّ کنند. بحقیقت فقط علما می‌توانند از دین در مقابل مکر و فریب دشمنان و گمراهیهای آنان، حمایت نمایند، آدم کور و نابینا چطور می‌تواند در برابر انسان‌های بینا ایستادگی و مقاومت کرده و با آنان دست و پنجه نرم کند؟ یا با آنان درافتد؟همانا تنها ضمانت و مدافع برای بقای دین و صلاح و مصلحت آن و همچنین دفع خطرات از او، علمای حقیقی یا همان مجتهدان هستند و تا زمانیکه آنان بواسطه کتاب پروردگارشان (قرآن) و سنت نبی اوص طلب هدایت و راه و روش درست بکنند، هیچ خطری از نوع هرج و مرج دینی محتمل، مسلمانان را تهدید نخواهد کرد، و هر اجتهاد باطل، هرج و مرج دینی یا خطری که دین را تهدید کند، در مقابل نیرو و قدرت عظیم و شگفت انگیز حتی که دنباله رو کتاب و سنت باشد، دچار شکست و خواری خواهد شد، و هر نوع گمراهی، انحراف و هرج و مرج در مقابل نور درخشان حق و حقیقت ذوب شده و از بین خواهد رفت و پروردگارمان – تبارک و تعالی – با صراحت به این موضوع اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ ١٧﴾ [الرعد: 17]. «اما کفها (بیسود و بیهوده بوده و هر چه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار میگردد. خداوند این چنین مثالی میزند»

لذا بقا و ماندگاری برای چیزی است که از همه بهتر و صلاح‌تر است، و حق همیشه غالب و پیروز و از همه چیز و همه کس نیرومندتر بوده، اوست که یاری داده می‌شود و علاوه بر این‌ها، خداوند همیشه مؤمنان را یاری می‌دهد، و سرپرستی صالحان را بر عهده داشته و جواب مکر و نیرنگ کافران را می‌دهد، و عمل مفسدان را باطل می‌کند.

خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَيۡدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ ٢٥﴾ [غافر: 25]. «لیکن نیرنگ کافران بی‌نتیجه بوده و جز گمراهی نخواهد بود» (و قیرشان پیوسته به سنگ خواهد خورد، وطرح‌های شیطانی آنان سرانجام دامنگیر خودشان خواهد شد...)

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٨١﴾ [یونس: 81]. «خداوند کار تباهکاران را (بقاء و دوام نمی‌بخشد) و شایسته و سودمند نمی‌گرداند»

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: 14].

و مسلماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد) اعمال ایشان است...

ای کسانی که موافق نظریة بستن باب اجتهاد و تعطیل کردن آن هستید، هیچگونه خوف و ترسی به نسبت دین نداشته باشید، همانا دین، از جانب خداوند- تبارک و تعالی- بواسطة بندگانی از خود که امانت دار کتاب او (قرآن) و سنت رسول او هستند، و درتاریکیهای شدید بوسیله نورو روشنایی این دو راه را می‌یابند و لشکر تاریکی و ظلمت و سیاهی و خفاش‌های کفر و ظلالت را از سرراه بر می‌دارند، حفاظت می‌شود، نسبت به دین هیچگونه ترس و خوفی نداشته باشید، بلکه از خود بترسید که مبادا- العیاذ بالله- دین و قوانین و شرایع دینی را بازیچة دست خود قرار دهید، حرام آن را حلال و حلال آن را حرام کنید، و بدون اذن و اجازه الله-تبارک و تعالی – تشریع و قانون گذاری کنید. از خود بترسید از اینکه بابی را که خداوند گشوده است، تعطیل کنید.و جرات و جسارت بخرج بدهید در مقابل کاری که خداوند آن را تشریع کرده و اجازه داده است شما آن را منع کنید، یا اینکه در مقابل کاری که خداوند آن را دوست دارد و می‌خواهد بندگان او آن را انجام دهند، جرأت و جسارت بخرج دهید و از انجام آن نهی کنید از این نوع کارها بترسید، به ظاهر ادعای دفاع از اسلام می‌کنید درحالیکه الله- سبحانه و تعالی – مدافع وپشتیبان است وما نیستیم که این دین را حفاظت می‌کنیم بلکه خداوند –تبارک وتعالی-است که این دین را حفظ می‌کند و تمامی مخلوقات در مقابل عظمت و قدرت الله – جل جلاله – هیچ چیز نیستند؟ و تاریخ شاهد بر این قضیه است که چه دسیسه‌های زیادی و نیرنگ‌های خطرناکی برای محو و از بین بردن اسلام، برنامه ریزی شد، نتیجه چه شد؟ تمامی این برنامه‌ها با شکست و ناکامی روبرو شد. و با وجود ضعف و پراکندگی مسلمانان، تمامی آن دسایس و برنامه‌ها دچار خواری و زبونی شدند. دلیل این موفقیت مسلمانان و شکست و خواری و زبونی دشمنان اسلام چه بود؟ هیچ دلیلی وجود نداردجز اینکه بحقیقت یاری و مدد الله با این دین است، با پشتیبانی و حمایت، از او محافظت می‌کند، و با قدرت و توانایی خود آن را محفوظ و مصون می‌دارد.

نامهای خداوند- تبارک و تعالی – پاک و منزه بوده و صفات او جمیل و بزرگوار هستند.دوباره به سراغ مقلدان می‌رویم کسانی که ادعا می‌کنند باب اجتهاد بسته شده، و هماناگشایش این باب باعث بوجود آوردن بلا و مصیبت بزرگ و فتنه ای که هیچ چیزی در آن مشخص نیست، می‌شود، و از آنان سئوال می‌کنم:چرا اجتهاد فقط باعث بوجودآوردن شّر و فساد در بعد از قرن چهارم هجری می‌شود؟ و قبل از قرن چهارم هجری باعث ایجادشرّوفساد نشده بوداگر درجواب بگوییم همانا کسانی که قبل از قرن چهارم هجری زندگی می‌کردند، انسان‌های صالح و درستکاری بودند. سپس فاسد شدند، ما در جواب این ادعا می‌گوئیم: آیا ممکن است هیچ دوره‌ای از زمان خالی از انسان‌های صالح و یا فاسد باشد؟ در قرن اول و دوم و سوم: با وجود اینکه ما معتقدیم به اینکه خیر القرون، بهترین‌ها بوده‌اند ولی آیا کسی می‌تواند انکار کند که هیچ انسان فاسد و شروری در این زمان وجود نداشته است؟ آیا خوارج و معتزله و شیعیان تندرو در این دوران نبوده‌اند؟ آیا حضرت عثمان و حضرت علی (رض الله عنهما) در این دوران به قتل نرسیدند، و امام احمد و غیر او را به خاطر آنان اذیت و آزارو شکنجه نکردند؟ آیا زندقه و مجوس در این دوران ظاهر نشدند؟آیا احادیث موضوع و جعلی و دروغ بستن بر رسول الله ص در این دوران منتشر نشد؟پس چه کسی تمامی این مشکلات و مصیبت‌ها را از سر راه برداشت و از دین خدا در مقابل اشرار و فاسدان حمایت کرد؟ آیا این کارها بواسطه بکار بردن، علمای مخلص و محدثین ماهرتوسط الله-تبارک وتعالی- کسانی که هر نوع شُبه ای که وجود داشت از آن پرده برداشتند و هر نوع غم و اندوه و دلتنگی به نسبت این مشکلات را از بین بردند و تمامی احادیث دروغ و جعلی را رسوا ساختند، انجام نشد؟ مرحبا! آفرین! درود بر آنان باد! پدر و مادرم به فدای علمای حدیث، خداوند در عوض اسلام و مسلمین به آنان بهترین جزا و پاداش عنایت فرماید. متاسفانه این چنین عالمانی که به دین خدمت می‌کنند و سنت رسول اکرمص را زمانی که می‌خواهد نیست و نابود شود، زنده می‌دارند، واقعا کم شده‌اند. و علاوه بر این کسانی که ادعای علم و آگاهی می‌کنند، با آنان دشمنی می‌کنند، به خدا قسم، در وجود کسی که خود را بی‌نیاز از سنت و علما و اهل سنت بداند، هیچگونه خیر و نیکی نیست تا چه رسد به کسی که با سنت و علمای مدافع سنت دشمنی و جنگ می‌کند؟

- اعلان بسته بودن باب اجتهاد، مدعیّن اجتهاد را منع نمی‌کند:

می خواهیم در دنباله مطالبی که گذشت، به مقلدان متعصب فکر بسته بگوئیم: آیا شما به مجرد اینکه بگویید باب اجتهاد بسته شده است، می‌توانید مانع کسانی که اهلیت و شایستگی اجتهاد را ندارند و همچنین با غرض و کینه وپیروی ازهوی و هوس در دایره اجتهاد داخل می‌شوند، می‌توانید جلوگیری و ممانعت بعمل آورید؟

آیا شما فکر می‌کنید هر کلمه ای یاسخنی که از جانب شما گفته می‌شود مانع حرف زدن و صحبت کردن و همچنین فتوی دادن مردم شود؟ اگر اینگونه می‌بود، نمی‌دیدیم که مردم در بسیاری از چیزهایی که ادعا می‌کنید، با شما مخالفت کنند، شما کجائید و آنان کجایند؟میان شما و ایشان تفاوت از زمین تا آسمان است؟ براستی بیشتر مردم حتّی با دستور الله مخالفت کرده‌اند، که او قدرتمند به تمام معنی، قادر، توانا، صاحب شجاعت، توان، نیروی شدیدی است و هر آنچه که بخواهد، انجام می‌دهد، حرکت کاینات کلاً در دست اوست، و روح مخلوقات در قبضة قدرت اوست، با این توصیف آیا شما به نسبت الله بر مردم خوف و هیبت بیشتری دارید و تاثیر و سلطه شما بر مردم از تأثیرو سلطه خداوند بیشتر است؟پس چگونه مجرد سخنی از جانب شما می‌تواند مجتهدان فاسد را از کارشان باز دارد. آنان منتظر اجازه و دستور شما نیستند. اگر کسی از خدواند نترسد و تقوی او را نداشته باشد، از شما و امثال شما نمی‌ترسد، درحالیکه ترس ازالله –جل جلاله – و محبت او اساس کار و وسیله اصلاح بزرگ بوده که همان از بین بردن هرج و مرج دینی و از بین بردن زمینه بازیچه قرار دادن شریعت آسمانی است. اما مجرد سخنی که از فلان و فلانی صادر می‌شود، هیچگونه تغییر و تحولی در کار ایجاد نمی‌کند نمونه مثال به عنوان شاهد بر این قضیه اینکه فقهای پیشین در بسیاری از کتاب‌های خود اظهار داشته‌اند که مقلّد نمی‌تواند مسند قضاوت و فتوی را بر عهده داشته باشد. آیا مقلدان از این کار که همان به عهده گرفتن دو مسند قضاوت و فتوات است، منع شده‌اند؟ به حقیقت مدت زمان زیادی نیست که عهده دار این دو مسئولیت هستند: اجتهاد نیز همینگونه است، ضمن اینکه مدعیان ومغرضان اجتهاد به حرفهای شما گوش نمی‌دهند، ممکن است بسیاری از کسانی که اهلیت و استعداد اجتهاد را دارند بنابر گفتة شما، به حرفهای شما گوش فرا دهند و دست از اجتهاد بردارند، و در نتیجه گفته شما در این حالت مانع تلاش آنان و انصرافشان از اجتهاد شده و همچنین باعث محروم شدن مسلمانان از علم و آگاهی می‌شود، بدون اینکه تاثیری بر مدعیان و مغرضان دین و اسلام داشته باشد.اگر واقعاً مصلحت این دین را می‌خواهید، و دوست دارید که دین از هر نوع استهزا و تمسخری سالم بماند، پس هم خود وهم مردم را بر اساس تقوی الله- سبحانه و تعالی – و آگاهی از حد و حدود دین الله و تسلیم بودن درمقابل کتاب و سنت رسول او، و اینکه فرموده کتاب و سنت رسولش را بر هر قول دیگری ترجیح دهد، و همچنین از اینکه تشریع و قانون گذاری کند و درمورد چیزهایی که خداوند به آن اشاره نکرده است، بدون علم و آگاهی حکم صادر کند، بپرهیزد، و اقوالی را که در ارتباط دین هیچ دلیل عقلی و نقلی برای آن‌ها وجود ندارد، و همچنین پروردگارمان صراحتاً در کتاب و سنّت به آن‌ها اشاره نکرده است، کنار بگذارد، بر اساس این خصوصیات تربیت کنیم. یکی از چیزهای عجیب و غریب که می‌توان به اشاره کرد این است که به حقیقت کسانی که ادّعای منع اجتهاد می‌کنند، می‌بینیم که خودشان عملاً اجتهاد می‌کنند، و با اعمال خود، مخالف آنچه می‌گویند؛ رفتار می‌کنندو اگر می‌خواهی این موضوع را تجربه کنی، در موردمساله ای جدید، که هیچکدام از فقهای سابق در مورد آن بحث و گفتگو نکرده و حکم صادر نکرده‌اند، از آنان سئوال کن، خواهی دید که بنا بر اجتهاد خود در مورد آن فتوی صادر می‌کنند، و چه بدعت‌های زیادی که بعد از قرن چهارم بوجود آمده و با وجود این مقلدان، با توجه به رأی و نظر اجتهاد خود آن را امری درست و نیکو دانسته در حالیکه علناً اظهار می‌دارند که اجتهاد ممنوع است. این بحث، اتفاقی را که استاد ما– حفظه الله- در ارتباط با آنچه که میان او و یکی از اساتیدی که ادعای مذهبی بودن داشته است، برای ما تعریف کرد زمانی که استاد ما از او سئوال کرده بود که نظر شما دربارة حکم نماز در هواپیما چیست؟آن استاد در جواب گفته بود که جایز است. استاد ما دوباره از او سئوال کرده بود که دلیل شما در این باره چیست؟ مذهبی به او گفته بود: بنابرقیاس بر نماز خواندن در کشتی که جایز است. در جواب استاد ما به او گفته بود: آیا شما مجتهد هستید یا مقلد؟ مذهبی گفته بود: مقلّد. استاد گفته بود: اگر شما مقلد هستید چگونه قیاس می‌کنی، و استخراج احکام شرعی می‌کنی در حالیکه تو مقلد هستی، وقیاس یکی ازشرایط مجتهد است سپس در حالیکه متحیر و شگفت زده بود، ساکت ماند.

اثبات درجه اتّباع

همانا البوطی مردم را به دو قسم تقسیم کرده است: 1- مجتهدین 2- مقلدین. او معتقد به قسم دیگری در بین این دو قسم بالا نیست، اواین موضوع را در صفحات(52، 54، 84، 85) بیان کرده است ما هم در همین ارتباط دیدگاه و نظر ایشان را مورد توجه قرار داده و از جهت علمی با نظر ایشان بحث و گفتگو خواهیم کرد، در نتیجه می‌بینیم که آیا مردم همانطور که دکتر البوطی می‌گوید: دو قسم یا دو دسته هستند یا آنگونه که ما می‌گوئیم سه قسم با سه دسته هستند؟ استاد ناصرالدین – حفظه الله – می‌گوید: که تقلید در نزد علماء به معنای عمل کردن به قول یا حکم شرعی است بدون شناخت دلیل آن، با توجه به این معنا و مفهوم، تقلید علم نیست و به همین خاطر علماء معتقدند به اینکه مقلد عالم نیست و نمی‌توان گفت مقلد، عالم است. همانطور که شاطبی و ابن الوزیر الیمانی، ابن القیم و السیوطی به این موضوع اشاره داشته‌اند، و ابن عبدالبر بر این موضوع نقل اتفاق کرده است.

و حتی بعضی از علماء حنفی مذهب اسم و نام جاهل بر آن اطلاق کرده‌اند به همین دلیل گفته‌اند «فتوی دادن برای مقلد جایز نیست»[[13]](#footnote-13) و اما اجتهاد، آگاهی و علم به راه‌های استنباط احکام از ادله‌های شرعی است.اگر ما به افرادی که در اطراف ما قرار دارند نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بیشتر آنان از نوع اول هستند، وخیلی کم هستند که از قسم دوم باشند، اگر دقت کنیم نوعی دیگرحدّ وسط بین قسم اول و قسم دوم را ملاحظه خواهیم کرد، و این قسم از مردم را اتباع نامیده و کسانی که از این روش پیروی می‌کنند، متبعین نامیده می‌شوند. پس مردم اطراف ما به سه دسته تقسیم می‌شوند. بعضی از آن‌ها قدرت و توانایی، درک و فهم و شناخت راه‌های استنباط و استخراج را دارند که آنان را مجهتد می‌نامیم، و بعضی دیگر از مردم هیچگاه قدرت و توانایی بحث و گفتگو در رابطه با استنباط احکام و راه‌های آن را ندارند، اینان را مقلد می‌نامیم، اما دسته سوم، کسانی هستند که بطور مستقل توانایی بحث و گفتگو و درک و فهم دلایل شرعی واستنباط احکام از ادله‌های شرعی را ندارندولی بوقت خود، دلایل وحجت‌های شرعی را شناخته ومی فهمند. این درجه نسبت به مقلد بالاتر و برتر است، و از مجهتد هم پایین تر، این دسته را چه بنامیم؟ اگر آنان را مقلد بنامیم، به طبیعت به آنان ظلم کرده‌ایم، زیرا مقلد کسی است که از گفته مجتهد تبعیت می‌کند بدون اینکه نسبت به قول و یا گفته او دلیل و حجت آن را بداند، در حالیکه اینان از قول مجتهد تبعیت می‌کنند ولی دلیل و حجت قول او را می‌دانند. پس درست نیست که اینان و کسانی را که حجت و دلیل بر قول مجتهد را نمی‌داند در یک درجه و میزان قرار دهیم همانطور که درست نیست آنان را محتهد بنامیم زیرا خود به تنهایی به استنباط و استخراج احکام از ادله‌های شرعی، نمی‌پردازند. لذا ضرورت اقتضا می‌کند که علماء اصطلاح خاصی برای این دسته قرار دهند، در نتیجه أتباع نام نهادند و این مساله آنگونه که البوطی سرسختانه و قلدرانه اظهار می‌دارد که معنی کلمة إتّباع و تقلید از جهت لغت یکی هستند، جای اعتراض نیست. زیرا ما می‌گوئیم، بسیاری از علما این اسم را برای درجة مورد نظر قرار داده و به عنوان اصطلاح بر آن موافقت کرده‌اند و در اصطلاح جایی برای شک و تردید وجود ندارد یعنی بدون شک قابل قبول است.با توجه به استعمال و کاربرد لغت عربی ملاحظه می‌شود که بین دو کلمة إتّباع و تقلید فرق وجود دارد، کلمه تقلید فقط در رابطه با موافقت و همراهی کورکورانة بدون دلیل بکار می‌رود و معمولاً برای ذم و بدگویی از کسی یا چیزی بکار برده می‌شودمثلامی گویند: فلانی مانند طوطی یا میمون تقلید می‌کند. معروف است که طوطی بدون اینکه چیزی را بفهمد و از چیزی آگاهی پیدا کند، تقلید می‌کند و هر آنچه که به او گفته می‌شود، تکرار می‌کند، ندیده ام که عرب کلمه التقلید را در مورد موافقت و همراهی که بر اساس علم و آگاهی است بکار برده باشد و اما الاتباع بیانگر موافقت و همراهی است در هر حال وضعیتی، گاهی آن را به منظور موافقت کورکورانه بدون دلیل بکار می‌برند. مانند فرمودة خداوند -تبارک و تعالی: ﴿قَالَ ٱذۡهَبۡ فَمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمۡ جَزَآءٗ مَّوۡفُورٗا ٦٣﴾ [الإسراء: 63]. «خدا فرمود: برو کسانی که از ایشان از تو پیروی می‌کنند، دوزخ سزای شما است و سزای فراوان و بی‌نقصانی است»

و گاهی هم منظورازإتّباع موافقت و همراهی آگاهانه وبا بینش است مانند:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من(مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم چنین می‌باشند»

بخاطر همین کلمة الاتباع بیشتر برای مدح و تعریف شده است مانند فرمودة الله سبحانه و تعالی:

﴿فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨﴾ [البقرة: 38]. «کسانی که از هدایت من پیروی می‌کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد»

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٣﴾ [آل عمران: 53]. «پروردگار! ما بدانچه نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم و از پیغمبر پیروی نموده‌ایم پس ما را از زمره گواهان(برتبلیغ پیغمبر و انکار بنی اسرائیل) بنویس»

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٥٧﴾ [الأعراف: 157]. «پس کسانی که به ایمان آورده‌اند و او را گرامی داشته ویاری دادند واز نوری که همراه او نازل شده بود، تبعیت کردندآنان همان رستگارانند».

﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥ﴾ [الزمر: 18]. «آن کسانی که به همة سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند» بین این دو کلمه عموم و خصوص وجود دارد. آنگونه که مشخص است، اتباع از تقلید عمومی‌تر است، تقلید فقط در معنای موافقت کورکورانه است. ولی الاتباع هم درمعنای موافقت کورکورانه است و هم در معنای موافقت آگاهانه است. به همین منظور علماء موافقت کرده‌اند بر اینکه اتباع به معنای برداشت حکم شرعی بعد از معرفت و شناخت دلیل آن است. و چه چیزی جز سر سختی یک دنده گی، خودکامگی و سرپیچی و مخالفت باعث منع این اصطلاح شده است؟ما قول بعضی از علماء که درجة اتباع را ثابت کرده‌اند، نقل می‌کنیم. ابوعبدالله بن خویر مندادالبصری المالکی: می‌گوید: تقلید در شرع به معنای مراجعه به قولی است که هیچ گونه دلیل و برهانی از طرف گویندة آن برای او یعنی (عمل کننده به آن قول) نیست و در شریعت از این کار منع شده است ولی اتباع مراجعه و عمل کردن به قولی است که از طرف گویندة آن حجّت و دلیل برای کسی که به قول او رفتار می‌کند، وجود دارد یعنی بدون دلیل و برهان به قول او عمل نمی‌کند. در حالت کلی می‌توان گفت که مقلّد برای انجام کار خود دلیل و برهان ندارد ولی متبعّ برای انجام کار خود دلیل و برهان دارد. همچنین می‌گوید: «هر کسی که تواز قول او تبعیت می‌کنی، اگر بدون دلیل قول او بر تو واجب کرده باشد که از او تبعیت کنی، پس تو مقلد او هستی، و تقلید در دین الله جل جلاله – درست نیست، ولی هر کسی که تو از قول او تبعیت می‌کنی، هر گاه دلیل و حجّت بر تو واجب کرده باشد که از قول آن شخص تبعیت کنی، پس در این حالت تو متّبع او هستی و إتّباع در دین جایز است ولی تقلید در دین جایز نیست» ([[14]](#footnote-14)).

امام شاطبی می‌گوید: «کسی که مکلف به احکام شریعت است از سه حالت زیر خارج نیست»

1. یا مجتهد در احکام شریعت است، پس حکم او آن است که به اجتهاد خود عمل کند.
2. یا صرفاً مقلد به تمام معنا است و از هر گونه علم و آگاهی که توانایی تشخیص احکام را داشته باشد، خالی است پس حتماً باید راهنما و راهبر، رئیس، سردسته ای داشته باشد تا او را راهنمایی کرده و یا به اصطلاح دست او را بگیرد.استاد می‌گوید: در این موضوع اشاره ریزی است به اینکه مقلّد مانند کسی است که نمی‌بیند یا کور است).
3. اینکه فرد مورد نظر به درجه مجتهد نرسیده است ولی دلایل احکام شرعی و مواقع آن‌ها را می‌فهمد و درک و فهم او توانایی و تشخیص درجات و طبقه بندی دلایل را دارد و اینکه کدام از دیگری برتر است و ترجیح دارد در او انگیزة تحقیق و بررسی وجود دارد»[[15]](#footnote-15) یکی از موارد عجیب و غریب ابنکه البوطی این گفته الشاطبی را نقل می‌کند و آن را قبول داردو همانطور که می‌بینید در این موضوع اثبات درجه اتباع صراحاً وجود دارد امّا بعد از ین موضوع آن را انکار می‌کند و با این عمل خود دچار تناقض گویی و ناسازگاری شده است. نمی‌دانیم که آیا آنچه را که البوطی می‌نویسد، می‌فهمد و معنی و مفهوم آنچه را که نقل می‌کند، درک می‌کند، بحقیقت او از آنچه که نمی‌داند و نمی‌شناسد تعریف و تمجید می‌کند، و یا اینکه کورکورانه عمل می‌کندو بی‌هدف گام می‌زند؟ ما در جاهای زیادی از این نوع کارهای او زیاد دیده‌ایم مهم‌ترین آن‌ها آنچه را که از امام ابن القیم نقل می‌کند، جملگی آن بر علیه خود اوست، ومورد تأییدما می‌باشد، همانطور که در فایدة شماره بیستم آمده است که برای مقلد جایز نیست در مورد آنچه که خود در مورد آن تقلید می‌کند، فتوی دهد... و این گفته اجماع سلف است.[[16]](#footnote-16) و فایدة شماره بیست و یکم می‌گوید که هرگاه عالم مجهتدی یافت شود، مقلد نباید فتوی دهد و همچنین جایز نیست برای مردم که از او طلب فتوی بخواهند.[[17]](#footnote-17) و این بدان معناست که البوطی و هر کسی که مانند اوست از علماء، فتوی دادن برای آنان جایز نیست و جایز نیست که ادعای فقه و آگاهی بکنند و همچنین نباید به سئوال کنندگان جواب بدهند، زیرا آنان مقلد هستند و این کارها یعنی فتوی صادر کردن، ادعای فقه و آگاهی، جواب دادن به سئوالات مردم از صفات مجتهد است و خدا را شکر می‌کنیم که همیشه در بین ما تعدادی مجتهد وجود دارد.

آیا دیدی که البوطی در مورد خود و امثال خودچگونه قضاوت کرده است؟ و جز این نمی‌توانیم بگوئیم که دچار آشفتگی و درهم و برهمی شده است. از موارد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، آنچه را که البوطی درفایده چهل و هشتم از ابن القیم نقل می‌کند: هرگاه شخصی صحیح بخاری و صحیح مسلم یا یکی از دوصحیحین را نزد خود داشته باشد یا کتابی شامل سنت‌های رسول اللهص که به آنچه در آن است بتوان اعتماد و اطمینان کرد، در نزد او باشد، می‌تواند در مورد آنچه که حدیث رسول اللهص به طور ظاهر و مشخص و صریح برای هر کسی که بخواهد حکم آن را بشنود بتواند راحت و آسان آن را بشنودو احتمال چیز دیگری یا حکم دیگر ندهد، به آن عمل کند و درستی یا نادرستی این حدیث را توسط قول فقیه یا امامی مشخص نسازد بلکه حجت او همان قول رسول اللهص باشد، در این حالت می‌تواند شخص مورد نظرطبق این حدیث فتوی صادر کند. اما اگر دلالت احادیث نامشخص باشند طوری که هدف از آن مشخص نشود در این حالت برای شخص مورد نظر فتوی یا دستور دادن به آنچه که شخص از احادیث مورد نظر برداشت می‌کند. تازمانیکه در مورد احادیث سئوال نکرده و از علماء درخواست بیان و توضیح حدیث را از جهات مختلف نکند، جایز نیست.- ای برادر خواننده به خدا سوگندت می‌دهم – به این سخنان دقت کن، آیا تمامی مطالب به نفع ما و دلیلی بر درستی اعتقاد ما نیست؟ آیا این همان چیزی نیست که سلف صالح بر آن تأکید داشته و آن را گفته‌اند؟ ما که برخلاف این‌ها سخنی نمی‌گوییم، دیدی که ابن القیم از گفته ما دفاع می‌کند و راضی نیست به اینکه هرگاه مسلمانی از معنی و مفهوم حدیثی اطلاع پیدا کرد وآن حدیث با مذهب او مخالفت داشته باشدلازم نیست که همچنان بر تقلید مذهب خود در این موضوع اصرار داشته باشد، بلکه بر او واجب است که به حدیث عمل کند، به‌آن فتوی دهد اگر چه مذهبش برخلاف اوفتوی داده باشد، صحت و درستی حدیث را توسط فقیه یا امامی طلب نکند، بلکه قول و فرمودة رسول اکرمص حجّت تمام وکمال است. آیا هیچ چیزی می‌تواند به اندازه این روش که در بالا گفته شد در نابودی بنیان و اساس تعصّب مذهبی ویران کردن و درهم شکستن هستی و وجود آن مؤثرتر، تندتر و شدیدتر باشد؟ نفع و نیکی و احسان خداوند بزرگ چقدر زیاد و تدبیر و اندیشه او تاچه حدّ محکم، استوار، دانا و عاقلانه است! این سخن که اساس و بنیان تعصّب مذهبی را خرد و خاک کرده و پخش و پلا می‌کند، مردی از طرفداران مذهبی، متعصب نقل می‌کند، بدون اینکه بداند که خود اوبا این سخنان اساس تعصب مذهبی را رد کرده است. و بمانند مثال بالاست آنچه را که البوطی در فائده پنجاهم از ابن القیم نقل کرده است که هرگاه سخنی از مذهبی غیر از مذهب خود اطلاع و آگاهی پیدا کردکه دلیل او از دلیل مذهبش صحیح تر است درست آن است که از اصول و قواعد امام خود خارج شود و اصول و قواعد امام دیگر را اختیار کند. زیرا امامان مذاهب نسبت به اصول احکام متفق و یکی هستند.[[18]](#footnote-18) مجدداً در مورد اثبات درجة اتباع می‌توان به این مورد نیز اشاره کرد که البوطی در فایدة شماره 48 از ابن القیم نقل می‌کند. در مورد شخصی که کتاب صحیحی از کتاب‌های حدیثی نزد او است یا به عبارت دیگر بر کتابی از کتاب‌های صحیح حدیث اطلاع و آگاهی کامل دارد، در این حالت او می‌تواند طبق آن کتاب عمل کند و بوسیله احادیثی که معنی آن‌ها یا ارشاد و راهنمایی آن‌ها واضح و مشخص و بیان کنندة صدرصد احکام شرعی است، فتوی دهد سپس در دنباله این موضوع می‌گوید: و این شرایط زمانی درست است که شخص مورد نظراهلیّت و شایستگی این کار را داشته باشد، ولی در ارتباط با شناخت فروع و قواعدعلماء اصول و قواعد عربی مثلا کوتاهی کرده است (یعنی توانایی درک قواعد اصول فقه وفروع وقواعد عربی را ندارد) این به چه معنی است؟ آیا این بدین معنا نیست که این شخص در مرتبه و درجه ای بین اجتهاد و تقلید قرار دارد.او مجتهد نیست چون در رابطه با شناخت فروع و قواعد اصولیین و قواعد زبان عربی اطلاع و آگاهی کامل به آن‌ها ندارد. به همین ترتیب می‌توان گفت که مقلّد هم نیست زیرا ابن القیم در مورد آن شخص گفت که نوعی اهلیّت و شایستگی و توانایی در او وجود دارد. در این حالت اگر او متبّع نباشد پس چیست؟ می‌بینی –برادر خواننده – این علماء و غیر ایشان به حقیقت به وجود مرتبه و درجه ای بین اجتهاد و تقلید اقرار کرده و معتقد بوده‌اند و کلمة الاتباع را بر آن مصطلح کرده و نام نهاده‌اند، به حقیقت ضرورت ایجاب می‌کند که چنین اسمی یا اصطلاحی را بر آن مرتبه و درجه بگذارند، لذا جز مخالفت و دشمنی و اختلاف، اغتشاش چه چیزی می‌تواند مانع این کار شود؟ در آخر، روی سخن خود را به طرف البوطی جهت داده و از او سئوال می‌کنیم و می‌گوئیم: فرض کنیم که فقط دو درجة اجتهاد وتقلید می‌تواند در انسان موجود باشد یا به عبارت دیگر فرض کنیم که انسان یا مجتهداست یا مقلد، پس تو در کدامیک از این دو مرتبه قرار داری؟ به کدامین مرتبه یا درجه، خود را منسوب می‌کنی؟ ما مطمئن هستیم که او هیچ گاه در مورد خود نمی‌گوید: که مجتهد است، زیرا در مناظره ای که بین او و استاد ما پیش آمد صراحتاً اعلان کرد که او بیشتر از یک مقلد نیست و این زمانی بود که استاد از او سئوال کرد که: نظر شما در رابطه با نماز خواندن یک نفر شافعی به امامت یک نفر حنفی مذهبی که به اعتقاد ماموم یا همان شافعی مذهب، مرتکب مکروهی شده است چیست؟

البوطی جواب داد: در این حالت دو نظر در مذهب وجود دارد: زمانیکه استاد از رأی و نظر او در این باره سئوال کرد سخت عصبانی شد. برآشفت و سخت از کوره در رفت، از اینکه هیچ وقت در این رابطه نظر و رای داشته باشد، خودداری کرد، استاد انتظار چنین اقراری را از طرف البوطی داشت تا به او بفهماند: که ما خیلی وقت است، می دانیم که تو دربارة مسائل صاحب رأی و نظر نیستی، یعنی شایستگی و اهلیت این را نداری که در مورد مسائل رای و نظر داشته باشی.

بنابراین الدکتور با توجه به اعتراف شخص خود، مقلّد است و‌آنطور که برای ما نقل شده است او به مقلد بودن خود افتخار هم می‌کند. در همین جا خواننده گرامی را مجدداً به توجه کردن درمعنی و مفهوم تقلید، بر می‌گردانیم و می‌گوئیم: علماء اتفاق دارند بر اینکه تقلید یعنی پیروی کردن از گفته دیگری است بدون شناخت دلیل، و این بدان معناست که مقلّد جاهل است، حتی می‌توان گفت که مقلد کور است، همانطور که از عبارت و جملة الشاطبی – رحمه الله – استنباط می‌شود. تقلید پایین‌ترین مراتب و درجات است، و این کار مسلمانان جاهل و اراذل و تودة پست مردم و کسانی است که نمی‌توانند مسائل را بفهمند ویاد بگیرند، بخوانند، تفقّه کنند و چیزی را بخوانند، در این حالت برای آنان تقلید به عنوان اضطرار، جایز است همانطوریکه خوردن نعش و لاشه حیوانی که طبق دستور شرع ذبح نشده است. در وقت اضطرار جایز است. به حقیقت دکتر این استاد دانشگاه خود را در زمره انسان‌های جاهل، عامی، و اراذل وتودة پست مردم قرار داده و در حق خود بی‌ادبی و توهین، بی‌حرمتی بزرگی کرده و خود را به عنوان انسانی جاهل معرفی کرده است. در همین جا آن ضرب المثل عربی از یادآور می‌شویم که می‌گوید: «علی نفسیها جنت براقش» «تمامی این هذیان‌گوئیها بر ضد خود او تمام شد.

اگر البوطی واقعاً به وجود مرتبه و درجة اتباع اقرار می‌کرد به آن معتقد می‌بود، خود را از ین مخمصه، گرفتاری و مشکل بزرگ نجات می‌داد و برای خود شخصیت و احترام قائل می‌شد تا اینکه خود را به عنوان مردی جاهل معرفی می‌نماید، ولی خودش این را وضعیت طلب می‌کند، پس باید عاقبت رفتار خود را نیز در نظر داشته باشد. ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِنۡ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١١٧﴾ [آل عمران: 117]. «وخداوند (با هدر دادن ایمانشان) بر آنان ستم ننموده است و بلکه خودشان (با ارتکاب پستی‌ها و زشتی‌ها) به خویشتن ستم روا می‌دارند».

در این حالت مجبوریم که بگوئیم: دریغا، آه افسوس، وااسفا! به حال مسلمانان، بعضی‌ها مسئولیت تدریس در دانشگاه‌ها را بر عهده می‌گیرند وبهترین یا بالاتربن درجات علمی از جمله (دکترا) را دارند، و مدرسان دینی، قضاه و حکّام توسط آنان، از دانشگاه‌ها فارغ التحصیل می‌شوند، وا اسفا، دریغا، جای بسی تاسف است. اگر این‌ها جاهل، کور، نابینا باشند در حالیکه خودشان به این وضعیت راضی بوده و افتخار هم می‌کنندو خود را سربلند می‌دانند. آیا چیزی دردآورتر ناراحت کننده تراز این هست، که دل نزدیک است که بخاطر آن‌ها پاره پاره شود، چشمها بخاطر تأسف بر چنین حالتی اشک می‌ریزد، آیا دردآورتر و ناراحت کننده تر از این چیز دیگری هست؟به نظر شما دانشجویان، دانش آموزان آنان چه خواهند بود؟ مردمی را که آنان راهنمایی و هدایت می‌کنند چه خواهند بود؟ قسم به خدا مصیبت و بلای خانمانسوز و خرد کننده‌ای است. مبالغه نکرده‌ام اگر بگویم: براستی این وضعیت و پیشامد از بزرگ‌ترین علت‌های عقب ماندگی، انحطاط، فساد و ذلت و خواری سیر قهقرایی، عقب افتادگی و پس ماندگی ما مسلمانان است و همین باعث بوجود آمدن خشم و غضب خداوند –تبارک و تعالی – بر مسلمانان و اینکه آنان را با انواع بلاها و مصیبت گرفتار کرده، شده است.رسول اکرمص نیز از این وضعیت و حال ما خیر داده می‌فرماید:

«إن الله لا یقبض العلم ینتزعه انتزاعاً من العباد ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی إذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤوسا جهالاً فسئلوا فأفتوا بغیر علمٍ فضلوا وأضلوا[[19]](#footnote-19)» «همانا خداوند علم را از میان بندگان خود بر نمی‌دارد بلکه آن را با قبض روح علما یعنی مراندن علما از بین مردم بر می‌دارد، طوریکه هیچ عالمی باقی نماند، در نتیجه مردم رؤسای جاهل را برای خود بر می‌گزیند، از آنان سئوال کرده و آنان نیز بدون علم و آگاهی برایشان فتوی صادر می‌کنند و با این کار هم خود و هم دیگران را گمراه می‌سازند». «إنا لله وإنا إلیه راجعون».

شرط تقلید و اتّباع

در مطالب قبلی به این موضوع اشاره کردم که یک نفر عامّی؛ جاهل، و کسی که قدرت درک و فهم و استنباط و استخراج احکام شرعی را با توجه به(ادله‌های شرعی ندارد) شرعاً به او اجازه داده می‌شود که از کسی که نسبت به علم و دین او اعتماد و اطمینان کامل دارد، تقلید کند، و همانا او مکلف به یادگیری ادلّه‌های شرعی و استنباط احکام بصورت مستقیم از این ادله‌ها نیست ولی باید گفت که تقلید مشروط است به اینکه این مقلد از جهت اطمینان و اعتماد به این عالم به حدی نرسیده باشد که هرگاه آیه‌ای از قرآن یا حدیث شریف صحیحی در بعضی از مسائل که در مورد آن‌ها از او تقلید می‌کند، ویعنی آیه و حدیث مخالف با آن‌ها باشند، قول عالم را برآن دو ترجیح دهد، اگر به چنین چیزی رسید بر او واجب است که از حالت تقلید خارج شود و از آنچه که عالم توسط آیات و احادیث برای او ثابت می‌کند، تبعیت کند، زیرا در مقابل فرموده خداوند تبارک و تعالی و فرموده رسول اوص هیچ قول و گفته ای ارزش ندارد و جای اعتماد و اعتبار نیست و ما به تبعیت کردن از آنچه که پروردگارمان برای ما نازل کرده و آنچه را که رسول ما حضرت محمدص برایمان آورده است، دستور داده شده‌ایم. برای ما جایز نیست تبعیت کردن از قول و گفته عالم و تقلید از او مگر به اعتبار اینکه او احکام الهی و دستورات رسول او را به ما انتقال می‌دهد، اگر برای ما مشخص شد که همانا او در مسأله‌ای دچار لغزش و اشتباه شده است جایز نیست که به هیچ وجه از او تبعیت کنیم – و این مساله درست شبیه شخصی است که بوسیله قطب نما یا بوسیله ستاره گان جهت قبله را برای ادای نمازش، تعیین می‌کند، و همین شخص زمانیکه به حج می‌رود در مقابل خود کعبه می‌ایستد و با چشمان خود کعبه را می‌بیند، آیا هیچ انگیزه ای در او برای پیدا کردن قبله توسط ستاره گان یا بکار بردن قطب نما، باقی می‌ماند؟ ادله‌های شرعی نیز همینگونه هستند، با این اعتماد و اعتبار از عالم تبعیت می‌شود که او ما را به ادله‌های شرعی می‌رساند، اما هرگاه عالمی موثق و مورد اعتماد و اطمینان برای شخص بیان کرد که این آیات و احادیث با این ادله‌های شرعی بر خلاف مذهب این عالم است، برای ما جایز نیست که تقلید کردن از او را ادامه دهیم.

امام الشاطبی – رحمه الله – در کتاب خود بنام الاعتصام، (2/344- 362) در این باره بطور مفصل ومفید صحبت کرده است که خلاصه ای از آن را برای شما نقل خواهم کرد:

امام –رحمه الله – می‌گوید: «برهر کسی که مجتهد نیست دو کار واجب است:

اولا:ً با این نیت از عالم تبعیت کند که او عالم است به علمی که او نیازمند آن‌هاست، یعنی به این دلیل که نیازمند علم اوست و از او تبعیت کند، از آن جهت که عالم طریقه‌ای است برای استفاده از علم او تا آن زمان که خود، علم و آگاهی پیدا می‌کند و به حدی می‌رسد که مطئمن شود این عالم در آنچه که به او القا می‌کند، دچار خطا و اشتباه شده است یا از راه است کنار زده است در این حالت توقف کرده و تا تبیین و مشخص نمودن خطا و اشتباه و اطمینان پیدا کردن از بسیاری از کارها، نباید از او تبعیّت کند.

دوماً: هرگاه در ضمن تقلید کردن خود از لحاظ شرعی متوجه خطا و اشتباهی شد نباید بر تقلید کردن خود مصمّم باشد و به آن ادامه بدهد و نسبت به متبوع خود (یعنی کسی که از او تبعیت می‌شود) با ادامه دادن بر اتباع از او، تعصب داشته باشد، زیرا این کار او اولا منجر به مخالفت شرعی شده، سپس مرتکب مخالفت یا متبوع خودنیز شده است.زیرا هر عالمی صراحتاً اظهار می‌دارد که تبعیت کردن از او مشروط است به اینکه توسط شرع حکم صادر کند، نه غیر شرع، و اگر مشخص شد که به خلاف شرع حکم داده است، در این حالت با تصمیم گرفتن و مصمم بودن بر تقلید از او، از شرط متبوع خود خارج شده است و این همان مخالفت با متبوع است.

سپس شاطبی –رحمه الله – بعضی از اقوال امامان را در رابطه با اینکه: هرگاه دیدید که اقوال و گفته‌های آنان مخالف با کتاب (قرآن) و سنت است، ترک کنید سپس ذکر کرده که اقوام زیادی به سبب اعراض و توجه نکردن به دلایل شرعی و اعتماد به اقوال مردان دینی، گمراه شدند و ازراه وروش صحابه و تابعین خارج شده‌اند، از هوی و هوس خود بدون علم و آگاهی تبعیت کردند، درنتیجه از راه راست منحرف گردیدند. سپس ده‌ها مثال در این رابطه ذکر می‌کند: اصرار کفار بر تقلید از آباء و اجدادشان در رابطه با اصول دین، و مسائل اعتقادی، و این کار خود دلایل پیامبر و حجت قرآن و دلایل عقلی را انکارکردند و گفتند:

﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ ٢٢﴾ [الزخرف: 22]. «بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم(و راه بت پرستی را در پیش می‌گیریم».

خدواند - تبارک و تعالی- حالت و وضعیت آنان را توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«و هنگامیکه به آنان گفته شود: از آنچه خدواند فرستاده است پیروی کنید(و راه رحمان را در پیش گیرید نه راه شیطان را). می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» (نه از چیز دیگری)...

آنان به همین خاطر مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته‌اند زیرا آنان اعتقاد داشتند به اینکه حق تابع آنان است و به این نکته توجه نداشتند که حق همیشه مقدم بر همه چیز و همه کس است.رأی و نظر امامّیه و مهدویه نیز اینگونه است ‌آنان اقوال و گفته‌های امامان و راهبران و افعال و کردار آنان را به عنوان حجّت و دلیل برای شریعت خود قرار داده‌اند و ادّعا می‌کنند که امامان و رهبرانشان معصوم و خالی از عیب و گناه هستند. همچنین نظر و رای کسانی که مقلد مذاهب هستند نیز اینگونه است آنان نیز فکر می‌کنند که همانا نظر امامشان همان نظر شریعت است. و هر گاه کسی که به درجه اجتهاد رسیده و در مورد مسائل می‌تواند صحبت کند. ولی هیچگونه ارتباطی با امام آنان نداشته باشد. بدون هیچ دلیلی بلکه بر طبق عادت هیشگی او را انکار می‌کنند و پشت سر هم او مورد نقد و انتقاد و عیب جویی قرار می‌دهند و او را از کسانی قرار می‌دهند که از مسیر حق و حقیقت خارج شده و از چهار چوب اهل سنّت و جماعت نیز خارج شده است. الشاطبی برای تأیید سخن خود این موضوع را به عنوان شاهد مطرح می‌کند آنچه را که برای امام بقی پسر مخلد، زمانیکه وارد اندلس شد، بیش آمد البته بعد از اینکه علوم شرعی و حدیث را تمام کرد، و از امام احمد مسندش را گرفت و آن را تصنیف کرد بصورتی که در اسلام به مانند آن تصنیف نشده است، و آنچه را که مردم به آن علم نداشتند برای آنان آورد، و درمقابل او را و سخنان او را انکار کردند و با اوبه مبارزه برخاستند او را گمراه شمرده و مورد اذیت و آزار خود قرار دادند. سپس الشاطبی می‌گوید: این نشان دهندة حکومت کردن امامان بر حق، افراط و زیاده روی در محبت و دوست داشتن مذهب است. هدفم از نقل این موضوع ازطرف الشاطبی – رحمه الله – آن است که بگویم: بر مقلد واجب است که هرگاه احساس کرد متبوع او(یا کسی را که او از آن تبعیت می‌کند) دربارة چیزی مخالف با قرآن و سنت رفتار می‌کند، باید از تقلید کردن او رجوع کند و توقف کند، خود امامان مذاهب اربعه نیز به این موضوع اعتقاد داشته باشدو بر آن تأکید داشته‌اند که ان شالله نظر و اعتقاد آنان نیز در این باره بزودی خواهد آمد همچنین تمامی علمای محقق و فقهای و عادل، درستکار و امین به این موضوع اقرار کرده و آن را تأکید کرده‌اند و هیچ کس به غیر انسان‌های متعصب و مستبد و سرسخت کسانی که هیچگونه اهمیتی برای آنان قائل نیستند و به حرفهایشان توجه نمی‌شودبا این واقعیت مخالفت نکرده است.

چرا که در مقابل فرمودة خداوند – تبارک و تعالی – و رسول او گفته هیچکسی ارزش و اهمیت ندارد، و مسأله‌ای که در آن به قول الله – جل جلاله – و قول رسول خداص استناد نشده باشد، جزء دین بحساب نمی‌آید وعمل کردن و پایبند بودن به قول امام یا عالمی که مخالف با فرمودة الله – جل جلاله – و رسول خداص می‌باشد. نهایت جهل و نادانی و سبک مغزی و گمراهی است پناه می‌بریم به خداوند- تبارک و تعالی- که از اینکه علمی که مطابق با کلام الله و رسول او نیست علم همیشگی ما باشد، چه قدر زیبا گفته است.

آن کس که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العلم قال الله قال رسولُه |  | قال الصحابةُ ليس بالتمويه |
| ما العلم نصبك للخلاف سفاهة |  | بين الرسول وبين رأى فقيه |

علم آن است که الله و رسول خدا و صحابه رسول خدا گفته‌اند و هیچ اختلافی وشک و تردیدی در گفتة آنان نیست. اختلاف قائل شدن یا به وجود آوردن بین فرمودة رسول اکرمص ورای و نظر فقیهی علم نیست بلکه سفاهت و نادانی است.

-اشتباه البوطی در تفکیک و تقسیم بین تقلید در عقیده و تقلید در شرع:

البوطی در صفحة 52 از کتاب «لامذهبیه» بین تقلید در امور اعتقادی و تقلید در احکام شرعی جدایی ایجاد کرده است، تقلید در احکام را جایز دانسته ولی تقلید در اعتقاد را حرام می‌داند. حقیقت آن است که این تفریق و جداسازی ساختگی و بدعت و باطل است، همانا منهج و روش اسلام در رابطه با علم و القاء معارف اسلامی در اصول و فروع یکی است، تمامی مردم را به تبعیت کردن مستدلانه دستور داده است، جز در مواقع ضروری اجازه تقلید کردن را نداده است (یعنی در مواقعی که اتّباع مستدلانه ممکن است) موضوع عدم تقلید در بین مسائل اعتقادی و احکام هیچ تفاوتی وجود ندارد، هر کسی که می‌تواند مثلاً در رابطه با مسائل فقهی اجتهاد کند برای او جایز نیست که تقلید کند درهمین رابطه، کسی که توانایی رای و نظر دربارة هستی و استدلال بر وجود خدواند – جل جلاله – دارد یا توانایی نظر و رای دادن دربارة آیات و احادیث وارده درمسائل عقیدتی دارد، جایز نیست که تقلید کند و هر کس چیزی غیر از این را ادعا می‌کند دلیل خود را بیاورد، مسلما نمی‌تواند چنین کاری بکند.اما آنچه را که البوطی به عنوان دلیل در فرمودة خدواند- تبارک و تعالی- به آن استناد کرده است: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: 36]. «و از چیزی که دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی»... این آیه عام است.

هم شامل مسائل عقیدتی است و هم شامل مسائل فقهی و احکام شرع است. در غیر اینصورت البوطی بنا برعقیده و نظر خود می‌تواند بگوید: برای مسلمان جایز نیست که در مسائل عقیدتی از چیزی تقلید کندکه از آن ناآگاه است.ضمن اینکه برای او جایزاست که در رابطه با امور احکام در رابطه با امور احکام یا فقه بواسطه تقلید دنباله رو چیزی باشد که از آن ناآگاه است و در نتیجه اموال و ناموس مردم را از روی جهل و نادانی مباح کند، حرام را حلال و حلال را حرم کند؟ کدام شخص عاقل چنین چیزی را می‌گوید؟

- اشتباه البوطی در تفکیک و تقسیم بین عقیده و شرع بر اساس اعتماد بر ظن:

مجداً البوطی بین عقیده و شرع بر اساس اعتماد بر ظن، ‌جدایی و فرق ایجاد کرده است، بنای احکام بر اساس ظن و گمان را جایز دانسته ضمن اینکه بنای ‌اعتقاد بر اساس ظن وگمان را حرام دانسته است، و استدلال او براین موضوع این است که خدواند - عز و جل - عقیدة کفار را مبنی بر ظن و گمان انکار کرده است و می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ١١٦﴾ [الأنعام: 116]. «چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌کنند»

به نظر من این نوع استدلال به دو لیل باطل است:

دلیل اول: همانا ظن وارده در این آیه و امثال آن، اگر چه از عبادت کردن بتها توسط کفّار صحبت می‌کند، بر طبق قاعده «العبره بعموم اللفظ لابخصوص السبب»

«اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب] یعنی هرگاه لفظی عام بر سببی خاص وارد می‌شود، عموم خود را از دست نمی‌دهد. لذا ظن وارده در این آیه شامل ظن در تمامی امور شرعی و عقیدتی است و اگر کسی ادعا می‌کند که ظن وارده مخصوص امور اعتقادی است دلیل خود را بیاورد، اگر چه هیچ دلیلی برای این گفته ندارد.

دلیل دوم: ظّنی که خدواند – تبارک و تعالی – نسبت به کفار انکار می‌کند به معنای توهم و تخیّل و آرزو است، و منظور همان ظنی که مجتهد در رابطه با مسائل فقهی به او دست می‌دهد، نیست. عملکرد کفار در زمان جاهلیت این موضوع را بیشتر و بهتر توضیح می‌دهد، آیا آنان برای رسیدن به عقیدة باطل خود یعنی عبادت بتها تا جایی که امکان داشت ادله‌های شرعی را درباره مساله الوهیت جمع کردند، سپس در آن مساله رای و نظر صادر کردند، و نهایت سعی و تلاش خود را در بررسی و تحقیق درباره این ادله‌های شرعی صرف کردند تا اینکه به حق برسند، همانگونه دربارة مساله اجتهاد معروف و معمول است، یا اینکه آنان این عقیده باطل را فقط به مجرد تبعیت از هوی و هوس و آرزو و خیال و گمان خود انتخاب کرده و کسب کردند؟ فکر می‌کنم که بحقیقت موضوع واضح است و نیازی به فکر کردن زیاد ندارد. و این تفریق و جدایی بین مسائل عقیدتی و مسائل شرعی بر اساس ظن، البوطی در این رابطه از الشیخ النبهانی همان کسی که این موضوع را در بسیاری از کتاب‌های خود ذکر کرده است از جمله از کتاب‌های او «نداء حار إلی المسلمین ص 54-57» تقلید کرده است. واین یکی از دلایلی است که شیخ النبهانی را از راه راست دور کرده و دچار لغزش شده و این موضوع عجیب و غریب آورده است شایسته ذکر است که استاد ناصرالدین رسالة خوبی دارد که در ردّ این رای و نظر عجیب و غریب نوشته است در این رساله به بیشتر از دهها دلیل قوی، معین و قوی برای باطل کردن این رای و نظر، استدلال کرده است، آنچه را که از آن به یاد دارم، ذکر خواهم کرد. از جملة: این جدایی وتفریق بین امور اعتقادی و امور شرعی متبدعانه و بوجود آمده است نه در زمان نبی اکرمص وجود داشته و نه در زمان صحابه، تابعین و تابع تابعین بوده است، حتی اصطلاح و اسم‌های بکار برده شده بر روی احادیث که آن حدیث متواتر است و آیا آحاد امت در زمان‌های بعد از زمان نبی اکرمص، تابعین وتابع تابعین بوجود آمده‌اند، بنابراین هیچ دلیلی و حجتی برای این تفریق و جدا سازی وجود ندارد.از دلایل دیگر انکار این رای و نظر شیخ نبهانی توسط استاد ناصر الدین: آن است که همانا رسول اکرمص بعضی وقت‌ها یکی از اصحاب و یاران خود را مثلاً علی یا معاد و یا غیر این دو نفر را به سوی قبایل وشهرهای فرستاد تا آنان را به سوی ایمان آوردن به خدا و عقیده صحیح اسلامی دعوت کنند، همچنین احکام اسلامی را به آنان یاد دهند، اگر حجت بوسیله خبر آحاد ظنّی، آن تمام نمی‌شد، پیامبر ص هیچگاه به فرستادن یک نفر برای تعلیم امور عقیدتی به میان مردم، ‌اکتفا نمی‌کرد، بلکه تعداد زیادی را به سوی آنان می‌فرستاد تا تواتر و یقین در بین آنان حاصل شود، ولی پیامبرص هرگز این کار را نکرد. یکی از موارد غریب و عجیب دیگر اینکه دکتر البوطی عکس این دلیل را ذکر کرده است، ادعا می‌کند که نبی اکرمص یک نفر را برای تعلیم احکام فروع از عبادات و غیر آن‌ها می‌فرستاد نه برای تعلیم امور عقیدتی.ای کاش می‌دانستم که البوطی این موضوع را از کجا می‌داند که صحابه برای تعلیم احکام دینی به سوی مردم می‌رفتند نه برای تعلیم اعتقاد صحیح دینی؟ دلیل اودراین رابطه چیست؟ می‌خواهم البوطی دلیل حتی شبه دلیلی را برای این موضوع که صحابی که پیامبرص به یمن می‌فرستاده شده مثلا، فقط احکام فقه را به مردم یاد می‌داد و به آن اکتفا می‌کرد، هیچگونه اشاره ای به امور عقیدتی نمی‌کرد، و به آنان اصلاً یاد نمی‌داد، و هرگاه یک نفر از او در مورد ملائکه آخرت، صراط، عذاب و قبر سئوال می‌کرد، از جواب دادن خودداری می‌کرد، از بیان احادیثی که در رابطه با موضوعات بالا از پیامبر ص شنیده بود، امتناع و خودداری می‌نمود و به آنان می‌گفت: همانا من یک نفر هستم و این سئوال، سئوالی است اعتقادی جایز نیست که من در مورد آن برای شما توضیح دهم زیرا در این حالت خبرمن ظّن خواهد بود، وتنها از اتباع و پیروی کردن در مسائل اعتقادی بر اساس ظنّ نهی شده اید.آنطور که مشخص است پیامبرص کسی را که به سوی شهرها و با قبایل فرستاد به او سفارش می‌کرد، که ابتدا مردم را به گواهی دادن بر لا اله لا الله و ان محمداً رسول الله(هیچ معبودی به غیر از الله نیست و اینکه محمد رسول خداست) دعوت کند. اگر جواب مثبت دادند آن وقت آنان را به اقامه نماز دعوت کرده و همین طور به تدریج و یکی بعد از دیگری آنان را به روزه، زکات، حج و غیره دعوت کند. از جملة آنچه را که بخاری و مسلم از ابن عباس و او هم از پیامبر ص روایت می‌کند که رسول اللهص معاذ را بطرف یمن فرستاد و به او گفت: «إِنَّكَ تَأْتِى قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ. فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّـهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّـهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّـهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِى الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ. فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّـهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الـْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّـهِ حِجَابٌ». [همانا تو به سوی قومی از اهل کتاب می‌روی آنان را به گواهی دادن بر اینکه هیچ اله و معبودی به غیر از الله نیست و همانا محمد رسول خداست دعوت کن اگر اطاعت کردند و جواب دادند به آنان یاد بده که خدواند در شبانه روز پنج نوبت نمازبر آنان فرض کرده است اگر در این مورد نیز جواب دادند و اطاعت کردند به آنان یاد بده خدواند زکات را بر آنان واجب کرده از ثروتمندان گرفته می‌شود و به فقرا داده می‌شود اگر در این مورد هم اطاعت کردند تو را بر حذر می‌دارم از اینکه از بهترین و عزیزترین و ارزشمنتدترین دارائی شان به عنوان زکات بگیری، از دعا مظلوم بترس زیرا بین دعاء مظلوم و بین الله هیچگونه حجاب و پرده ای وجود ندارد.]

و این حدیث و امثال آن ثابت می‌کند که جماعت صحابه اولین کاری که در رابطه با دعوت مردم به دین انجام می‌دادند: اقرار کردن و شهادت دادن به امری از امور اعتقادی بود که همان وحدانیت و یکتا بودن الله در الوّهیت اوست سپس به عبادات و چیزهای دیگرمی پرداختند. و این همان چیز معقولی است که با تعالیم اسلامی موافقت و هماهنگی دارد، زیرا غیر منطقی است که مسلمان شخصی را که به خدا و رسول خدا و روز قیامت ایمان ندارد قبل از دعوت کردن او به ایمان و تثبیت آن در قلبش به دادن زکان یا ادای نماز یا حج دعوت کند. و این نوع رفتار و روش دعوت بر خلاف حکمتی است که شریعت مقدس و پاک، وموافق با فطرت انسانی به آن متصنف است و بر خلاف حکمت پروردگاری است که عزیز، قدرتمند در اجرای احکام خود وحکیم در اینکه هر چیزی را در جای خود می‌گذارد، می‌باشد. به همین دلیل برای تو ثابت می‌گردد و مشخص می‌شود که خداوند – عز و جل – به ما دستور داده است از هر آنچه که از جانب او – سبحانه و تعالی – آمده است تبعیت کنیم و هیچ فرقی در بین اینکه کدامیک ظنی و کدامیک قطعی است، وجود ندارد، همانطور که در احکام به ظن عمل می‌شود در امور اعتقادی نیز، هرگاه غیر از ظن چیز دیگری نباشد، به آن عمل می‌شود، و همانا جدایی و تفکیک بین امور اعتقادی و احکام، تقسیم و تفکیکی ساختگی و بدعت است، هیچ اتفاقی واقعه ای و هیچ انسانی وهیچ عقل سلیمی این تقسیم بندی را نمی‌پذیرد حتی بر این موضوع شبه دلیلی یا دلیل ضعیفی هم وجود ندارد، و همانا البوطی در ادعای خود دچار اشتباه بزرگی شده است. والحمد لله الذي هدنا لهذا وما کنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

دیدگاه ما در رابطه با امامان مجتهد چهارگانه

اما نظر و دیدگاه ما در رابطه با امامان مجهتد و مخصوصاً امامان اربعه یعنی. امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد – رضی الله عنهم اجمعین – بحقیقت ما آنان را گرامی می‌داریم. خدا شاهد است – که آنان دارای احترام زیادی هستند، آنان را شدیداً دوست داریم و امامان ما هستند، الگوی نیکویی بوده و سلف صالح هستند، امانت را ادا کرده، امت را نصیحت کردند، و آنچه را که خداوند بر آنان واجب کرده بود، بدون کم و کاست انجام دادند. وآنان در ورع و تقوی و علم و عمل و ایمان و اخلاص به عنوان نمونه و الگو به آنان اقتدا شده و از آنان پیروی می‌شود. تمامی مسلمانان بر ثنا و تعریف از آنان و دوست داشتن واحترام و تکریم از آنان، اجماع دارند، اخبار و احادیث زیادی در رابطه با فضل و بزرگی آنان و صفات خوبشان و نقل فضایل ستوده، صفات برجسته، محسنات آنان پی در پی و پشت سر هم آمده است. و شاید ما بیشتر از مردم فضیلت و برتری آنان را بدانیم و از آنان بیشتر از مردم تقدیر و تشکر کنیم، زیرا در این مسیر و راه و روش آنان حرکت می‌کنیم، در تبعیت کردن از کتاب و سنت از آثار و اعمال ایشان پیروی می‌کنیم و هنگام اختلاف به آن دو یعنی کتاب و سنت حکم می‌کنیم و در تقدیم و برتری دادن کتاب و سنت بر هر قول و گفته ای دیگر و همچنین عدم تعصب نسبت به رجال و بزرگان دینی به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی می‌کنیم. ما معتقدیم که آنان به دین خدمت بزرگی کرده‌اند، و نسبت به حفظ بسیاری از احکام اسلامی و فهم آن‌ها به آنان مدیون هستیم، خدواند در عوض ما و تمامی مسلمانان به آنان پاداش خیر عنایت فرماید. هرکس که زحمات آنان را ضایع کند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار دهد، از آنان عیب بگیرد و آنان را ذم و نکوهش کند، به حقیقت از ما نیست، ممکن نیست که سلفی باشد زیرا سلفیت عبارتست از تبعیت از راه و روش سلف صالح و بزرگداشت آنان و به حقیقت آنان به عنوان مجتهد درصدر سلف صالح قرار دارند و بهترین آنان هستند. ما بیشتر از مردم از آنان قدردانی و تشکر می‌کنیم و آنان را بیشتر دوست داشته و از آنان بیشتر و بهتر دفاع می‌کنیم. می‌دانیم، که بسیاری از دشمنان ما بر ما افترا بسته‌اند وواز جانب ما برخلاف این حقیقت برای مردم ازگو کرده، و گفته‌اند که ما نسبت به امامان اربعه بغض و کینه و دشمنی داریم و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهیم و آراء نظرات آنان را دست کم می‌گیریم، همانطور که البوطی در کتاب اللامذهبیه و غیر از او نیز در کتاب «الاجتهاد والمجهتدون» سخنانی اینگونه بر علیه ما گفته‌اند و مخالفت ما را در بعضی از مسائل فقهی با بعضی از امامان اربعه به عنوان ذریعه و وسیله ای برای دروغ گفتن و افترا بر علیه ما انتخاب کرده‌اند. ما اینجا اعلان می‌کنیم هر آنچه را که در این رابطه از ما نقل می‌کنند دروغ و از پیش خود ساختن است، هیچ صحت و درستی ندارد، وآن بر خلاف اعتقاد و مذهب ما است، ما از این کار و طرزرفتار بیزار هستیم و خود را تبرئه می‌کنیم. هیچ کس فکر نکند که ما این سخنان را به خاطر ترس از کسی یا تعارف با کسی می‌گوئیم، ما – به شکر خدواند تبارک و تعالی – از هیچ کس به غیر از خداوند –سبحانه و تعالی – نمی‌ترسیم، ترس و چاپلوسی، و بدست آوردن رضایت مردم از خصلت، خلق و خوی و عادت ما نیست، چرا که حق نزد ما از هر کسی و هر چیزی گرانبهاتر و ارزشمندتر است و دین اسلام جرأت داشتن دفاع از حق و اینکه آشکارا نظر و رأی خود را بگوئیم، به ما داده است، و اگر کسی ادعا می‌کند که ما خلاف آنچه را که گفتیم، باور و اعتقاد داریم، از او می‌خواهیم که با دلیل ضعیفی این موضوع را برای ما ثابت کند و بعید است که بتواند اینکار را انجام دهد.

ما امامان اربعه و تمامی امامان را دوست داریم ولی در وقت خود آنچه را که خداوند عز و جل به ما دستور داده است از برتری کتاب و سنّت و رسول اوصبرسایر اقوال دیگر انجام می‌دهیم و با حق دور می‌زنیم و همیشه پیرو حق هستیم هر جا که باشد و هر کجا که باشد. و فکر نمی‌کنیم که هیچ مسلمانی در این رابطه با ما مخالف باشد. ما معتقدیم که همانا از لوب تا آخر ملزم به اتباع از کتاب و سنت رسول خداص هستیم و ملزم هستیم که آن دو را بر هر چیز و کسی دیگری برتری دهیم امامان اگر چنین قدر احترام زیادی داشتند فقط بخاطر اینست که به کتاب وسنت خدمت کرده اندو آن را تدریس کرده و به مردم یاد داده‌اند و احکام شرعی را به اندازة تلاش و کوشش خود از قرآن و سنت استنباط و استخراج کرده‌اند و آن دو را احترام گرفته و از آن‌ها تبعیت کرده‌اند. به همین خاطر هرگاه قول یکی از این امامان مخالف کتاب الله (قرآن) و سنت رسول او باشد برما و تمامی کسانی که این موضوع را می‌دانند واجب است که قول و گفته این امام را بخاطر قول الله -جل جلاله- و رسول خداص ترک کنند، زیرا امامان –رحم الله تعالی – برتمام سنت احاطه نداشتند و چیزهای زیادی از آن ندانسته، ترک کرده‌اند، و نسبت به بعضی از سنت‌های رسول اکرمص علم نداشته‌اند، لذا به آن‌ها عمل نکرده‌اند و بعضی وقت‌ها سنت‌های دیگری را که از طرق ضعیف به آنان رسیده ترک کرده‌اند، بعدها صحت آن‌ها از طرق دیگر ثابت شده است. همچنین آنان بعضی از احادیث را صحیح دانسته‌اند و به وسیله آن‌ها فتوی داده‌اند، بعدها ضعف این احادیث مشخص شده‌اند. به حقیقت بعضی وقت‌ها امامان مجتهد بدون قصد با بعضی از سنت‌ها به خاطر دلایل مختلف، مخالفت کرده‌اند که شیخ الاسلام تقی الدین بن تیمیه – رحمه الله تعالی – در رسالة ارزشمند خود بنام «رفع الملام عن الائمه الاعلام» این اسباب و دلایل را با بهترین شیوه بیان کرده و توضیح داده است. در آن کتاب اشاره کرد به اینکه ده عُذر بر طبق احادیث صحیح برای مخالفت با هر امامی وجود دارد که مجموع آن‌ها را در سه چیز می‌توان بیان کرد: یکی از آن‌ها: معتقد باشد به اینکه پیامبرص چیزی گفته است که با قول مجتهد مخالف است در این حالت می‌تواند با رای و نظر مجتهدیا امام خود مخالفت کند دوم اینکه معتقد باشد که پیامبر ص از این مساله همان چیزی که مجتهد با امام او دریاره آن گفته است، پیامبرص در مورد آن مساله چنین برداشتی اراده نکرده است.سوم اینکه معتقد باشد به اینکه حدیثی که امام یا مجتهد به آن استنادکرده است. منسوخ است.سپس استاد – رحمه الله – این عذرهای دهگانه را بطور مفصل توضیح داده و برای هر کدام نمونه و مثال می‌آورد، هر کس می‌خواهد در این رابطه توضیحات بیشتری دریافت کند می‌تواند به آن رسالة ارزشمند مراجعه نماید. امامان مذاهب – رحم الله تعالی – هرگاه دربارة چیزی از شرع یا سنّت مخالفت کرده‌اند هم معذور بوده‌اند از بنابر دلایل مذکور در بالا و هم مأجور بوده‌اند، همانطور که در حدیث ثابت شده است که رسول اللهص فرموده است:

«إذا حکم الحاکم فاجتهد فأصاب فله أجران وإذا حکم فاجتهد فأخطأ فله أجر واحد»[[20]](#footnote-20).

[هرگاه قاضی یا حاکم، مجتهد، اجتهاد کرد و در اجتهاد خود به حق دست یافت دو پاداش دارد ولی هرگاه حکم کرد اجتهاد در اجتهاد خود دچار خطا و اشتباه شد. یک پاداش دارد]

درتوضیح این حدیث امام ابن القیم می‌گوید: فاخطا یعنی به حق دست نیافت آنکس که قصد ونیت حق را دارد و برای بدست آوردن حق تلاش می‌کند ولی نتوانست به آن دست پیدا کند، معاقبه و مجازات نمی‌شود بلکه بخاطر اجتهادش، یک پاداش بدست خواهد آوردو اشتباهی که باعث شد از حق منحرف شود و به آن دست پیدا نکند مورد عفو و بخشش خدواندی قرار می‌گیرد. بسیاری از مجتهدین سلف و خلف چیزهایی گفته‌اند یا انجام داده‌اند که بدعت است. و جزو دین نیست ندانسته‌اند که آن‌ها بدعت هستند، و این بخاطر وجود احادیث ضعیفی بوده که‌ آنان، این احادیث ضعیف را صحیح پنداشته‌اند و اما در مورد آیات، چیزهایی را برداشت کرده‌اند، که اصلاً در مورد آن‌ها نازل نشده‌اند یا اصلاً منظور این آیات، فهم و برداشتی که آنان کرده‌اند، نیست و این اشتباه یا بخاطر رای و نظری است که مشاهده کرده‌اند یا در رابطه با مساله مورد بحث، آیات و احادیثی وجود دارند که به آنان نرسیده یااز آن آیات و احادیث اطلاع نداشته‌اند.هرگاه شخصی یا بطور کلی بگوئیم مجتهدی تا جایی که می‌تواند از پروردگار خود بترسد وتقوی روا داشته باشد مشمول این آیه خداوند -تبارک و تعالی- می‌شود که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ [البقرة: 286]. «پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، مارا (بدان) مگیر»پ(و مورد مواخذه و پرس و جو قرار مده). و در حدیث صحیح آمده که خداوند تبارک و تعالی در جواب این آیه می‌فرماید: «قد فعلت»([[21]](#footnote-21)) بحقیقت انجام دادم(آنچه را که می‌خواستی)...

پس فرقه یا گروه نجات پیدا کننده از بین هفتاد و سه فرقه، فرقه یا گروه میانه رو در تمامی امور است، تبعیت کننده ازسنت بوده و العاضه علیها بالنواجد اصطلاحی که برای ارتباط و وابستگی شدید به یک چیز بکار می‌برند، یعنی فرقه یا گروه میانه رو آنقدر خود را متّبع به سّنت می‌دانند که تند و محکم آن را گرفته و از آن جدا نمی‌شوند از جملة این امور و مسائل، اعتقاد داشتن به صحابه و امامان مذاهب می‌باشد، ما قدر و ارزش و حق و حقوق آنان را بر گردن خود می‌دانیم و آنان را دوست داریم، ولی آنان را معصوم از خطا و اشتباه نمی‌دانیم که در همة موارد از آنان تبعیت کنیم، بلکه آنچه را که مطمئن هستیم، در اجتهاد خود نسبت به آن‌ها به حق رسیده‌اند تبعیت کرده و آنچه را می‌دانیم در اجتهاد خود نسبت به آن‌ها دچار اشتباه و یا خطا شده‌اند، ترک می‌کنیم. امام ابن القیم –رحمه الله – در این رابطه چقدر زیبا گفته است، می گوید: هیچ چاره‌ای از دو چیز نیست که یکی از دیگری مهم‌تر است، اولاً: همدیگر را نصیحت کردن است در اینکه به الله -جل جلاله- ایمان بیاوریم و شکر نعمت‌های او را بجا آوریم و مردم را به سوی او نصیحت کرده و راهنمایی کنیم، و همدیگر را به تبعیت کردن از رسول اللهص و یاری کردن او در همه کارها تشویق وترغیب ونصیحت کنیم، به یادگرفتن قرآن و عمل کردن به آن و راهنمایی کردن مردم نیز این راه همدیگر را نصیحت کنیم وهمدیگر را به اجرای دین الله –جل جلاله-نصیحت کنیم. خداوند- تبارک و تعالی- را از داشتن و گفتن اقوال متناقضه و ضد هم درآنچه که رسول خود را به خاطر آن مبعوث کرده یعنی» قرآن و احادیث «منزه بدانیم. زیرا این امر(یعنی داشتن و گفتن اقوال مقناقضه از طرف خداوند) خلاف حکمت و مصلحت و رحمت و بخشش و عدل خداوندی است، و همچنین نفی کردن این اقوال متناقضه از دین و خارج کردن آن‌ها از دین، اگر کسی به دلیل بکار بردن تأویل آن را وارد دین کرده باشد.دوماً شناخت فضیلت و برتری امامان مسلمان و قدر و ارزش آنان و حق و حقوق و مراتب و درجة ایشان وهمانا فضیلت و برتری آنان و علم و آگاهی ایشان و اینکه همیشه و در همه حال مردم را به ایمان آوردن و ایمان داشتن به خدا و تبعیت از رسول خداص نصیحت کرده‌اند نشان دهنده این نیست که هر طوری که در رابطه با مسائلی که رسول الله به عنوان دین آورده است و بر آنان مخفی و مبهم مانده است، فتوی داده‌اند، ایمان داشته و قبول کنیم: آنان با نهایت علم و آگاهی که داشتند فتوی داده‌اند و در مورد مسائل صحبت کرده‌اند، لذا مخالفت با ایشان در موردی یا مواردی بر این دلالت نمی‌کند که تمامی گفته‌های آنان را رد کرده و و مقام و منزلت آنان را پایین بیاوریم و از آنان بدگویی کنیم و به آنان بی‌حرمتی و اهانت کنیم – العیاذ الله – این دو روش بالا(یعنی قبول کردن آنچه را که می‌گویند واجب بدانیم یا به خاطر اشتباه و یا خلاف در یک مورد بطور کلی گفته‌های آنان را کنار زده ومقام و منزلت آنان را پائین بیاوریم و از آنان بدگوئی کنیم) ظالمانه و بی‌انصافانه است، برخورد درست ان است که نه آنان را گناهکار بدانیم و نه معصوم و در مورد آنان مانند عملکرد روافض در مورد حضرت علیس و همچنین برخوردشان با دو خلیفه اسلام حضرت ابوبکر و حضرت عمر رفتار نکنیم، بلکه مسلک و راه و روش خود امامان مجتهد را در مورد کسانی که قبل از آنان بوده‌اند از اصحاب و یاران پیامبرص ادامه دهیم، درحقیقت امامان مجتهد، اصحاب و یاران پیامبر صرا گناهکار، مجرم، یا مقصر ندانسته و همچنین آنان را معصوم و بی‌گناه هم ندانسته‌اند و تمام آنچه را که گفته‌اند قبول نکرده و نسبت به جملگی آن‌ها هم بی‌اعتنا و بی‌توجه نبوده‌اند. پس چگونه در رابطه با مامان اربعه راهی را که خود آنان در ارتباط با خلفای اربعه و اصحاب کرام طی کرده‌اند، بر ما انکار و عیب می‌گیرند؟ برای کسی که خدواند – تبارک و تعالی – لطف و عنایت خود را شامل حال او گردانیده و او را شرح صدر نموده است، این دو روش در نزد او هیچگونه منافات و یا ضدیتی با هم ندارد ولی این مورد در نزد شخصی که جاهل به ارزش و احترام امامان و فضیلت و برتری آنان است یا جاهل به حقیقت شریعت کسی که خداوند، پیامبر خود را به خاطر آن مبعوث کرده است، منافات و ضدیت دارد. یعنی نسبت به این دو مورد علم و آگاهی ندارد، ضدیت دارد.و کسی که علم به شریعت و حقیقت داشته باد، قطعاً می‌داند مرد بزرگواری که دارای نقشی شایسته و آثاری نیک در اسلام بود و از طرف اسلام و مسلمانان دارای مکاتبی شایسته و مقام و منزلتی است، از جانب او احتمال لغزش و اشتباه وجود دارد و او در این مورد معذور است حتی بخاطر اجتهادش ماجور نیز هست، درست است که تبعیت از او در این حالت جایز نیست، ولی برای هیچکسی جایز نیست که مقام و منزلت و امامت اورا از دل مسلمانان نابود کند.[[22]](#footnote-22) این گفته موافق است با آنچه که بعضی از علما سلف – رحم الله – گفته‌اند: «لیس أحد من خلق الله إلا یؤخذ من قوله ویترک إلا النبیص[[23]](#footnote-23)» هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست مگر اینکه ازگفته‌های او قسمتی از آن پذیرفته می‌شود. قسمتی دیگر ترک می‌گردد، مگر فرموده رسول اکرمص که به هیچ وقت ترک نمی‌گردد.«با توجه به مطالب فوق در رابطه با تحذیر و دوری کردن عالم از اشتباه و خطا تا جایی که امکان احادیث زیادی آمده است، حافظ پسر عبدالبر از طریق عمروپسر عوف المزنیس گفته است که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «إنی أخاف علی أمتی من بعدی من أعمال ثلاثة» قالوا: ما هی یا رسول الله؟ قال: أخاف علیهم من زلة العالم، ومن حکم جائر ومن هوی متّبع» رسول الله ص فرمود: که همانا من از اعمال و کردار سه نفریا سه دسته نسبت به امت خود نگران هستم، عمرو پسر عوف المزنی گفت: آن سه دسته کدام‌ها هستند؟ پیامبرص فرمود: از در اشتباه و لغزش عالم نسبت به امت و همچنین حکم ظالمانه و بی‌انصافانه و اینکه از هوی و هوس تبعیت شود، می‌ترسم.

از معاذ س شبیه این حدیث روایت شده است. از ابن عباس روایت شده که گفته است:«وای بر حال اتباع (کسانی که از دیگری تبعیت می‌کنند) از او در مورد خطا واشتباهات عالم سوال شد که چگونه است؟ ابن عباس گفت: عالم چیزی را با رای ونظر می‌گوید. سپس کسی را می‌یابد که از او به افعال و اقوال و کردار رسول اللهص عالم‌تر است لذا قول و گفته خود را ترک کرده ولی کسانی که از او تبعیت می‌کردند در این وضعیت باقی می‌مانند.»[[24]](#footnote-24) بعضی از این اقوال و احادیث را امام الشاطبی در الموافقات (4/168-171) نقل کرده و گفته است: تمامی این احادیث و اقوال صحابه و هر آنچه را که شبیه آن‌ها است بیانگر دوری و پرهیز ازلغزش و اشتباه عالم است. عالم اگر چه غیر عمد این کار را می‌کند و او در این حالت معذور است و علاوه بر این‌ها دارای پاداش است ولی در نتیجه‌ای که در اثر اتّباع از قول و گفته او بوجود می‌آید، خطر بزرگی وجود دارد. امام غزالی – رحمه الله – گفته است: همانا لغزش و اشتباه عالم در مرتکب شدن بگناه اگر چه در ذات خود گناه صغیره باشدولی در رابطه با عالم گناه تبدیل می‌شود...و این حکم تبدیل شدن گناه صغیره عالم به گناه کبیره در رابطه با لغزش و اشتباه او در فتوی و صادر کردن بطریق اولی دائمی و همیشگی جاری است. بعضی از سنت‌های رسول اکرم یا بعضی از مقاصد و اهداف عمومی در رابطه با مسأله‌ای مخصوص، نسبت به عالمی مخفی و مبهم مانده‌اند، و همین امر منتهی به این می‌شود که قول و گفته او به عنوان مسأله‌ای شرعی در نظر گرفته شده و از آن تقلید شود یا از آن به عنوان قول یا گفته ای در مسائل اختلافی استناد شود. لذا هرگاه از قول خود برگشت و حق برای او مشخص شد در این حالت جبران و تلافی و تصحیح و اصلاح آنچه را که از طرف او دربین مردم در شهرهای مختلف پخش شده از دست داده ونمی تواند آن را جبران وتلافی کند.

شیخ عبدالله درّاز در دنباله آنچه که گذشت می‌گوید» به همین خاطر امام مالک نوشتن کتاب فقه از طرف خود را دوست نداشت«سپس امام الشاطبی می‌گوید:»بدلیل این مسائل که مبنی بر اصل ذکرشده در بالاست باید مواردی را در نظر داشت: از جمله از یک جهت لغزش و اشتباه عالم صحیح نیست همچنین گرفتن و قبول کردن آن نیز به عنوان تقلید از او درست نیست زیرا آن حکم اشتباه یا خطا بر مبنای مخالفت با شرع قرار داده شده، به همین دلیل به عنوان لغزش و اشتباه بحساب می‌آید، ولی اگر فتوی‌های او مورد اعتماد می‌بود این رتبه و درجه را برای آن‌ها قرار نمی‌دادند و به صاحب آن فتوی، لغزش و خطا نسبت نمی‌دادند. همانگونه که درست نیست به صاحب آن فتوی یا به کسی که آن حکم را صادر کرده است کوتاهی نسبت بدهیم و او را بخاطر این حکم که نادرست یا اشتباه و لغزش در آن، بدنام کرده یا آبروی او را ببریم به او افترا یا تهمت بزنیم واز ارزش و احترام او بکاهیم باید معتقد باشیم که او عمداً با کتاب و سنت مخالفت نکرده است تمامی این کار‌ها بر خلاف آنچه که مقام و مرتبه او در دین طلب می‌کند، می‌باشد.لذا بر هر کسی که اهلیت و شایستگی و استعداد بحث و نظردر دین را دارد واجب است تا دلیل و حجت قولی یا گفته ای را نداندنباید به آن اعتماد کند وآن را بپذیرد و همچنین بر او واجب است که متزلزل، آدم بی‌شخصیت، متغیر، بی‌اراده نباشدهردفعه از یک قول یا گفته ای تقلید کند بدون اینکه خود صاحب نظر و فکر و رأی باشد.

الحافظ ابن عبدالبر از این مسعود همراه راویان حدیث روایت می‌کند که ابن مسعود می‌گفت: صبح که بیدار شدی یا عالم باش یا متعلم و بین ایندر قرار نگیرد که ندانی کدامیک از این دو کس باشی و گفت: ما در زمان جاهلیت امعه به کسی می‌گفتیم که وقتی برای طعام دعوت می‌شد غیر او نیز به همراهش به میهمانی می‌رفت، این کلمه امروز در بین شما به مقلدی گفته می‌شود که دین خود را از کسان زیادی می‌گیرد.از خود هیچگونه اراده، فکر و نظر و رأی ندارد.[[25]](#footnote-25)

از حضرت علی – رض الله عنه – روایت شده که: «الناس ثلاثه فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق لم یستضیئووا بنور العلم، ‌و لم یلجووا الی رکن وثیق»([[26]](#footnote-26)) [مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند: یا عالمی است ربانی، دانشمند راسخ در علم و دین یا دانشمند با عمل است و دسته دوم متعلم یا آموزنده ای است که می‌خواهدراه و روش نجات یافتن از عذاب الهی را یاد بگیرد و دسته سوم انسان‌های بی‌مصرف و فرومایه‌ای که دنبال و تابع هر گوینده ای که صدایی یا کلامی از خود درآورد، هستند مانند عالم با نور علم، نورانی نشده‌اند و حتّی مانند متعلّم به ستون محکمی و قابل اعتماد و اطیمنانی پناه نبرده‌اند یعنی اینکه پیش استادی درس یاد بگیرند [به همین خاطر سلف صالح دسته سوم را بر تقلید و مقلدین حمل کرده‌اند([[27]](#footnote-27)) و صراحتاً آن را ذم کرده و حرام می‌دانند، زیرا این کار مقلد را به اعراض ورویگردانی ازکتاب وسنّت و رو کردن به آراء و نظرات امامان و تقلید از آنان وادار می‌کند، همانطور که الان در بین مقلدان معمول و مشهور است، وری داده است، حتی بعضی از متاخران حنفی مذهب به این موضع اقرار کرده‌اند([[28]](#footnote-28)) «می‌گویم: یعنی ابوالحسن الکرخی رئیس حنفی مذهب‌ها در عراق و یکی از اساتید بزرگ آنان می‌گوید: «هر آیه‌ای که مخالف با اعتقاد بزرگان ما باشد آن آیه یا تأویل شده است و یا منسوخ است و همچنین هر حدیثی که مخالف با اعتقاد بزرگان باشد، آن هم یا تأویل شده یا منسوخ است»([[29]](#footnote-29)). این سخن زشت، قبیح و ناخوشایند را یکی از نویسندگان کتاب «الاجتهاد المجتهدون در ص 82» از کتاب «تنقیح الحامدیه» استخراج کرده و آن را نوشته است همچنین از کتاب «الکشف الکبیر» نقل کرده است که جائز نیست دربارة حدیثی که مخالف با مذهب ابوحنیفه است. گفته شود که همانا امام ابوحنیفه این حدیث را ندیده و یا به او نرسیده است می‌گویم: به حقیقت آنان معتقدند به اینکه امامان معصوم است امکان ندارد که چیزی از او پنهان بماند، و امکان ندارد که در مورد مسأله‌ای اشتباه بکند، ای کاش می‌دانستم، نتیجه و سرگذشت هر مقلدی که در مورد امام و مذهب خود این چنین فکرمی کندچه می‌شود؟ می‌دانیم که همانا امامان مذاهب بخصوص مذاهب اربعه در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر دارند، اگر اجتهاد جملگی آنان راست و حق است، این بدین معنی است که العیاد بالله – دین الله ضد و نقیض‌ها و تناقضات دارد، و این بدان معناست که حق زیاد است در حالیکه همانا الله – سبحانه و تعالی – بیان کرده است که اختلاف نظر از صفات کلام انسانی است و فقط کلام خداوند از آن پاک ومنزه است. خداوند – سبحانه و تعالی – می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82].

و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند»

و در آیه‌ای دیگر صراحتاً اعلام می‌دارد که: ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ [یونس: 32]. «و بعد از حقيقت جز گمراهى چيست؟..».

حافظ المغرب ابن عبدالبر در کتاب ارزشمند خود بنام»جامع بیان العلم فصلی «(2/104-2/1) را دربارة اینکه همانا اختلاف شامل خطا و اشتباه است وهمة اختلافات صحیح و درست نیستند، نوشته است مثال‌ها و نمونه‌های زیادی دربارة اینکه صحابه و سلف همدیگر را به خطا و اشتباه متوصل کرده و بعضی از آنان بعضی دیگر را انکار کرده، در بعضی از اجتهادات با همدیگر به مباحثه و مناقشه پرداخته‌اند، حتی بعضی از آنان از رأی و نظر خود برگشته است و در(2/107-108) می‌گوید: اگر بخواهیم انکارات و اعتراضات آنان را جمع کنیم، یک کتاب ظرفیت احاطه این موضوع را ندارد چه برسد به اینکه در یک فصل جمع گرددبه یقین می‌توان گفت در مورد آنچه که صحابه و سلف با هم اختلاف داشتند و همدیگر را انکار کرده‌اند، صحت و درستی آن موضوعات، یکی از دو طرف قضیه است و هر دو نظر صحیح و درست و مطابق کتاب و سنّت نیستند اگر هر دو طرف قضیه درست و صحیح می‌بودند هیچگاه سلف صالح یا صحابه بعضی از آنان، بععضی دیگر را به خطا و اشتباه متوسّل نمی‌کردند هیچ عقیده و نظر و رأی این را نمی‌پسندد و قبول ندارد که هر شیء با ضد آن مقبول و مورد پسند و درست باشد و به حقیقت زیبا گفته است آن کسی که می‌گوید:

«اثبات ضدین معاً فی حالٍ أقبح ما یأتی من المحال».

«اثبات دو چیز ضد در کنار هم در هر حالت وضعیتی قبیح تر و زشت تر از آوردن یک چیز محال است» ابن عبدالبر(2/100) از امام مالک و اللیث –رضی الله عنهما – ذکر می‌کند که همانا آن دو در رابطه با اختلاف اصحاب رسول اللهص درردّ و انکار گفته کسانی که می‌گویند همانا در اختلاف بین آنان وسعت و رحمت برای امت اسلامی وجود دارد. می‌گویند: اینگونه نیست، به حقیقت آن اختلافات شامل درست و نادرست، حق و ناحق می‌باشند یعنی اگر در چیزی اختلاف نظر وجود دارد حتماً یکی از آن دو درست وحق است و دیگری نادرست و ناحق.از امام مالک در مورد کسی که حدیثی در دست دارد و افرادی مطمئن مورد اعتماد و اطمینان این حدیث را از جانب اصحاب رسول اللهص روایت کرده اندسوال شد که آیا شما در این اختلاف و سعت و رحمه می‌بینی؟ امام مالک فرمود: که نه، قسم به خدا تا زمانیکه حق را نیابد، حق نقطه یکی است آیا دو قول مختلف می‌توانند هر دو با هم درست و حق باشند؟ حق و صواب (درست) فقط یکی است.ابن عبدالبر در (2/109 جلد 2 صفحه 109) از المزنی نقل کرده است که مزنی می‌گوید: «به کسی که اختلاف در بین نظرات را جایز می‌داند و فکر می‌کند که هر گاه دو نفر عالم، در مورد مسأله‌ای جدید اجتهاد کردند و گفتند: یکی از آن دو حلال و دیگری حرام، به حقیقت هر کدام از آن دو عالم تمام تلاش و توانایی خود را بکار برده است و آن دو در اجتهاد خود به حق رسیده‌اند. می‌گوئیم: آیا این فتوی را بر اساس اصل یعنی کتاب وسنّت گفته ای یا بنا بر قیاس؟ اگر در جواب گفت که بنابر اصل فتوی داده ام در جواب گفته می‌شود: چطور ممکن است که به اصل جواب داده باشد و درحالیکه اصل یعنی کتاب اصلی خلاف را نفی می‌کند؟ این موضوع را هیچ انسان عاقلی جایز نمی‌داند تا چه رسد به عالمی که آن را تائید کرده و جایز بداند. به آن فرد یا شخصی که معتقد به جایز بودن اختلاف در مسائل و درستی و صحت هر دو نظر است، گفته می‌شود: که آیا اینگونه نسبت که هرگاه دو حدیث مختلف در رابطه با موضوعی که یکی آن را حرام و دیگری حلال بداند و کتاب الله و سنت رسول اللهص دلیلی برای اثبات یکی و نفی دیگری باشد، آیا اینگونه نیست حدیثی که دلیل قرآن و سنّت صحت آن را ثابت می‌کند، باقی مانده و قابل قبول است و حدیث دیگری را رد کرده و حکم به آن را نیز باطل می‌کند؟ هرگاه دلیل مشخصی برای اثبات یکی از آن دو نباشد و در مورد آن دو حدیث، مساله مبهم، نامعلوم وپیچیده بود، وقف کردن واجب است و نباید هیچ حکمی توسط آن دو حدیث داده شود و اگر گفت: بله یعنی در جواب موضوع مذکور جواب مثبت داد که ناچاراً هم باید جواب مثبت دهد و گرنه با اجماع علماء مخالفت کرده است، به او گفته می‌شودچرا برای رسیدن به نتیجه درست با توجه به رأی و نظر دو عالم که مختلف العقید هستند، عمل نمی‌کنی نظر و رأی باقی می‌ماند که دلیل کتاب و سنّت آن را ثابت می‌کند و باطل می‌شود آنچه را که دلیل باطل می‌داند. از آنچه گذشت، اشتباه و خطا این سخن زشت و نادرستی که الکرخی و مقلدان او، نویسندگان کتاب «الاجتهاد الجتهدون» گفته‌اند، برای تو مشخص خواهد شد. این سخنی که از لحاظ تعصب، رکود فکری و گمراهی به نهایت خود رسیده است. از آن جهت که مذهب را به عنوان اصل و کتاب و سنّت را به عنوان فرع قرار داده‌اند، بر طبق این گقته هر دو این‌ها بر مذهب عرضه خواهند شد، آنچه را از کتاب و سنّت که موافق با مذهب باشد، قابل قبول است و آنچه از کتاب و سنّت یا مذهب مخالف است، به هر دلیلی ردّ شده و یا حمل بر نسخ یا تأویل یا ترجیح خواهد شد تا در نهایت مذهب را راست و درست جلوه دهند. و بعد از این مهم نیست که دلیلی بر نسخ مدّعی(آیات و احادیث) یا تأویل یا ترجیح آن‌ها باشد یا نباشد. ولی آنچه که مهم است اینکه مذهب ثابت بماند و به هیچ وجه انکار نگردد و اگر هم کتاب و یا سنّت رد گردد، هیچ گونه نگرانی و مشکلی وجود نخواهد داشت. خواننده گرامی آیا خطر تعصب مذهبی و گمراهی آن را مشاهده می‌کنی؟ آیا نمی‌بینی که همانا تعصب مذهبی از کفر نزدیک است یا احتمال دارد که انسان را به طرف کفر بکشد؟آیا شایسته ذکر نیست که درباره تعصب مذهبی بگوئیم: که بحقیقت تعصب مذهبی پل ارتباطی با بی‌دینی است؟ آیا کفر همان انکار قول الله و رسول خدا نیست و آیا تعصب مذهبی همان چیزی نیست که در نهایت باعث انکار فرمودة الله جل جلاله او رسول الله صمی شود؟

- اقرار امامان اربعه رحمهم الله به ترک گفته‌های آنان اگر مخالف با کتاب (قرآن) و سنّت (احادیث) باشد:

شایسته ذکر است که بگوئیم همانا امامان اربعه آنان خود اقرار کرده‌اند، به آنچه که ما دعوت به آن می‌کنیم از حکم کردن و قضاوت کتاب و سنّت در رابطه با مسائل اختلافی و اینکه آرا و نظرات و اجتهادات آنان را ترک کنیم هرگاه ثابت شد که آن‌ها مخالف با قرآن و سنّت هستند و همانا خداوند به غیر از تبعیت از دستورات رسول او چیزی را بر مردم فرض نکرده است.

1. امام شافعی (رحمه الله) می‌گوید:»کسی که من او را به علم نسبت داده باشم یا عموم مردم او را به علم نسبت داده باشند، یا خود را به علم نسبت دهد شنیده باشم خلاف این گفته باشد که همانا تبعیت از امر رسول الله ص و تسلیم حکم او شدن، چیزی است که خداوند فرض کرده است و خداوند –تبارک و تعالی- به غیر از خود هیچ کس را به عنوان تبعیت از خود قرار نداده است، و گفته هیچ کس اطاعت نمی‌شود مگر آنچه را که کتاب الله -جل جلاله- یا سنّت رسول خداص ملزم به اطاعت از آن کرده است و هر آنچه که غیر از این دوتاست تبع و پیرو کتاب و سنّت هستند، و همانا آنچه که بر ماو کسانی که بعداز ما می‌آیند و آنان که قبل ازما بوده‌اند، فرض است. قبول یا پذیرش خبر از جانب رسول اللهص است و بس»[[30]](#footnote-30). و همچنین که امام شافعی (رض) می‌فرماید: «هیچ کس نیست که سنتی از سنت‌های رسول را ببیند یا بشنود ولی از آن فاصله بگیرد و یا دور شود و یا آن را فراموش کند.»[[31]](#footnote-31)مجددا می‌فرماید: «تمامی علماء و مجهتدین براین عقیده و باورند که هرگاه سنّتی از سنت‌های رسول اللهص برای کسی روشن و ثابت شود، شایسته نیست که بخاطر قول یا گفته کسی، آن را کنار بگذارد.»[[32]](#footnote-32) می‌فرماید: هرگاه صحت حدیثی ثابت شد آن حدیث صحیح مذهب من است»[[33]](#footnote-33) «هر مساله و موضوعی که در آن صحّت خبر رسول اللهص به نزد اهل حدیث خلاف آنچه را که من گفته ام ثابت شود، من ازگفته خود در مدت زمان حیاتم و بعد از مرگم، بر می‌گردم.»[[34]](#footnote-34)
2. امام ابوحنیفه – رحمه الله – می‌فرماید: «درست نیست برای کسی که به گفته ما استناد کند، یا طبق گفته ما عمل کند، تا زمانیکه نداند که از کجا آن را آورده‌ایم یعنی(تا زمانیکه دلیل صحت آن را نداند) و در روایتی دیگر می‌فرماید«حرام است بر کسی که بواسطه کلام من فتوی دهد ولی دلیل گفته من را ندارند» و در روایتی دیگر اضافه بر این جمله می‌فرماید: «چرا که ما انسان هستیم امروز چیز دیگری را می‌گوئیم وفردا از آن پشیمان می‌شویم»([[35]](#footnote-35)). همچنین امام رحمه الله می‌فرماید: «هرگاه چیزی گفته باشم که مخالف با کتاب الله و خبر رسول اللهص باشد گفتة من را کنار بگذارید»([[36]](#footnote-36)).
3. امام مالک (رحمه الله) می‌فرماید: همانا من انسان هستم هم دچار اشتباه می‌شوم هم حق می‌گویم لذا در مورد رأی و نظر من فکر کنید. هر آنچه را که موافق با کتاب و سنت است بگیریدوآنچه را که مخالف با کتاب وسنت است ترک کرده و کنار بگذارید» و همچنین امام – رحمه الله – می‌فرماید: هیچکس نیست بعد از رسول اکرمص مگر اینکه قول و گفته تو هم ردّ می‌شود و هم قبول می‌گرددمگر فرمودة رسول اکرمص که قابل رد و انکار نیست».
4. امام احمد- رحمه الله – می‌فر ماید: «ازمن و از امام مالک و امام شافعی و امام اوزاعی و الثوری تقلید نکنید و از چیزی پیروی کنید و احکام و دستورات خود را از جایی بگیرید که آنان بدست آورده‌اند».

همچنین می‌فرماید: «هر کس که حدیث رسول اکرمص را رد یا انکار کند، و دچار هلاکت و بدبختی می‌شود»([[37]](#footnote-37)). ای برادر این‌ها اقوال و گفته‌های واضح امامان بخصوص امامان اربعه –رضوان الله علیهم- هستند و همگی آن‌ها یک چیز را ثابت می‌کنند و آن تمسک جستن به کتاب و سنّت رسول اللهص و ترک آنچه را که مخالف با این دو اصل می‌باشد، و نهی از تقلید آنان بدون علم و آگاهی برای کسی که می‌تواند دلایل احکامات و اجتهادات آنان را بشناسدیا بداند.

حافظ ابن رجب – رحمه الله – می‌گوید: بر هر کسی که امر و دستور رسول اللهص به او می‌رسد و صحت آن را تشخیص می‌دهد، واجب است که برای امّت بیان کند و آنان را نصیحت کرده و به تبعیت کردن از اوامر رسول الله ص دستوردهداگر چه دستور رسول اللهص مخالف رأی و نظر هر مجتهد بزرگی از امت باشد وبه حقیقت دستور وامر رسول اللهصاز دستور ورای ونظر هر مجتهد بزرگی که به اشتباه با امر رسول اکرمص مخالفت کرده، بزرگ‌تر و محترم تر و محقّق‌تر است» ([[38]](#footnote-38)).

استاد حفظ الله می‌گوید: «درحقیقت هر کس به تمام آنچه که در سنّت ثابت شده است، پایبند باشد، اگر چه مخالف با بعضی از گفته‌های اقوال ائمه باشد، این عمل او مخالفت با مذهبش نیست و از راه و روش آنان خارج نشده است، بلکه از آنان تبعیت کرده است، و به محکم‌ترین دستاویز در آویخته و او را از سقوط وهلاکت می‌رهاند و اصلاً گسستن ندارد، و هر کس بخاطر قول یا گفته بعضی از امامان مجتهد با سنّت مخالفت کند علاوه بر اینکه از راه و روش آنان خارج شده و از آنان تبعیت نکرده است، بلکه سرپیچی کرده و مخالف گفته‌های ایشان برخورد نموده است»([[39]](#footnote-39)).

به این ترتیب – برادر خواننده- پی خواهید برد، آنگونه که کینه توزان و بدخواهان و کسانی که ناعادلانه رفتار می‌کنند و هدف آنان دشمنی و خصومت است و فکر می‌کنند: که ما امامان مجتهد را دوست نداریم و نسبت به آنان کینه و دشمنی داریم، و آنان را مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهیم، چنین نیست بلکه ما آنان رابزرگ ومحترم می‌دانیم خدا شاهد است که ما آنان را شدیدا دوست داریم وآنان را جزو سلف صالح خود، کسانی که مسلمانان را به اقتداکردن وتبعیت از راه و روش آنان دعوت کرده، بحساب می‌آوریم، و به مسلمانان می‌فهمانیم که آنان برتر بودند و فضیلت داشتند و صاحب شرافت و کرامت بودند، آنان کسانی بودند که ما را به سوی راه و روش صحیح که واجب است در آن مسیر حرکت کنیم، هدایت و راهنمایی نمودند و آن همان حاکمیت کتاب و سنت در هر مسأله اختلافی است و آنان صراحتاً اعلان برگشت از هر رأی و نظری که ازجانب ایشان مخالف با کتاب و سنت باشد، کرده‌اند، علاوه بر این‌ها استقامت، تقوا، پرهیزکاری احتیاط و زهد و امانت داری که در وجود آن‌ها بود. تمامی سعی و تلاش خود را صرف بدست آوردن حق کرده‌اند، ولی خداوند- تبارک و تعالی- از اینکه کتابی به غیر از قرآن را به حد کمال رسانده و آن را کاملاً صحیح و اصلاح نماید. و از اینکه کسی به غیر از او در تمامی مسائل به حق دست پیدا کند، خودداری می‌کند تا دلیلی باشد بر اینکه همانا اوست پروردگار و اله و معبود واحد و هر آنچه و هر کس که غیر اوست، مخلوق، ناتوان و نیازمند او هستند.ای خواننده گرامی – این رأی و نظر ما درباره امامان مجتهد است، مخصوصاً ائمه اربعه- که به حقیقت مشخص بوده وعین حقیقت است. ان شاءالله، هر کس که ادّعا می‌کند که نظر و اعتقاد ما بر خلاف آنچه که ما ذکر کردیم، می‌باشد. – قسم به خدا- برما دروغ و افترا بسته است و ما از هر آنچه که مخالف با این عقیده مذکور باشد، بدور بیزاریم و دعوت می‌کنیم از کسانی که غیراین را بر ما ثابت کنند.

- نظر و دیدگاه ما دربارة مذاهب اربعه(چهارگانه) (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) رحمهم الله

اما دیدگاه ما در رابطه با مذاهب فقهی چهارگانه، به حقیقت استادمان ناصر الدین در یکی از مقالات خود در مجله «المسلمون» تحت عنوان«عوده الی السنه» بیان کرده و ما خلاصه آن را برای شما –برادر خواننده ذکر خواهیم کرد: این مذاهب بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

1. قسمتی از آنان در رابطه با موضوعاتی با هم اتفاق نظر دارند و موافق هم هستند مانند: فرضیة نماز، و تعداد و رکعات آن‌ها و فرضیه روزه و حج، حرام بودن تشبه به کفار، ما معتقدیم در این رابطه عمل کردن به آن‌ها بر تمامی مسلمانان واجب است.
2. قسمتی دیگر موضوعاتی هستند که درمورد در آن‌ها در بین مذاهب اختلاف نظر وجود دارد، ولی اختلاف نوعی نه اختلاف ضدیّتی مانند: دعاهای استفتاح، تشهدهای مختلف، قرائتهای قرآن، در این حالت عمل کردن به هر کدام از آن‌ها که ثابت شده در کتاب و سنّت وجود نداردجایز است، و افضل آن است که متنوع باشند، و هر دفعه به یکی از آن‌ها عمل شود.
3. قسمت سوم موضوعاتی هستند که در مورد آن‌ها اختلاف شدیدی در بین مذاهب وجود دارد، و به هیچ وجه امکان جمع کردن آراء و نظرات مختلف به شیوه‌ای که معروف و مقبول باشد، وجود ندارد.مانند:باطل شدن وضو، تماس پوستی با زن بیگانه نامحرم: مقصود زنی که نکاحش جایز است بدون پوشش و مانع جاری شدن خون، خوردن گوشت شتر، خواندن قنوت در نماز صبح همیشه بدون نزول عذاب، غیر این‌ها در رابطه با این قسمت، معتقدیم که بحث و گفتگو درباره درستی و صحّت این بخش تمامی در مذاهب نه در یک مذهب واحد، واجب است در برابر هر کسی که توانایی بحث و گفتگو در این موضوع را دارد، واجب است که آراء و نظرات مذاهب مختلف و دلایل آن‌ها را جمع کرده و پیش چشم بگذارد، سپس آن‌هایی را که از لحاظ دلیل، قوی تر و دارای حجّت قاطع و روشن تری هستند، انتخاب کند و به آن عمل کند. زیرا حق فقط در یک مذهب وجود ندارد بلکه در بین تمامی آن‌ها شایع و مشترک است. بعضی وقت‌ها حق در رابطه با فلان مسأله در مذهب ابی حنیفه و در رابطه با مساله دوم در مذهب شافعی و در رابطه با مساله سوم در مذهب مالکی و دربارة مساله چهارم در مذهب امام احمد و به همین ترتیب، وجود دارد و اگر به یک مذهب اکتفا کرده و تمسک بجوئیم، حقیقت بسیاری از مسائل را که در مذاهب دیگر وجود دارند از دست خواهیم داد، و این چیزی است یا روشی است که هیچ انسان مسلمان عاقل آن را جایز نمی‌داند. و از آن جهت که هیچ راهی برای شناخت حقیقت بسیاری از مسائلی که مذاهب در آن اختلاف داشته‌اند، جز بازگشت به سوی سنّت وجود ندارد، به همبن خاطر دعوتگران، بازگشت به سوی سنت را به عنوان اصلی که همه به سوی آن برمی گردند، و آن را به عنوان اساسی که آراء و نظرات و افکار خود را بر روی آن پایه ریزی می‌کنند، قرار داده‌اند و از آن جائیکه امامان محتهد و علماء برجسته و دانا نهایت سعی و تلاش شایسته خود را در راه توضیح سنّت و آسان کردن به لحاظ درک فهم آن برای مردم، بیان احکام استخراج شده از سنّت صرف کرده‌اند. پس بحقیقت در توان وقدرت دعوتگران سنّت نیست، مگر اینکه از علم و آراء و نظرات ایشان نسبت به فهم کتاب و سنت استفاده کنند. به این ترتیب تمامی خیر و برکت آنان را بدست آورده وتا جایی که می‌توانند حقیقت موضوعات مختلف را کسب خواهند نمود و در این حالت، هم اصل را که همان سنت است، حفظ کرد و هم قدر و ارزشی را که لایق و شایستة ائمه است حفظ می‌کنند، و این چیزی است که سلف صالح، اتّباع خود را به آن سفارش کرده‌اند، عبدالله پسر مبارک می‌گوید: «دستوری که شما باید بر آن اعتماد و اطمینان داشته باشید، باید سنت باشد. به گفته‌هایی از علماء عمل کرده و آن را دست بگیرید که حدیث آن را برای شما تفسیروتوضیح می‌دهد»[[40]](#footnote-40). و این رأی و نظر و اعتقاد دعوتگران سنّت و تابعان سلف صالح در رابطه با مذاهب و موقف و دیدگاه آنان درباره امامان اربعه است آیا در دیدگاه و نظرات آنان چیزی وجود دارد که یک انسان منصف را وادار به سرزنش و نکوهش آنان بکند و از آنان تنفّر و انزجار داشته باشد؟یا آنچه که شایسته است اینکه هر مسلمانی براین عقیده و باور باشد که باید فرق و تفاوت بین گفته‌های یک شخص معصوم و غیر معصوم را بداند و تفاوت بین هدف و وسیله را نیز فراموش نکند؟([[41]](#footnote-41))

- ماضد مذاهب اربعه (حنفی- شافعی- مالکی- حنبلی) نیستیم

موردی که باقی مانده است و می‌خواهیم بر اساس سئوال بعضی‌ها آن را توضیح دهیم در مورد اینکه آیا ما می‌خواهیم مذاهب را بطور کلی حذف کرد. و مذهبی جدید پایه گذاری کنیم؟ یا به حقیقت ما مخالف ابقاء مذهب نیستیم؟در جواب این سئوال می‌گوئیم: ما به حقیقت مخالف جدایی و اختلاف هستیم و آن را دوست نداریم و از دشمنی با همدیگر و پخش شدن دوشاخگی متنفریم، به همین خاطر بنا کردن مذهب جدیدی بنام مذهب پنجم به عقیده ماغیر معقول و نادرست است، آنگونه که دشمنان ما دربارة ما فکر می‌کنند – و همچنین تقسیم کردن مسلمانان به صورت چهار مذهب را هم دوست نداریم، بلکه تمامی سعی و تلاش ما براین است که این چهار مذهب را در یک مذهب واحد جمع کنیم همانگونه که زمان سلف صالح وضعیت اینگونه بود. زیرا ما معتقدیم به اینکه هرگز عاقبت یا آخر این امت درست نخواهد شد مگر بواسطه آنچه که اول این امت بوسیله صالح درست شده بود. همانطور که امام مالک رحمه الله- گفته است: هرگز مسلمانان درست نمی‌شوند و هرگز رستگار نخواهند شد مگر زمانیکه به اسلام صحیح و درست خودشان در تمامی جهات زندگی از جمله از جهت فقه برگردند، لذا ما معتقدیم که بر مسلمانان واجب است به آنچه که زمان صحابه و تابعین و تابع تابعین- رضوان الله علیهم- بر آن عقیده و نظر و فکر بوده‌اند، برگردند، آن کسانی که رسول اکرمص از آنان تعریف و تمجید می‌کند و می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»([[42]](#footnote-42)) بهترین کسان، مردمان عصر من هستند، (اصحاب)سپس آن‌هایی که بعداز اینان می‌آیند(تابعین)، سپس کسانی که از بعد ازآنان می‌آیند. (تابع تابعین).

وضعیت مثالی که در نهایت سعی داریم که آن را بدست بیاوریم این است که در هر شهری عالمی حقیقی نه مجازی یافت شود یعنی یک مجتهد یا بیشتر، واین بر تمامی مسلمانان فرض کفایه است، این مجتهدان دیگربواسطه اقوال وگفته‌هایی که نزد آنان است بدون تعصب نسبت به مذهبی دیگر، برای مردم فتوی صادر می‌کنند، و باید تمامی تعصب آنان نسبت به کتاب الله(جل جلاله) و سنت رسول او ص باشد. و دلایلی را که برای سئوال کنندگان ذکر می‌کنند باید بصورت مفصل قابل فهم باشد تا مردم همیشه و در هر حال به پروردگار خود و نبی گرامی خویش در ارتباط همیشگی باشد. در این حالت در بین مردم، مقلد و متّبع هم وجود خواهد داشت، و هرگاه برای مقلدی سئوالی پیش بیاید و از یکی از علماء یا مجتهدان سئوال کند، باید از حکم خداوند تبارک و تعالی در مورد مساله خود سئوال کند نه حکم مذهب امامی که خود پیرو آن مذهب است و هرگاه برای متّبع سئوال پیش بیایدباید از حکم خداوند- تبارک و تعالی- در این مورد سئوال نکند، و او در این رابطه توضیح و دلیل بخواهد و این همان چیزی است که ما بخاطر تحقق ورسیدن به آن تلاش وکوشش می‌کنیم.

و می‌دانیم براستی اجرای این برنامه بصورت یک باره ای مشکل بوده و به حقیقت وسایل و امکانات چنین برنامه ای راحت و آسان نیست پس ناچاراً باید بتدریج و مرحله به مرحله به آن دست یابیم.

در مرحلة اول: طلّاب دینی باید تمامی علم فقه مربوط به مذهب خود را بطور کلی بخوانند و باید کتاب‌های فقهی انتخاب کنند که احکام را با استناد به دلایل بیان کرده است مانند کتاب المجموع، امام نوووی «فتح القدیر» «ابن همام» و در مرحلة دوم: به خواندن کتاب‌های فقهی دیگر مذاهب آن‌ها که اقوال مختلف را همراه با دلایل تشریح می‌کنند، روی آوردند. سپس در مرحلة سوم: به خواندن موضوع ادّله احکام بپردازند و نهایتاً درمرحلة چهارم: اجتهادات مذاهب مختلفه مخصوصاً مذاهب اربعه را جلوی خود قرار داده و آن را که ترجیح دارد و نسبت به نظرات دیگر، صحیح تر است، انتخاب و به آن عمل کنند، و آن‌هایی را از لحاظ دلیل ضعیف و خفیف هستند، ترک کنند.

باید از اول تا آخر بر اساس تقوی و ترس از الله -سبحانه و تعالی- و حب کتاب و سّنت و تعلق و ارتباط و همیشگی با آن دو و نسبت به تبعیّت از آن دو حریص باشند، بر اساس دوست داشتن حق و حقیقت و برتری دادن آن بر تمام امیال و هوی و هوس‌های درونی، و همچنین باید بر اساس بکارگیری راه‌های علمی در رابطه با هر موضوعی و دوری کردن از بحث و گفتگو دربارة دین خداوند –تبارک و تعالی- بدون علم و آگاهی و دور انداختن تعصّب و تنفر از داشتن تعصّب، پرورش و ترتیب داده شوند. خلاصه: ما در حال حاضر مانع خواندن فقه بصورت مذهبی یا بر اساس فقه مذهبی نیستیم ولی به یک شرط و آن هم عدم تعصب است، زیرا تعصّب مذهبی همان چیزی است که ما با آن در حال محاربه و دشمنی هستیم و آن را دوست نداریم، و معتقدیم به اینکه برای رساندن فقه به وضعیت مثالی که سلف صالح برآن طریقه وروش بودند، ورساندن آن به مرحلة انتقال که همان خواندن کتاب‌های فقهی مذاهب دیگر بر اساس اقوال مختلف همراه با دلایل آن‌ها است، باید در این مرحله خواندن کتاب(قرآن) و سنّت جلوی دید طلبه‌های علم محبوب و مقصود گردانیم و همچنین کاری کنیم آنچه را که کتاب و سنّت ترجیح و برتری داده و آنچه را که حکم به ضعیف بودن آن‌ها می‌کنند، بدون هیچگونه تعصب مذهبی بر طبق روش فوق رفتار نمایند. به این ترتیب به تقریب مذاهب دست پیدا کرده، حتی می‌توانیم آن‌ها را یکی کنیم، نهایت یکسری مسائل کم باقی می‌ماند که نظرات مختلف در آن‌ها موجود باشد، به این طریق آن‌ها نیز به لحاظ دلیل به هم تقارب پیدا کرده به مانند اقوال و نظرات مختلف که در یک مذهب واحد قرار می‌گیرند، و در این حالت به فتوی دادن به هر کدام از این اقوال اجازه داده می‌شود.

به این طریق بر شما- خواننده گرامی- ثابت می‌شود که براستی آنچه را که دشمنان ما ادّعا می‌گویند که ما با مذاهب مبارزه کنیم و آن‌ها را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهیم و می‌خواهیم مذهبی پایه ریزی کنیم و امثال این گفته‌ها، ادّعاهای باطلی هستند، زیرا این ادعاها مستلزم رویگردانی و پشت کردن به حقایقی است که در مذاهب مختلفه وجود دارد. در حالیکه آنچه مورد نظر اصلی ماست این است که بحقیقت، ضد تعصب مذهبی که مذهب را به عنوان رکن اصلی و اساسی قرار می‌دهد و کتاب وسنت را به عنوان فرع و تبع قرار داده و هر آنچه از کتاب و سنّت مخالف با مذهب باشد، رد و انکار می‌کند، ضد آن هستیم.اما ما برعکس این‌ها کتاب و سنت که را به عنوان دو رکن اصلی و مذاهب را به عنوان فرع قرار می‌دهیم و آنچه را که از مذاهب با کتاب و سنّت مخالفت کند، رد وانکار کرده، و آنچه را که موافق با آن دوباشد، قبول خواهیم کرد و مامعتقدیم که تمامی مسلمانان باید بر این عقیده و باور باشند در غیر اینصورت همیشه باید منتظر باشد واحساس کند که خطری بزرگ او را تهدید می‌کندزیراخداوند –سبحانه و تعالی – بندگان را زیاد از این خطر هشدار و آگاهی داده است و می‌فرماید: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63]. «پس كسانى كه از فرمان او تمرّد مى‌كنند بترسند كه مبادا بلايى بديشان رسد يا به عذابى دردناك گرفتار شوند» آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند

که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)...]

پیشنهادی مهم برای توحید مذاهب فقه اسلامی

ما خواستار نهضت فکری، علمی، مردمی اسلامی هستیم و خواهان این هستیم که فقه اسلامی حیات و نشاط اولیه خود را به مانند دوره‌های درخشان اولیة خود بدست بیاورد. خواهان فراهم کردن فضای علمی ظریفی هستیم که استعداد تربیت و خارج کردن علمای مجتهد بزرگ را برای حل مشکلاتی که در زندگی مسلمانان بوجود می‌آید، داشته باشد، و همچنین در رابطه با هر مسئله‌ای احکام مربوطه را از گنجینه‌های کتاب و سنت استخراج کرده و بزرگی و کرامت علمی و رونق و شکوفایی قانون گذاری را به اسلام برگردانند، به همین خاطر: ما پیشنهاد مهم زیر را به رجال اهل فکر و آگاه به فقه اسلامی در تمامی جهان تقدیم کرده تا با تدبر و فهم و تأمل آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند، سپس بر اساس مناقشه و مباحثه علمی نظرات خویش را در رابطه با آن اظهار دارند. به امید آنکه گامی پاک و مهم در جهت وحدت هر چه بیشتر تفکر اسلامی و همچنین در جهت ایجاد نهضت اسلامی که خواهان و خواستار آن هستیم، برداشته باشیم. «انشاءالله»

- اسباب لازم:

بدون شک، وحدت بین مسلمانان در عقیده و عمل همان شرط اساسی و مهم برای بدست آوردن عزّت وحدت آنان است و این وحدت کلید پیروزی و موفقیت است که خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را به آن تشویق و تحریض کرده و می‌فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ [البقرة: 103]. «و همگی به رشتة (ناگسستنی قرآن] خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید»

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائدة: 2]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدگیر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز وستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید»

﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31- 32]. «از زمره مشرکان نگردید... از آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است او مکتب و مذهب ساخته هوی و هوس خود را حق می‌پندارد...] تا آخر».

بدون شک وحدت آراء ونظرات و عقاید مسلمانان از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عواملی است که احساسات و عواطف آنان را یکی کرده و احساس تعاون و همکاری و همچنین زحمت و تلاش و کوشش برای هم دیگر و اینکه یکدیگر را پشتیبانی کردن، و با یکدیگر متّحد بودن که از فایده‌های عظیمی که در بر دارد، تقویت مسلمانان و جمع کردن گروه‌های مختلف پراکنده و ترساندن دشمنان و ثابت ماندن بر این روش و طریقه است، ر ا در بین مسلمانان ایجاد خواهد کرد.اما از آن جایی که مرجع تمامی مسلمانان یکی است و آن کتاب پروردگارشان – سبحانه و تعالی – و سنّت رسولشانص است. و این تنها مرجع برای مسلمانان است همانطور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید برای حل آن به الله(قرآن) و رسول (سنت) مراجعه کنید»

و همچنین از آن جائیکه تعدّد مذاهب فقهی اسلامی در بین آراء و احکام و عادات مسلمانان، تفرقه و جدایی ایجاد کرده و آنان را از هم دور کرده است، و چه بسا باعث ایجاد دشمنی و خصومت و اختلاف در بین آنان شده است همانطور که در عصر انحطاط و پست گرایی بسیار اتفاق افتاده است.

بخاطر وجود همین مسأله اگریک دولت اسلامی برای مسلمانان ایجاد شود، و بخواهد احکام اسلامی را در بین جوامع اسلامی اجرا کرده و به آن‌ها در جامعه نظم ببخشد، مشکل عظیمی ایجاد خواهد کرد. زیرا دچار سرگردانی بزرگی خواهد شد که به کدام مذهب عمل کند، باعث ایجاد ناراحتی در بین دیگر مذاهب فقهی خواهد شد. و اگر بخواهد تمامی احکام یک مذهب را در یک شهریاکشور به مرحلة اجرا درآورد در این اختلاف بزرگی در رابطه با قوانین اسلامی در شهرهای دیگر اسلامی به وجود خواهند آمد، اضافه بر اینکه امکان اجرایی احکام اسلامی یک مذهب به طور کلی وجود ندارد زیرا امکان دارد که در یک شهر دو مذهب به یک اندازه و به تعداد مساوی وجود داشته باشند، از آن جائیکه یکی از بزرگ‌ترین دلایل اختلاف در بین مذاهب فقهی همان بوجود آمدن فقه قبل از جمع کردن سنّت و تدوین و تدریس، تحقیق و شرح آن، بوده لذا واجب است بعد از اینکه سنّت جمع، مورد بررسی، شرح و تحقیق و امتحان قرار گرفت، در آراء و نظرات مذاهب مختلف مبتنی بر تبدیل و اصلاح کردن مجدداً مورد بازبینی و تجدید نظر قرار بگیرند. ولی متأسفانه تعصب هر قومی نسبت به مذهب و امام خود و اینکه دوست ندارند که از سخنان امامشان برگردند و همچنین بخاطر اینکه از لحاظ علمی ضعیف هستند، تمامی این مشکلات مانع از این این می‌شود که بسیاری از مسائل موجود در هر مذهبی که باطل بودن آن‌ها مشخص شده و دلیل آن‌ها ضعیف و مختل گردیده، مجدداً مورد بازبینی و بازنگری قرار گیرند.ما آلان در ابتدای شروع نهضتی فراگیر و وسیع و گسترده هستیم و بر ما است که آنچه را که قرون متاخره انجام نداده‌اند، ما انجام دهیم، و برای مردم مذهب فقهی اسلامی واحد مبنی بر صحیح‌ترین دلایل و ارجع‌ترین اقوال و گفته‌ها در رابطه با مذاهب مسلمانان، مخصوصاً مذاهب اربعه(حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی)، ایجاد کرده و ارائه نمائیم.و بعضی از دعوتگران بزرگ مسلمان به داشتن همچون فکری آگاه بوده‌اند، وبرای تحقق و اجرای چنین برنامه ای پیشنهادهای تئوری و عملی ارائه داده‌اند همانگونه که شیخ حسن البنّا – رحمه الله – زمانیکه کتاب «فقه السنه» «سید سابق» به او داده شد از آن تعریف کرد و آن را کتابی خوب و مناسب پنداشت و مشخص است که این کتاب راهی را طی می‌کند که ما به سوی آن دعوت می‌کنیم، ولی در اجرا کردن و تطابق دادن آن یکسری اشکالات وجود دارد و مشخص است که این کتاب در بین جوانان مسلمان با فرهنگ و روشنفکر به خوبی منتشر شده، و بسیاری از آنان را کتابی خوب و مفید یافته اندو هیچ گونه معارضه و ضدیت واعتراضی در آن ندیده‌اند، که مورد بررسی و تذکر قرار گیرد، لازم به ذکر است که خواسته ما نیز از مسیری که مؤلف این کتاب (سید سابق) طی کرده است، خارج نمی‌شود و هیچگونه مخالفتی با منهج و راه روش او ندارد، بعضی وقت‌ها صداهای نترس و با جرأت، مردم رابه طرف آنچه که ما دعوت می‌کنیم: دعوت کرده‌اند از جمله آنچه را که علامه الشوکانی و در کتاب خود «القول المفید» دربارة دلایل اجتهادو تقلید، گفته است و صدیق حسن خان، در کتاب خود بنام«الروضه الندیه» و همچنین آنچه را که شیخ محمد الخضری در کتاب خود بنام «تاریخ التشریع الاسلامی» و از جمله این‌ها همچنین آنچه را که استاد بدران ابوالعینین بدران«استاد شریعت اسلامی را در دانشکده حقوق دانشگاه اسکندریه و بیروت در کتاب «تاریخ الفقه الاسلامی» و غیره کسان زیادی بدین موضوع با نهایت جرأت اشاره کرده‌اند. و از آن جائیکه خداوند –عزوجل – مسلمانان و پیامبر خود را جزء به تبعیت از کتاب (قرآن) و سنت (احادیث رسول اکرمص ملزم نکرده است و آنان را به تبعیت کردن از عالم یامجتهد مشخصی دستور نداده بلکه دستور داده به کسانی که در مورد مسائل شریعت جاهل و ناآگاه هستند از کسانی که اهل علم بوده و آگاهاند، سئوال کنند، و بر هر مسلمانی واجب است که احکام دین خود را از هر امام مجتهدی یاد بگیرد و تمامی امامان و مجتهدان شایستگی این را دارند که از آنان دربارة مسائل شرعی فتوی و نظر بخواهیم و از آنان تبعیت و پیروی کنیم، همگی آنان برای امت اسلامی و مسلمانان، جای بسی افتخار هستند و ثروت عظیم و گنجینه ای مهم برای مسلمانان بوده‌اند لذا بهتر آن است که با آنان دوست باشیم و. به آنان اقتدا کنیم. و از تمامی اینان مسائل علمی و فقهی و شرعی اسلامی را یاد بگیریم بدون اینکه نسبت به هیچکدام از آنان بر دیگری، تعصب داشته باشیم و خود را مقید به یکی از آنان غیر دیگری نکنیم. و از آن جائیکه راه و روش امامان مجتهد و علماء محقق همگی واحد بوده و آن به رجوع به کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از این دو منبع، ختم می‌شود وهر کدام از این علماء محقق و امامان مجتهد پیروان و شاگردان و متعلمان خود را تا زمانی به تبعیت از آراء و نظرات شان سفارش کرده‌اند که موافق کتاب و سنت باشد، آن را ترک کرده و رّد کنند، و در هر مذهبی، علمای محقق بسیار زیادی در هر مسئله‌ای که ضعف دلیل آن ظاهر شده است، با نظر و رأی امام خود مخالفت کرد و در این رابطه مذهب کسانی را اختیار کرده‌اند که دلیل آن ارجع تر و قوی تر است. و از آن جائی که بسیاری از علماء[[43]](#footnote-43) به این موضوع اشاره کرده‌اند که همانا امامان مجتهد اگر زنده می‌ماندند و بر آنچه بعد از آنان جمع و تدوین شده است، اطلاع پیدا می‌کردند، از تمامی اقوال وقیاس‌ها و استنباطهایی که با احادیث صحیح رسول اکرمص مخالفت دارد، بر میگشتند. به سبب تمامی دلایل مذکور، همانا برنامه زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

- متن برنامه:

1. تشکیل هئیت یا انجمنی متشکل از بزرگ‌ترین علمای مسلمان در عالم اسلامی و بررسی جنبه‌ها یا مسائل مختلف ویژه شرعی، و از مهم‌ترین کارهای این انجمن توحید مذاهب فقهی اسلامی در یک مذهب واحد است.
2. این انجمن باید بر اساس طرح و برنامه زیر عمل کند:

الف) احکاماتی را که در بین علماء اسلامی بدون هیچگونه اختلاف مطرح هستند، به عنوان قانون وضع کرده وبنویسند.

ب) در رابطه با مسائلی که در آن‌ها اختلاف تنوعی وجود دارد به تمامی این اقوال تا زمانیکه در شرع ثابت شده باشند، عمل کرده و نسبت به هیچکدام از آن‌ها کوتاهی نمی‌شود.

ج) در رابطه با مسائلی که در بین آن‌ها اختلاف ضدّیتی وجود دارد، به دلیل هر مذهبی در رابطه با این مسائل نگاه می‌شود، بدون تعصب قوی‌ترین آراء و ارجع‌ترین آن‌ها را از جهت دلیل انتخاب کرده و به آن عمل می‌شود.

د) در مسائلی که ترجیح یکی بر دیگری سخت و مشکل است و تمامی دلایل در قوت با هم برابر و مساوی هستند، به هر کدام از این آراء و نظرات عمل شود، جایز است در این حالت مقدّم کردن نظر با رأی که از جهت مصلحت مسلمانان ارجحیت دارد، بهتر است.

ه) هر رأی و نظری که باطل بودن یا ضعیف بودن آن مشخص شود، ترک می‌گردد.

1. این مذهب به عنوان مذهب کتاب و سنت و راه و روش امامان نامیده می‌شود.

موارد ذکر شده خلاصه برنامه ای است که ما مسلمانان را به آن دعوت کرده و بر آن استوار و ثابت قدم می‌کنیم و معتقدیم که این روش، الله – سبحانه و تعالی – و رسول او ص را راضی و خشنود می‌گرداند، مسلمانان را به خیر و خوشی و برکت می‌رساند، و بحقیقت ما آرزومندیم که تمامی علمای مسلمان، مخلص و شجاع مذهب مذکور را در نهایت اخلاص و انصاف مورد مطالعه قرار داده و نظر خود را به شکل مثبت و سازنده ارائه دهند، امید است که خدواند – سبحانه و تعالی –بدریافت کردن آن واظهار داشتن وانتشارآن را آسان گرداند.حقیقت این کار نزد الله – جل جلاله – مشکل نیست.

- چگونگی تحقق بخشیدن به این برنامه:

برای تحقق بخشیدن به این برنامه و مطالعه و بررسی آن بطور جدی، همانا ما با تمام تلاش وکوشش ما طریقة ممکن برای تحقق بخشیدن و حرکت در جهت آن و فراهم آوردن فضای مناسب، را طی خواهیم کرد و این فضای مناسب توسط مطالعه و بررسی مسائل شرعی و تطبیق واجرا روش فعلی که ما در این برنامه و همچنین دعوت مسلمانان برای دست یافتن به آنچه ما بدان رسیده‌ایم، می‌باشد و به حقیقت ما در بین مسلمانان دوستی و علاقه به مطالعة کتاب و سنت ورجوع به آن دو را در هنگام اختلاف، شایع خواهیم کرد. هر کس را که توانایی رأی و نظرو بحث در رابطه با استنباط احکام شرعی را از آن دو داشته باشد، تشویق و ترغیب خواهیم کرد. مردم را دعوت خواهیم کرد به اینکه نسبت به مذاهب خود تعصب نداشته باشند، و در جهت نشر روح محبت و گذشت و اینکه نسبت به هم حسن ظن داشته باشند، تلاش و کوشش خواهیم کرد. سعی می‌کنیم از تمامی آراء و نظرات امامان و مجتهدان و علم آنان استفاده کنیم، و مسلمانان را دعوت میکنیم به دوستی و محبت و همچنین نشر و پخش فضایل تمامی آنان، و محاربه و دشمنی وتقلید در مسائلی که باطل بودن و ضعیف بودن آن‌ها مشخص شده است مردم را دعوت خواهیم کرد به ترک کتاب‌هایی که مؤلفان آن‌ها هنگام ظاهر شدن دلیل بر خلاف نظرات و افکار آن‌ها، نسبت به مذاهب خود تعصب نشان می‌دهند. و آنان را به جانب کتاب‌های فقهی منصف بدون تعصب و همچنین به جانب کتاب‌هایی که دلایل شرعی را بر اساس تمامی آراء و نظرات مطرح کرده، دعوت خواهیم کرد.این رأی و نظر ما و تبلیغات دعوت ما است، پس ای مسلمانان آیا در دعوت ما چیزی وجود دارد که به دشمنی و انکار گمراه کردن و سفاهت، بی‌شرمی، نادانی دعوت کند؟ آیا درست است که با این برنامه و روش دعوت ما آنطور که بسیاری از مشایخ متعصّب در صدر آن‌ها دکتر سعید البوطی از آن جهت که آن را لامذهبیه: نامیده است، برخورد شود، و آن را خطرناکترین بدعتی که شریعت اسلامی را تهدید می‌کند، به شمار آورد؟ بنا بر فکر و گمان او دعوت ما و برنامة ما نسبت به تمامی عقاید کافران و ملحدانی و بی‌نظمی حاکم، خطرناکتر است. ما مطمئن هستیم که مسلمانانی که اهل دقت و بینش و هوشیاری و انصاف علم هستند می‌گویند که رأی و نظرما در رابطه با این موضوع درست است، و دیدگاه درستی در این باره خواهند داشت و ان شاءالله با ما خواهند بود.

﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۢ ٨٨﴾ [ص: 88]. «و خبر آن را بعد از مدت زمانی خواهید دانست» (و به زودی صدق وعده و عید وراستی اخبار و گفتار قرآن را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید دید)...

دعوت ما، دعوتی است معتدل بدور از افراط و تفریط

بیان این حقیقت را فراموش نخواهیم کرد که دعوت ما: دعوتی است معتدل ومیانه رو در باره آنچه که متعلق به مذاهب فقه اسلامی در عصر حاضر است، می‌باشد. عصری که افراد زیادی اصرار بر تقلید آنچه را که از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اند، دارند. جدایی از آنچه که به آن عادت کرده و به آن الفت گرفته‌اند بر آنان سختی می‌کند، و نسبت به هر مساله جدیدی که پیش می‌آید، تحول ناپدیر، سخت، غیر قابل انعطاف، معتصب بوده تاب وتوان خود را از دست داده و به ستوه می‌آیند، اگر چه در آن مساله خیر و برکت و ظاهراً مصلحت وجود داشته باشد و بر مطالعه و خواندن متون و حواشی و گفته‌هایی اصرار دارند که هر ذوق سالمی و هر طبع مناسب و بی‌عیبی آن را دورمی اندازد و از آن بیزار است، متون حواشی و گفته‌هایی که از تطبیق و تنظیم و همراهی پیشرفت علمی عاجز و ناتوان است.علاوه بر تفکر بالا، افرادی دیگر هستند که نسبت به تعصب مذهبی احساس بدی دارند، و آن را ضرر و زیان می‌دانند، و نتایج بد آن را لمس کرده‌اند، خواستند که وضعیت را تغییر دهند، و این وضعیت ناراست و کج را ثابت و استور گردانند.لذا با رأی و فقه جدید شروع به اصلاح فقه موروثی کرده‌اند، طبق آنچه که موافق با عصر حاضر است و با فرهنگ جدید سازگاری و هماهنگی دارند و اینان تمامی اقوال و اجتهادات موجود در مذاهب مختلف اسلامی و حتی مذهب خوارج و شیعه و هر آنچه را که در این مذاهب صحیح یا نا صحیح است تمامی آن‌ها را به عنوان اجتهادات و آراء و نظرات اسلامی جمع کرده و بدون در نظر گرفتن قوت و یا ضعف دلیل آن‌ها، یا در نظر گرفتن صحت و یا سقُم قول، بدون اهتمام و کوشش برای تشخیص سالم بودن اجتهادات، اجازه عمل کردن به هر کدام از این آراء و اجتهادات را داده‌اند، و از اقوال و گفته‌هایی که موافق کوتاه نظری آنان بوده و نفس شکست خوردة آنان را در مقابل فرهنگ جدید، التیام می‌بخشد، و از آنچه که آن را مصلحت فرض می‌کنند.و برای آنان مهم نیست که مخالف با نصوص ثابت ویا اجماع باشد، و از مسائل غریب و دور از اسلام و منکرات زیادی که ابداع کرده‌اند، دفاع می‌کنند. دربین آنان افرادی را دیده‌ایم که مقدار کم از ربا را به بهانه اینکه ضرورت و نیاز امروز است، حلال می‌داند، و توزیع زکات در بین غیر مسلمانان را به بهانه اینکه این روش عدالت اجتماعی است، جایز می‌داند، مرد و زن را در گرفتن ارث برابر و مساوی می‌داند و تعددّ زوجات و حق طلاق را محدود می‌کند[[44]](#footnote-44) و آنچه که جای بسی تاسف است این است که بعضی از اینان توانسته‌اند حتی دولتهای اصیل عربی را با این طرز تفکر خود قانع کنند، و توانسته‌اند با اجرای این فرهنگ جدید گسترش طلبی برای ایجاد فقه اسلامی دولتهای عربی اصیل را نیز به جانب خود بکشند، با توجه به صفت خود بر آنان اشراف و غلبه کامل پیدا کرده و آنچه را که ذکر کردیم از عمل کردن و به دست گرفتن اقوال از هر مذهبی که می‌باشد، سنی یا شیعه، از چیزهایی که با توجه به فکر خود موافق فرهنگ جدید بوده، و یا با آن قدم به قدم حرکت می‌کند، و درمسیر آن جاری است و بحقیقت در اعمال و رفتار این منادیان و جلودارن فرهنگ جدید، غرایب و عجایب زیادی دیده‌ایم.پس «فإنا لله وإنا إلیه راجعون» و از چیزهای غریب و عجیب دیگراین است که همانا دعوت واضح و مشخص و اصیل ما را هر کسی علم و آگاهی اندکی داشته باشد آن را می‌فهمد. دکتر(کسی که تمام عمر خود را صرف حل مشکلات بزرگ اسلامی کرده و تا برای مردم راهی برای نجات و خارج شدن از این مشکلات، راپیدا کند)نتوانسته است که بین دعوت ما ودعوت کسانی که می‌خواهند دین آنگونه که دوست دارندواشتها می‌کنند، دگرگون سازند، و مدّعی بکارگیری اقوال صحیح و سقیم و منکرو خاص و ضعیف الدلیل، هستندجدایی وتفاوت احساس کند، ایجاد کندفقط با این دلیل که این اقوال موافق عصر حاضر بوده و با فرهنگ جدید سازگاری و هماهنگی دارد، به همین خاطر دولت اروپایی از دعوت آنان دفاع و حمایت کرده و طرفداران این تفکر را در شهرهای بزرگ و مرکزی و غیره جایگزین کرده است. بحقیقت کار بر دکتر قاطعی شده یعنی در این رابطه دچار اختلال شده است و با وجود واضح بودن و بیان آن موضوع، دچار اشتباه شده، در صفحه(76 و 77 کتاب لامذهبیه) ادعا کرده که ما دعوتگران سنت به سوی دعوت گروه دیگر دعوت می‌کنیم و در مسیر راه و روش آنان حرکت خواهیم کرد. در حالیکه این دو طرز فکر به اندازه بین زمین و آسمان از همدیگر دور هستند، و اختلاف بین ایندو طرز فکر مانند اختلاف کسانی که متمسک به حق بوده و کسانی که از حق گریزانند، آنان را که باطل را انتخاب نمایند و با استفاده از لباس حق، آن را برای مردم می‌آرایند، می‌باشند. من یقین دارم که عمداً دعوت ما و دعوت آنان را بقصد بد جلوه دادن سلفیان و ایجاد تنفر از آن‌ها در بین مردم، قاطی کرده و درهم آمیخته است. زیرا من معتقد نیستم که این موضوع بر او پوشیده بود. و آن را ندانسته است زیرا دور و نزدیک می‌دانند که همانا دعوتگران سنت در جایی و آنان که از بین برندگان شریعت اسلامی هستند در مکان و جایی دیگر قرار دارند. وکمترین طلبه یا دانش آموزی که با فرهنگ اسلامی آشنایی داشته باشد می‌داند که سلفیت دعوتی است قدیمی که قبل از اینکه دولتهای غربی جدید بوجود بیاید، وجود داشته است. و ذات و اساس آن بازگشت به اسلام صحیح است که سلف صالح این امت بر آن بوده‌اند.و بسیاری از علماء با توجه به بدعت‌هایی که مردم در دین الله بوجود آورده‌اند، و تعالیم دین الله را تغییر داده و جمال و زیبایی آن را ناقص و معیوب کرده و روانی و پاکی آن را کدر کرده‌اند، به ضرورت وجود چنین دعوتی احساس کرده‌اند. و از مشهورترین و بارزترین این علما صالح، شیخ الاسلام ابن التیمیه است همان کسی که دعوت سلفی را توضیح داده و آن را تشریح کرده و از آن دفاع کرده است. و عمر خود را در آن صرف کرده است پس کدام انسان عاقلی در دنیا وجود دارد که از دعوتی که هزار سال بر آن گذشته با دعوتی که هنوز یک قرن از آن نگذشته است کنار هم قرار دهد؟ این اختلاف و درهم آمیختن و قاطی کردن برای چه خدایا؟ این بی‌اطلاعی، تظاهر به نادانی و تجاهل برای چه چیزی؟ این فریب، نیرنگ، فریبکاری وجعل و سفسطه برای چه چیزی؟

هدف دکتر از این ایهام، گمراه سازی و فریب این است که بگوید بحقیقت کسانی که شریعت را بازیچه دست خود قرار داده‌اند و ربا را حلال می‌دانند، و تعددّ زوجات را محدود کرده و زن و مرد را در ارث گرفتن برابر می‌دانند، همان سلفیون هستند؟دکتر چطور به خود اجازه داده است که خوانندگان را به وهم و شک بیندازد که همانا دعوتی که قاسم امین بر اساس ترک حجاب و انتشار بی‌حجابی و اختلاط زن و مرد با هم، پیاده کرده است همان دعوت سلفی است؟ آیا کینه و دشمنی و عصبانیت دکتر نسبت به دعوتگران سنّت به حدّی رسیده است که کلیه فساد و انحرافاتی را که در شهرها رخ می‌دهند به آنان نسبت دهد. اگر چه خود اولین کسی است که به دروغ بودن این حرف و باطل بودن آن اطمینان و ایمان دارد؟آیا این همان عینیت گرایی یافلسفه و روش علمی و بی‌طرفی است که وعده داده بود آن را مراعات کند و در حین بحث در رابطه با موضوع مورد نظر به آن احترام بگذارد؟ یا این همان منازعه، مجادله، ستیزه خواهی محترمانه است البته اگر او مجادله و منازعه شریف و محترمانه را می‌شناسد؟ همانا من به این مناسبت، آشکارا و با قاطعیت اعلام می‌دارم که بحقیقت دعوت ما از گذشته به مانند سلاحی برای جبران تمامی انحرافاتی که در رابطه با فهم دین بوده است و همچنین برای ریشه کن کردن تفکر کسانی که می‌خواهند شریعت را دگرگون سازنند آنان که از درون شکست خورده‌اند، کسانی که از اساس فریب فرهنگ غرب را خورده‌اند، عمل کرده است.اما متعصبان بی‌حرکت، خشک و بی‌روح، آنان از اینکه در مقابل امثال چنین ادعاهای منحرفی که مهارت و همگامی هماهنگی با زمان و یکی کردن مذاهب را ادعا می‌کنند، ناتوان تر از این هستند.وبه یقین می‌توان گفت که تعصب مذهبی، همان عامل بزرگ در دور کردن شریعت اسلامی از میدان قضاوت و قانون گذاری و حکومت داری در سرزمین‌های اسلامی و جانشین کردن قانون اجنبی به جای قانون اسلامی است.همانطور که مورخان قانون معاصر مانند استاد مصطفی زرقا همان کسی که در کتاب خود بنام«المدخل الفقهی العام» بیان می‌کند که بی‌حرکتی و عدم تحرک رهبران دینی و تعصب آنان به نسبت مذهب حنفی، که در عصر عثمانی به آن عمل می‌شد، باعث جانشینی قانون اجنبی به جای قوانین اسلامی شد. پادشاهان، زمامداران و حاکمان دولت عثمانی و کسانی که در این حکومت مسئول بودند طی دو قرن اخیرمشاهده کردند که بحقیقت مجموعه قوانین دادگستری که محدود و مقید به مذهب حنفی بود- نمی‌تواند جوابگوی نیازهای زندگی جدید باشد و در عمل کردن به آن برای مردم سختی و ضرر وجود دارد، لذا به قضاه(قضاوت کنندگان)(قاضی) و فتوی دهندگان و رهبران دینی آن زمان مراجعه کرده و خواستند که بعضی از احکام را از دیگر مذاهب اسلامی بگیرند، ولی آنان شدیداً انکار کردند و بر مذهب خود پافشاری کردند، لذا حکّام بخاطر این موضوع تصمیم گرفتند از بکارگیری مجموعه قوانین دادگستری و قوانین اسلامی مورد به مورد انصراف داده و به قوانین بیگانه و خارجی روی آوردند و به آن عمل کنند. این عمل همین طور ادامه پیدا کرد تا سال 1949 میلادی که اسعد کورانی مسئولیت وزارت دادگستری را در سوریه بعهده گرفت واو بطور کلی عمل کردن به باقیمانده قوانین از مجموعه قوانین دادگستری را باطل و به تمام قوانین بیگانه یا خارجی بر اساس تقلید از قانون کشوری عمل کرد، بدین ترتیب شریعت اسلامی از میدان قانون و زندگی دور انداخته شد وجز تعصب مذهبی هیچ چیز دیگری باعث ایجاد این وضعیت نشد. تو را به خدا قسم می‌دهم به من بگو ای خواننده گرامی: کدامیک از این دو دعوتگران سزا دارند که به جدایی اسلام از میدان زندگی متهم شوند: سلفیتی که معتقد به استفاده کردن از تمامی مذاهب فقه اسلامی بوده و همچنین معتقد به بکارگیری آن‌ها در زندگی است، ولی نه به شکل کورکورانه آنگونه که بعضی‌ها معتقد هستند، بلکه بر حسب قوت دلیل یا ارجحیت آن‌ها، ویا دعوتگران متعصب مذهبی که اجازه عمل کردن به هیچ حکمی به غیر از احکام مذهب خود را نمی‌دهند، مذاهب دیگر را به عنوان قوانین شریعتهای مستقل و جدا از هم می‌دانند که عمل کردن به آن‌ها را جایز نمی‌داند و حتی نمی‌توان از قوانین آن‌ها استفاده کرد.کدام یک از این دو دعوتگران انسان را به سوی تفکّری که مستشرقین به سوی آن می‌خوانند می‌کشاند؟می گوئیم: بخاطر آنچه که بیان کردم وترس از دور کردن شریعت اسلامی از آخرین میدان حرکت و توسعه خوددر رابطه با اجراء آن قوانین که همان قانون احوال شخصی است. هئیت و کمیسیون تشکیل شده برای وضع این قانون در سوریه. که در آن هئیت، شخصیت‌های بزرگی مانند علی طنطاوی و مصطفی زرقا وجود داشت- معتقد بود که از مذاهب فقهی اسلامی چهار گانه و غیر از این‌ها استفاده کند. مثلاً در مورد طلاق ثلاثه و غیر از این به رأی و نظر اما ابن تیمیه عمل کند، در نهایت کمیتة متشکله برای انجام کار خود، بدین ترتیب در مصر عمل کرد.[[45]](#footnote-45) این دلیلی است واقعی که صحت دعوت سلفی راستی و درستی آن و حد و حدود آن را در اجرا مشخص می‌سازد.هدف ما از تشکیل این هئیت و کمیته آن است که در تمام تلاش و کوشش خود را صرف اصلاح مسائل فقهی کنیم، زیرا ما معتقد هستیم. که بحقیقت دعوت ما دعوتی است میان دو دعوت افراطی و تفریطی خطرناک دعوتی که بر اساس خشونت سختی، و تعصب است و دوم: دعوتی که بر اساس سستی، تساهل و بی‌توجهی، بی‌ثباتی و بی‌نظمی است.

ولی دعوت ما دعوتی است از جانب مذهبی متعادل، وسط برای اسلامی میانه رو که در آن افراط و تفریط وجود ندارد) تقدیم به امتی که متوسط، میانه رو، معتدل است، امتی که خداوند تبارک وتعالی آن با این صفت تعریف و تمجید کرده و می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: 14]. «و بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و زیاده روی می‌کنید نه در آن تفریط و کوتاهی تعطیل می‌ورزید) تا گواهانی بر مردم باشد». پس حمد و سپاس برای خداوند – تبارک وتعالی – همان ذاتی که ما را به آنچه که از حق و حقیقت در آن اختلاف داشتند، هدایت کرده و حقیقت آن را برای ما مشخص کرد، به حقیقت خداوند هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

ادامة زندگی و موفقیت نتیجة دعوت بر اصلاح فقه میباشد

چیزی که ما مسلمانان را به سوی آن می‌خوانیم. ای مسلمانان: دعوتی است که شامل مصلحت عمومی است همراه و متناسب با علم و دانش و انقلابی است که ما امروز به آن نیاز داریم. ما هیچگاه راضی نیستیم به اینکه زمان در گذرد و ما در خواب غفلت بمانیم، چرخه‌های زندگی و پیشرفت حرکت کنند و ما متوقف بمانیم و بر آنچه که پدارن و نیاکان ما برای ما بجا گذاشته‌اند، اکتفا کنیم، و امت‌ها و ملتهای دورو بر ما با تمام اشتیاق و فعالیّت قله‌های پیشرفت و ترقی را بدست بگیرند. ما می‌خواهیم کرامت و بزرگی جدیدی را برای امت خود به ارمغان بیاوریم و آن را به آنچه که آباء و اجداد گرامیمان برای ما بنا کرده‌اند، اضافه کنیم و شعار ما دراین رابطه گفته شاعر کوشا و بلند پروازی است که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنا وان أحسابنا کرمت |  | لسنا علی الاحساب نتکل |
| نسبی کما کانت أوائلنا |  | نبنی ونفعل مثلما فعلوا |

همانا ما، اگرچه گذشتگان ما گرامی بودند و زحمت و تلاش و کوشش کردند ولی نباید بر گذشتگانمان توکل کنیم، می‌سازیم آنگونه که گذشگانمان ساختند و انجام می‌دهیم، کار می‌کنیم، تلاش می‌کنم همانگونه که‌ آنان تلاش کردند.به حقیقت ما سلف صالح، علماء مخلص و امامان مجتهد خود را دوست داریم، و هر کسی را که برای عزت و بزرگی شریعت اسلامی و نصرت و یاری دین زحمت کشیده و فعالیت می‌کند، دوست داریم، آنان را بزرگ می‌دانیم و برای آنان ارزش و احترام قائل هستیم ولی به خود اجازه نمی‌دهیم که جانشین بدی برای آن بزرگان باشیم. ما می‌خواهیم که در بلند همتی و ارادة قوی و راسخ مانند آنان باشیم، درهای مجدد و عظمت و بزرگی را با هر دودست خود می‌کوبیم. تلاش و کوشش می‌کنیم همانطور که آنان زحمت کشیدند، بحث می‌کنیم آنگونه که آنان بحث و گفتگو و تحقیق کردند، مجتهدین ما اجتهاد می‌کنند، همانطوریکه آنان اجتهاد کردند. به حققیت اگر ما فقط به آنچه که آنان برای ما باقی گذاشته‌اند، اکتفا و بسنده کنیم.به حقیقت به سلف صالح و امت اصیل و ارجمند خود خیانت کرده‌ایم، بدون اینکه چیزی به کرامت و بزرگی و احترام این امت اضافه کرده باشیم، و یا به بناها و یا سازنده‌های آنان، ساخته‌های محکم دیگری اضافه کرده و یا سازنده‌های آنان را آراسته و درست و تکمیل کنیم، ویا برای کسانی که بعد از ما می‌آیند هدیه ای برای آنان و دلخوشی و تشویق برای عالمیان باشد. معتقد هستیم به اینکه علم دریای وسیعی است که تمام نشده و هرگزهم تمام نمی‌شود. در هر جای این امت عالمانی باشند، آنجا مجال و میدان وسیعی برای بحث و گفتگو و تفکّر آنان است و شعار ما این جمله مشهور است که: «کم ترک الاول للاخر» [گذشته گان چقدر برای دیگران جا گذاشته‌اند] و آنگونه که جاهلان پست و تنبل تغییر و تبدیل کرده‌اند به اینکه:ما ترک الاول للاخر» گذشتگان چیزی را برای دیگران جا نگذاشته‌اند، لذا پس در خواب غفلت غوطه ور شدند حتی خود را به مردن زدند مثل اینکه به حقیقت مردند. ما معتقدیم نیستیم به اینکه نعمت‌های خداوندی، نبوغ‌ها، هوشمندی‌ها، ذکاوت و زیرکی و علم و اجتهاد محدود به کسانی بوده است که در گذشته زندگی کرده‌اند و مرده‌اند بلکه ما معتقدیم به اینکه خیر و نیکی و نعمت در هر زمان و مکانی و در بین تمامی ملتهای مسلمانان بوده وهست، همانطور که رسول اللهص در فرمودة خود به این موضوع اشاره داشته‌اند: «مثل أمتی مثل المطر لایدری أوله خیر أم آخره»[[46]](#footnote-46).

[مثل امت من بمانند باران است که نمی‌توان فهیمد اول آن خیر است یا آخرآن(یعنی در اول آن منفعت و خیر و خوبی وجود دارد ویا در آخر آن)].

همانطورکه درگذشته علماء امامان بزرگ، مجتهدان و محققان بزرگی وجود داشته‌اند، امکان بودن آن‌ها امروز و فردا و پس فردا هم، وجود دارد، ولی به شرطی که ما راهی را طی کنیم که امامان و علمای گذشتة ما طی کرده‌اند، و این ه همان راه و روشی است که دعوتگران سنّت، پیشگامان، جلوه داران پرچم اسلامی جدید انتخاب نموده و در پیش گرفته‌اند – و ان شاءالله – که چنین چیزی ناممکن نیست و هیچ کس با این روش، نظر و فکر مخالفت نمی‌کند مگر آنان که از فرط تنبلی خود را به مردن زده‌اند و کسانی که ضعف و ناتوانی را پیشه خود ساخته و آشوبگران فتنه انگیز و متعصبان سخت وخشن و بی‌تفاوت. هماناخداوند باب اجتهاد را باز کرده است، و هیچکس و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را تعطیل کرده سد راه آن قرار گیرد. همانا تاریخ گواه است بر اینکه تا زمانیکه اجتهاد و مجتهد در بین مسلمانان وجود داشت، مسلمانان در اوج عزت، سربلندی و بزرگواری بسر می‌بردند، و هرگاه باب اجتهاد را بستند و مانع کسانی که شایستگی اجتهاد را داشتند، شدند، جهل و نادانی، ضعف و سستی و عقب ماندگی آنان را فراگرفت و علاوه بر این‌ها دشمن بر آنان تسلّط پیدا کرد وذلت وخواری را نصیبشان گردانید. بحقیقت خیر و نیکی و هدایت در هر برهه از زمان وجود داردوخداوند تبارک و تعالی خود را متعهد کرده است به بودن و وجود داشتن علمای مخلص و اهل عمل در امت اسلامی، همانطور که نبی اکرمص صراحتاً به این موضوع اشاره می‌فرماید:

«لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى قَائِمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّـهِ وَهُمْ عَلَى ذَلَكَ».[[47]](#footnote-47)

[همیشه گروهی از امت من وجود دارند که اوامر الله را بطور کامل به اجرا در می‌آورند کسانی که آنان را نومید و مإیوس و یا با آنان مخالفت و ضدیت می‌کنند نمی‌توانند هیچ ضرر و زیانی به آنان برسانندوتا روز قیامت بر این حالت و وضعیت باقی خواهند ماند].

چه چیزی می‌تواند شرعاً و عقلاً برای بوجود آوردن مجتهدین جدید، مانع ما باشد، و اینکه ما فضا و زمینة مناسب برای نهضت علمی و قانون گذاری بزرگ در این عصر و زمان فراهم سازیم؟ اعتقاد به اینکه علم و فضیلت و برتری و اجتهاد فقط مخصوص گذشته گان بوده و باب اجتهاد تعطیل وکلید آن گم شده و در دریا انداخته شده، و همانا متأخرین فقط باید مقلد و دنباله رو آنچه را که از گذشته گانمان گفته‌اند، باشند، گفته‌هایی خرافی، بیهوده و باطل بوده و اعتقادی اشتباه و گمراهی آشکاری است، بلکه انحطاط و عقب افتادگی و جمود فکری و مرگی که می‌گوئیم، این است و این طرز فکر، محدود کردن وسعت رحمت خداوند تبارک وتعالی است. زیرا اجتهاد، همان درک و فهم و شناخت از الله و رسول خدا است، واین رحمت وسیع و نعمت بزرگی است از جانب الله – جل جلاله – در این رابطه نسبت به مسلمانان دریغ نکرده و مضایقه نکرده است. بلکه اجتهاد استفاده عملی از قرآنی است که خدواند آن را حفظ کرده و نسبت به این امر بر بندگان خود منّت نهاده است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و خود حافظ آن هستیم»

آیا علماء و امامان گذشته ما صالح و خوب بودند، فقط بخاطر اینکه مردند و صدها سال از مرگ آن‌ها گذشته است. یا آنان صالح، درستکار و نیک بودند، بخاطر اینکه اعمال نیک و خوب انجام دادند و بواسطه آن اعمال به بندگان خدا و ملّتها نفع و فایده رساندند؟ امام ابوحنیفه، مالک شافعی و احمد و غیر این‌ها –رضوان الله علیهم اجمعین- در آن زمان که زندگی می‌کردند چه وضعیتی داشتند؟ آیا آنان نیز نسبت به گذشتگان خود متاخر و تازه و معاصر نبودند؟ آیا امکان نوآوری و ابتکار برای آنان فراهم نشد؟ اگر آنان معتقدند بودند به اینکه هیچ خیر و برکتی و اصلاحی جز در تلاش و کوشش و اعمال و گفتار گذشته گان وجود ندارد آیا این چنین تلاش و کوشش می‌کردند؟ و به اجتهاد می‌پرداختند؟ آیا گذشتگان صالح بودند فقط بخاطر اینکه قدیمی هستند؟ اگر اینطور است فرعون و هامان، قوم عاد و نوح و ثمود بهتر و صالح تر از صحابه و تابعین خواهند بود؟ -العیاذبالله-آیا هیچ عاقلی این سخن را قبول می‌کند؟ امام نووی، ابن حجر عسقلانی، العزبن عبدالسلام و الزیلعی وابن الهمام و السیوطی و ابن تیمیه و ابن القیم و الدهاویی – رحمهم الله – جزء افرادی که قبلاً بوده‌اند چه بودند؟ و یا احمد محمد شاکر و سید رضا، ابوالاعلی المودودی و غیر اینان جز کسانی که در گذشته زندگی کرده‌اند؟ چه بودند؟(یعنی آیا نام و شهرت و خوبی آنان فقط بخاطر این است که در گذشته زندگی کرده و مرده‌اند؟)آیا می‌توانم آنچه را که انجام داده‌اند دست کم بگیریم؟ و یا آنچه که نوشته‌اند، محاربه و دشمنی کنیم؟ وبه این دلیل که فقه اسلامی، فقه کاملی است و نیازی به اضافه کردن بر آن نیست، و اصلاً جای شرح، استدارک، بحث جدید در آن وجود دارد؟ می‌توانیم تمامی گفته‌های آنان را انکار کنیم؟ویا تمام گفته‌های آنان را بپذیریم؟(مسلماً نه)

آنگونه که اصحاب و نویسندگان کتاب«الاجتهاد والمجتهدون» به آن اقرار کرده‌اند و البوطی در کتاب «لامذهبیه» در صفحات (73و74) صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند. آیا این عین مردن نیست، آیا این کار عین جرم و جنایت نیست؟

جنایت خاموش کردن نور علم و زنده بگور کردن بحث گفتگو و تحقیق علمی نیست؟ و آیا هرگز شخص سالم، دانا با علم دشمنی و جنگ می‌کند؟راست گفته است کسی که می‌گوید: قدر و ارزش فضیلت وبرتری اهل فضل را فقط اهل فضل می‌تواند بشناسد. کسی که تعصب و خشم از بحث علمی آزاد، او را کورو نابینا کرده است کجا می‌تواند ارزش علم و اجتهاد و صاحبان علم و اجتهاد را تشخیص دهد؟ البوطیدرصفحه (74و75) معتقد به باقی ماندن بر تمام چیزهایی که در کتاب‌های فقهی مذاهب است، می باشد، اگر چه بعضی از این اقوال مخالف دلایل صحیح و واضح کتاب و سنت باشند، و ادعا می‌کند این کتاب‌ها تمکیل هستند و هیچ گونه نقص و عیبی در آن‌ها نیست، باطل به آن راه ندارد، و تمام وظیفه یک فرد مسلمان در این خلاصه می‌شود که کتاب کوچکی که خالی از هر نوع دلیل شرعی است، دست بگیرید و آن را بخواند. البوطی بجای اینکه علاقه مندان و طلاب علوم دینی را به تبلیغ علم و رجوع به قرآن و سنت و تدریس و خواندن این دو از طرف علماء و استنباط و استخراج احکام از قرآن و سنّت دعوت کند، و بجای اینکه کسانی را که توانایی واستعداداجتهاد را دارند، تشویق کند تا در نهایت جدّیت واشتیاق آستین‌ها را بالا بزند و بجای اینکه با توجه به ادله احکام شرعی واستفاده از آن‌ها کسانی را که توانایی درک وفهم وتشخیص احکام را می‌دهند دعوت کند وبه جای دعوت به سوی این فعالیتها، به جانب بستن باب بحث وگفتگو دعوت می‌کندومردم را از نظر دادن در رابطه با ادله‌های شرعی منع کرده و باعث جمود وتعطیلی عقل و افهام مردم می‌شود. او از این ادعای خود خجالت نمی‌کشد، با وجود اینکه خود می‌داند که طلبه‌ها و دانشجویان او آنچه را که در رساله خود نوشته است، می‌خوانند وازخود او سئوال خواهند کرد. اگر برای یک فرد مسلمان کتاب کوچکی در رابطه با مذهب فقهی که بدون دلیل و برهان است، کفایت می‌کند، پس برای چه در دانشکده و شریعت بواسطه خواندن تمامی این علوم ومواد درسی سخت و ناخوش، ما را اذیت می‌کنند؟ و چه فایده ای در خواندن یا تدریس درس فقه مقارن وجود دارد؟ درسی که طلاب را متاسفانه فقط دچار سرگردانی و اضطراب زیاد می‌کند؟ زیرا مدرسان این درس از کسانی نسیتند که توانایی ترجیح قولی را بر قولی دیگر داشته باشند ـ آنگونه که در مورد کسانی که در این درس را بعهده گفته‌اند، انتظار می‌رود – بلکه فقط به روایت اقوال مختلف و دلایل تناقض و ضد هم آنان اکتفا می‌کنند، بدون اینکه درباره هر مسأله‌ای نظر و رأی یکی را بر دیگری ترجیح دهند؟ زیرا ترجیح نزد آنان به معنای اجتهاد است، در حالیکه باب اجتهاد را تعطیل کرده‌اند. و اگر راهی برای ترجیح و برتری یکی بر دیگری وجود داشته باشد، آن را تبعیت از هوی وهوس یا تبلیغ برای دین و مذهب خود می‌دانند.

واقعا چیزی که ما را بی‌نهایت ناراحت وغمگین می‌کند این است که می‌بینیم بعضی از شخصیت‌های اسلامی، مومن نجیب برجسته، بزرگوار و صابر، که نهایت تلاش و کوشش. عملکرد خود و نتیجه بحث و گفتگوها و تحقیقات پژوهشهای خود را ومیوه و ثمرة پاک و مفیدی را تقدیم مسلمانان کرده‌اند. سپس دیده می‌شود افرادی به جای اینکه یاری دهنده و پشتیبان آنان باشند و از عمل و دستاورد آنان نهایت استفاده و بهره را ببرند، ادعا می‌کنند، که اینان (این شخصیت‌های بزرگ) مشکلات زیادی را برای مسلمانان ایجاد کرده‌اند.استاد فاضل و ارجمند ما اینطور رفتار می‌کنند، و همانطور که البوطی با المعصومی – رحمه الله – رفتار کرد.

پروردگارا ما را در گفتن حق و حقیقت در زندگی و آخرت ثابت قدم گردان، و به راه راست هدایت فرما.

برای آنان توطئه می‌چینند و با هر وسیله ای با آنان دشمنی کرده و با هر حیله و فریبی می‌خواهند تلاش و کوشش آنان را از بین ببرند. بحقیقت برهر مسلمانی واجب است که از این تلاش‌های خالصانه دفاع و پشتیبانی کند و دیدن علمای برجسته، ممتاز و متفکرّ و منتقد در عصری که علم درآن نایاب شده و فقه صحیح، کمیاب شده است، باید خوشحال و خرسند باشد و بر او واجب است که از آنان پشتیبانی و حمایت کند. و هر زمان خطا و اشتباهی از آنان رخ داد اشتباهاتی که ممکن نیست انسان در هر درجه و مقامی از آن‌ها خالی باشد – در نهایت ادب و احترام و صادقه و با انگیزه و هدف سازندگی مبادرت به اصلاح آن‌ها بکند، نه اینکه اشتباهات آنان را جمع کرده و بزرگ کند، ذره ای از آن را به یک ساختمان یا بناء بزرگ و مثقال را به قنطار (کم را به زیاد) تبدیل کند، و به عنوان ذم و بدگویی و رسوایی و بدنامی و طعن و سرزنش و نکوهش از آنان در بین دشمنان دین و سنّت شایع کند، و در مجالس به مسخره کردن آنان بپردازد، و آنان را مورد تمسخر و توهین و ریشخند قرار دهد همانطور که بعضی از کینه توزان و بدخواهان با استاد فاضل و ارجمند ما اینطور رفتار می‌کنند، و همانطور که البوطی با المعصومی – رحمه الله – رفتار کرد.

راه نجات

البوطی حین صحبت کردن دربارة رای و نظر ابن القیم در ارتباط با مساله اجتهاد و تقلید به این واقعیت تلخی که از جهت مسایل فقهی، مسلمانان با آن درگیر هستند، اعتراف کرده، ومباحثه و مجادله علمی، او را وادار به گفتن این حقیقت اسفناک و ناراحت کننده کرده است، همان حقیقتی که دعوتگران سلفی مردم را به اصلاح آن دعوت می‌کنند، و می‌خواهند که مردم از این مشکل خلاص پیدا کرده و نجات یابند، مردم را تشویق می‌کنند تا وضعیت خود را اصلاح کنند، و خود را از این مهلکه که در آن افتادند، بیرون بیاورند. جواب علماء در این رابطه (به جز تعبیر و برداشت صحیح دکتر در این رابطه) جز اینکه دعوتگران را به مسخره گرفته و آنان را اذیت کردند، وخواسته آنان را گمراهی قلمداد کرده وانکار کردند، چیز دیگری نبوده، حقیقت آن است که همانا تقلید آنقدر در بین مردم انتشار پیدا کرده است که حتی علماء و بزرگان دینی چیز دیگری راهم فراگرفته است و هیچ یک از آنان مقید به کتاب و سنت باقی نمانده‌اند بلکه آنان نیز مقلّد و جاهل به کتاب و سنت هستند.و تمامی علم و آگاهی که دارند به تقلید از گذشتگان بدون معرفت و شناخت دلایل آن‌ها فراگرفته‌اند و توانایی اجتهاد را مانند گذشتگان ندارند، به همین دلیل اعتراف کردند به اینکه باب اجتهاد از سال چهارم هجری بسته شده و هیچ کس توانایی وشرایط اجتهاد را ندارد. البوطی (درصفخه 42 کتاب اللامذهبیه) می‌گوید: «چارة یک نوع عامی بیسواد (که قدرت درک و فهم کتاب و سنت و ادله‌های شرعی را ندارد) زمانی که دوروبر خود را نگاه می‌کند، هیچ مقتی یا مجتهد مطلقی را نمی‌بیند و جز علمای و مقلد که هر کدام خود را ملزم به مذهب معینی کرده‌اند و کسانی را که مجازاً اسم مفتی بر آنان اطلاق شده است را نمی‌بیند، چیست؟ آیا جز تقلید چارة دیگری دارد؟ما اعتراف می‌کنیم که به حقیقت البوطی دربین تمام موضوعات مختلف در کتاب خود فقط در این رابطه درست گفته است و همین موضوع هم برای اثبات و نشان دادن صحت درستی رای و نظر سلفیّان و راستی تحلیل و تجزیه و بررسی و تحقیق آنان در ارتباط با مسایل فقهی، برای او کافی است. اولاً از تمامی کسانی که در اقصا نقاط عالم اسلامی به عنوان علماء دینی خوانده می‌شوند، سئوال می‌کنیم که آیا شما با رای و نظر البوطی موافق هستید؟ آیا شما آنقدر از علم و فقه صحیح دور هستید طوریکه فقط مجازاً می‌توان اسم عالم را بر شما گذاشت؟ یا شما مستحق این نیستید که عالم واقعی خوانده شوید؟ آیا کسی در میان شما وجود ندارد که به کتاب و سنت آگاه باشد؟ یا کسی در میان شما نیست که از محدوده تقلید خارج باشد؟ جواب این سئوال را وتفهیم این حقیقت را به علماء واگذار می‌کنیم؟ ما اگر چه معتقد هستیم به اینکه سخن البوطی تعداد زیادی از بزرگان امروز را شامل می‌شود، ولی معتقد به این هستیم که همیشه تعداد کمی از علماء واقعی، حقیقی نه مجازی وجود دارند؟ و آنان در کشورهای مختلف اسلامی پراکنده هستند، لذا البوطی باید نسبت به آن دسته از علماء فاضل نهایت ادب و احترام را داشته باشد و این نوع تعمیم دادن، از صداقت و راستی و عدالت و درستی بعید است. در گوش البوطی و کسانی که گفته‌های او را قبول دارند، می‌گوئیم: اگر شما مطمئن هستید به اینکه در بین مسلمانان علمایان حقیقی باقی نمانده است و آنان که الان وجود دارند، همگی علمایان مجازی و غیر حقیقی هستند، پس فرموده رسول اکرمص در مورد شما هم صدق پیدا می‌کندکه در مورد وضعیت مسلمانان در آخر زمان و هنگام انتشارات فساد و فتنه در بین آنان می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا ، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا ، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً فَسُئِلُوا ، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»[[48]](#footnote-48).

[خداوند علم را از بین بندگان بر نمی‌دارد، بلکه علم را با برداشتن علما از بین بندگان، بر می‌دارد تا اینکه هیچ عالمی باقی نماند، در نتیجه مردم روسای جاهل را به عنوان بزرگان دینی خود انتخاب کرده و آنان نیز بدون علم فتوی می‌دهند، درنتیجه هم خود و هم دیگران را گمراه می‌سازند]

پس شما در بین دو وضعیت یا دو حالت قرار دارید یا این گفته البوطی را رد کرده و انکار کنید و یا اینکه آن را قبول داشته به آن اعتراف و اقرار کنید که در این حالت شما خود را به جهل و تقلید نسبت می‌دهید، و اقرار می‌کنید که این حدیث در مورد شما صدق پیدا می‌کند، و این گواهی است از طرف خودتان بر علیه خودتان و این نتیجه‌ای است که هیچ وقت نسبت به آن نباید آرزوی از بین رفتن را بکنید(زیرا این علامت و نشانه‌های قیامت بود که هیچ گاه از بین نمی‌روند) واگر می‌خواهید از این نتیجه نجات پیدا کنید و احوال و وضعیت کنونی را اصلاح کنید باید با خواندن و مطالعه و تحقیق و بررسی کتاب و سنت روش بدست آوردن علم صحیح را یاد بگیرید، و خود را از زندان‌های تعصب گرایی مذهبی به سوی گستره وسیع کتاب و سنت آزاد کنید و خود را نسبت به گرفتن، عمل کردن و استفاده کردن از تمامی اقوال امامان و مجتهدین محدود نکرده و به سختی و ناراحتی نیندازید. مطمئناً شما می‌توانید این کار را انجام دهید، ولی ضعفت همت و ضعف اراده و ضعف شما در مقابل عادت، تمامی این‌ها شما را وادار به تقلید کرده و آن را برای شما مزین کرده است، با وجود اینکه تمامی علما معتقدند به اینکه تقلید، علم مطلق نیست وجز در هنگام ضرورت جائز نمی‌باشد، مانند خوردن گوشت میّت. برای کسی که مجبور بوده و از ترس مردن آن را می‌خورد، جایز نیست ومطمئنا شما در این وضعیت قرار ندارید. همانا بعضی از شما سالیان زیادی از عمر خود را صرف یادگرفتن و کسب علوم آلت و علوم شرعی کرده، و آن را کاملا یادگرفته وحفظ کرده است وبرآن تسلط دارد، باوجود این باز به تقلید پناه می‌برد واز علومی که یادگرفته است کوچک‌ترین استفاده‌ای نمی‌کند. و این چیز عجیب و غریبی است، بنابراین شما چرا برای یادگرفتن علوم نحو و بلاغه، ادبیات، تفسیر، حدیث و مصطلح آن فقه، اصول آن و غیره خود را زحمت می‌دهید، اگر آن‌ها را بکار نمی‌برید یا از آن‌ها استفاده نمی‌کنید؟حتی راه و روش اشخاص عامی بیسواد، کسانی که هیچگونه علم و آگاهی ندارند و با آن آشنا نیستند و به تقلید کردن بسنده کرده‌اند، را در پیش گرفته اید. بحقیقت این طریقة از بین بردن تلاش و کوشش وخود را به زحمت انداختن است بدون اینکه بهره و نتیجه‌ای داشته باشد، و شما همانطور که شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کالعیس فی البیداء یقتلها الظمأ |  | والماء فوق ظهورها محمول |

مانند شترانی هستید در بیابان که نزدیک است تشنگی، آن‌ها را از بین ببرد در حالیکه بر پشت‌های خود آب حمل می‌کنند.

امید است که در این موضوع تامّل و تدّبر کنید، و به درون خود مراجعه کرده و با آنچه که بدان عادت کرده‌اید، مناقشه و بحث و گفتگو کنید، زیرا شما در حقیقت درحالیکه اسیر عادت و آنچه را که بدان الفت کرده و از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اید، هستید انسان باید خالی از عادتهای ناپسند و عادتهایی که ضرر و زیان آن را می‌بیند، باشدوباید با مخالفت کردن با این عادتهای ناپسند، حق و راستی راکسب کند. از خداوند تبارک و تعالی برای شما آرزوی توفیق و هدایت را داریم، و خدا را شاهد می‌گیریم که خیر و منفعت شما را می‌خواهیم: ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ٨٨﴾ [هود: 88]. «من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویش و شما را) نمی‌خواهم و توفیق من هم جز با (یاری) خدا(انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و کارو بارم را بدو واگذار می‌کنم و با توبه و انابت فقط به سوی او بر می‌گردم».

باز به البوطی و طرفداران او می‌گوئیم: اگر شما واقعا معتقدید به این که کشور از علمای حقیقی خالی است و کسانی که ادعای عالم بودن دارند، همگی علمای و مجازی هستند، آیا شما این وضعیت را برای خودو مسلمانان قبول دارید؟ ونسبت به این وضعیت راضی هستید؟اگر شما واقعا از نبودن مجتهد درامت و شایع بودن جهل و تقلید و از بین رفتن علم و اهل علم شکایت دارید، پس آیا خود بدان راضی هستید؟ و درونتان به آن قانع شده است؟ و می‌خواهید وضعیت تا روز قیامت اینگونه بماند؟ بعضی از شما خواهد گفت: ما با شما در رابطه با گشودن باب اجتهاد موافق هستیم، ولی کسی را که شایسته اجتهاد باشدو شرایط لازم برای مجتهد در او باشد در بین امت نمی‌بینیم. جواب ما به این سخن این است که شما خود باعث شده اید که مسلمانان به این حالت و حد وضعیت برسند.همانطور که البوطی در صفحه (73 اللامذهبیه) ادعا می‌کند.

درحقیقت روش بد شما که باعث شدید مردم را از دادن رأی و نظر در رابطه با ادله‌های احکام شرعی خودداری کنند، و همچنین باعث قطع رابطه بین مردم و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان شدید با این ادعا که علمای گذشته تمامی آنچه را که امکان ارتباط با احکام شرعی و کتاب و سنت را فراهم می‌سازد، بطور خلاصه و کلی ارائه داده‌اند. لذا باید به آنچه که گذشته گان ارائه داده‌اند، اکتفا کرده و آن را یاد گرفته و یاد بدهند بدون اینکه کوچک‌ترین تغییر یا تعدیلی در آن ایجاد کنند، همانطور که البوطی ادعا می‌کند (ص 73).

در حقیقت عامل اصلی در از بین بردن یا کم شدن یا خشک شدن سرچشمه اجتهاد در کشورهای اسلامی، همین طرز فکر و روش فاسد و خلاف شرع شما است.همان روشی است که در تعلیم فقه به مردم در محدودة مذهب و تعصب نسبت به آن و همچنین عدم مخالفت با این تعصب (خود را در این محدوده مقید کردن) وانتخاب کتاب‌های فقهی قدیم که خالی از دلایل شرعی هستند، وقطع ارتباط با کتاب و سنت و عدم مراجعه به این دو در هنگام اختلاف، و ترک آراء و نظرات و دلایل آن‌ها در مذاهب دیگر، بکار بردید، و اینکه جز برای مجتهد، مانع دادن رای و نظر در ادله‌های شرعی شدید،

سپس راه رسیدن به درجه اجتهاد را تنگ و سخت کرده و شرایط موجود در مجتهد را تشدید و چند برابر کردید، طوریکه آن را محال و ناممکن جلوه دادید، تمامی این دلایل و بهانه‌ها مانع بوجود آمدن مجتهد در کشورهای اسلامی شد، و هر حرکتی را نسبت به زنده کردن علم وفقه از بین برد، و هر نوع محاوله و تلاش و کوشش را برای رسیدن به درجه اجتهاد در همان ابتدا زنده به گور کرد. همانا روش علمی شما که مبنی بر تقلید و تعصب مذهبی است، نمی‌تواند نتیجة دیگری جز بوجودآوردن مقلدین را داشته باشد. چگونه ممکن است از منبعی که با هر نوع حرکت یا تلاش برای رسیدن به درجه اتّباع، دشمنی دارد، با درجه اجتهاد در نهایتاً بوجود آوردن مجتهد موافق باشد، براستی غیر ممکن است در میان کسانی که در این مسیر حرکت می‌کنند، تا روز قیامت، عالم یا مجهتدی بوجود بیاید، چون این قانون خداوند تبارک و تعالی در روی زمین است. چگونه ممکن است در یک زمین خشک، سخت و پر از خار و خاشاک که خاصیت جذب آب را ندارد، ودانه گل و گیاه در آن پاشیده نشده، گل و گیاه و یا سمن و ریحان بروید؟ چگونه ممکن است که مهارتهاً تخصص‌ها و ارزشمندیهای مجتهدین از درون چنگال‌های تیز تقلید کورکورانه و از خاک تعصب و جهل و دور از کتاب و سنت بوجود بیایند.

این کار واقعا غیر ممکن است، همانطور که شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترجو النجاة ولم تسلک مسالکها |  | إن السفینة لا تجری علی الیابس |

امید نجات داری ولی راه‌های آن را طی نمی‌کنی چرا که کشتی بر روی خشکی حرکت نمی‌کند.

مثال محسوس از این وضعیت فرمودة خداوند تبارک و تعالی در رابطه با حکم عذر آوردن منافقان از رفتن برای جهاد است: ﴿۞وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ﴾ [التوبة: 46]. «اگر(این منافقان نیت پاک و درستی داشتند) و می‌خواستند(برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند» (و مسلح و مجهز در خدمت رسول راه می‌افتادند)...

و اگر آنان دوست می‌داشتند که در بین امت، مجتهدانی پیدا شود، هرکسی را که علاقمند به یادگیری بیشتر علم و تحقیق است و درست دارد که نقصان علمی خود را تکمیل کند، تشویق می‌کردند، و تمامی سعی و تلاش خود را برای از بین بردن دیوار و مانع تعصب و بازگشت امت است به سوی پهنة وسیع و هموار کتاب و سنت بکار می‌بردند، وروش خود را در تحقیق و رای و نظر تغییر داده و برای طلاب علمی کتاب‌های فقهی که دلایل شرعی را ذکر کرده، و خالی از عیبهای زیادی که در کتاب‌های فقهی قدیم وجود دارند، انتخاب می‌کردند، و در رفع موانع سخت مذهبی گام برداشته و فقه را بروشی که امروز آن را فقه مقارن می‌نامند، مورد تعلیم و تعلم قرار می‌دادند. ولی متاسفانه بجای این کارها، می‌بینی که آنان با هر کسی که می‌خواهد عقل و فکر خود را بکار برد، برای کسب علم تلاش کرده، و از اسارت تقلید آزاد گردد، و از محدوده و چهاردیواری زندان مذهب خارج شود، با او به جنگ و دشمنی می‌پردازند، و شدیداً با مخالفت کرده و حملات جدّی بر ما تحمیل می‌کنند، فقط بخاطر اینکه هر گاه مسأله‌ای فقهی بر ما مبهم، دو پهلو، گنگ و و یا نامعلوم باشد، و از حکم خداوند تبارک و تعالی در مورد این مساله از عالمی سئوال کنیم، از ما می‌پرسد؟‌مذهب شما چیست؟ در جواب به او می‌گوئیم: ما ملتزم به یک مذهب واحد نیستیم، تمامی امامان مذاهب، امامان ما هستند و از تمامی نظرات و اقوال آنان استفاده می‌کنیم، خودمان را نسبت به تبعیت کردن از اجتهاد مجتهدی خاص در تنگنا و فشار قرار نمی‌دهیم بلکه رای و نظر هر کدام از مجتهدین به کتاب و سنت نزدیکتر باشد آن را انتخاب کرده و به آن عمل می‌کنیم و ضمناً می‌خواهیم که حکم برتر از جهت دلیل را درباره این مساله برای ما بیان کنند، یعنی برای ما مشخص کنند که حکم کدامیک از امامان به لحاظ دلیل قوی تر و ارجح تر است. زمانی که موضوع را اینگونه مطرح می‌کنیم، استاد یا عالمی را که از او سئوال کرده‌ایم، می‌بینی از فرط عصبانیت و ناراحتی شکل ظاهری او تغییر کرده و چهره اش عبوس و گرفته شده و خشم و عصبانیتش زیادتر می‌شود، صدایش را بلند کرده و آشفته و سراسیمه از کوره در رفته و با انواع اتهام ما را سنگ باران می‌کنند می‌گوید:مبتدع، گمراه کننده، و دشمن امت هستید شما خوارج و اصحاب مذهب پنجم... و غیره و بالاخره هر چه اتهام و سبّ و دشنام در سر دارد، به ما نسبت می‌دهد. متاسفانه اغلب اساتید و بزرگان دینی در جامعه ما اینگونه هستند، زمانیکه از آنان در رابطه با دلیل شرعی برای حکم مسأله‌ای سئوال می‌کنی، عصبانی یا ناراحت و خشمگین می‌شوند، اگر بر حسب تصادف یکی از آنان سعه صدر بیشتری داشته باشد – اگر چه تعداداندکی از آنان این طرز هستند – و هیچگونه ناراحتی و عصبانیتی در قبال این حرکت از خودشان نشان نمی‌دهند، بدان که بحقیقت درون او پر از کینه و دشمنی نسبت به تو است و آن را از تو و در مقابل تو مخفی و پنهان می‌کند مگر ما چکار کرده‌ایم و می‌خواهیم چه کار بکنیم – ما جماعت سلفی – ای مردم، که علما و بزرگان دینی اینگونه از کسانی که در بین ما مردم را دعوت می‌کنند، ناراحت و خشمگین می‌شوند؟‌آیا عدم التزام ما به یک مذهب معین و مشخص جرم گناه و گمراهی و سرپیچی از او امر و دستورات خداوند- تبارک و تعالی- و رسول اوص است؟ به حقیقت دوست شما دکتر االبوطی خود صراحتاً در صفحه 40 از کتاب «لا مذهبیه» اعتراف می‌کند به اینکه التزام داشتن به یک مذهب معین لازم نیست، و بر مسلمانان واجب نیست که خود را مقید به یک مذهب مشخص بکنند، بلکه آنچه که بر او واجب است که هرگاه در مورد مسأله‌ای آگاه به کتاب و سنت نباشد، باید از کسی که آگاه به کتاب و سنت است سئوال کند، اگر معتقد باشد به اینکه بر او واجب است که خود را ملزم و مقید به یک مذهب معین و مشخص بکند، در اشتباه است، و اگر معتقد باشد که این حکمی است از جانب الله که باید حتماً به یک مذهب مقید و ملتزم باشد، در این حالت گناهکار است. پس ای کسانی که معتقد به مذهب و التزام به آن هستید چرا با ما دشمنی و عداوت می‌کنید؟ و چرا خشمگین و ناراحت می‌شوید، نسبت به کاری که به عقیده همکارخودشما همکار شما(دکتر البوطی) جایز است: انجام می‌دهیم، در حالیکه همین کار به نسبت صحابه و تابعین و اتباع تابعین واجب وسنت است؟تنها راه نجات ازاین واقعیت تلخی که مسلمانان امروز با آن درگیر هستند، بکارگیری روش دعوتگران سنت و تابعان سلف صالح است تنها این راه می‌توانند زمینه مناسب و شایسته برای اجتهاد پیشرفت علم فراهم کند و این همان روشی است که در صدر اسلام مسلمانان را وادار به انقلاب و دگرگونی کرد و آنان را در مقام و منزلت عالی و بزرگی در بین امتهای روی زمین قرار گیرد. من مطمئن هستم تا زمانیکه مسلمانان آراء و نظرات سخت، غیر قابل انعطاف، ضعیف و سستی است و مانند تعطیل کردن باب اجتهاد و واجب بودن تقلید بر هر کسی را دست گرفته و به آن معتقد بوده و عمل کنند، به هیچ وجه عالم یا مجتهد در بین آنان وجود نخواهد داشت. به حقیقت راه بازگشت به سوی بزرگی و افتخار به اسلامی علمی و شکوفایی فقهی اسلامی و تنها وسیله ممکن برای ایجاد و پرورش مجتهدین بزرگ اسلامی، تنها از طریق سلف صالح و راه و روش آنان و حاکم کردن کتاب و سنت در هر کاری امکان پذیر است، این همان راهی است که مسلمانان صدر اسلام را به علم و اجتهاد و پیشرفت و ترقی و پیروی رساند، در حالیکه طریقه‌ای که علما خلف در پیش گرفتند به جهل و عقب ماندگی و تعصب و تحجّر منجر گردانید.

مجددا به فرموده قبلی امام مالک –رحمه الله –اشاره می‌کنیم که: آخر این امت اصلاح نمی‌شود مگر بواسطه آنچه که اول آن صالح و اصلاح شد. پس ای مسلمانان آیا شما این گونه رفتار خواهید کرد؟ امیدواریم که مانندعلمای سلف آنگونه که گفتیم رفتار کنید.

فصل دوم:  
چرا التزام به یک مذهب معین جایز نیست؟

دکتر البوطی تلاش کرده است تا در رابطه با مساله تقلید و تقیّد و التزام به یک مذهب معین از لحاظ علمی گفتگو و بحث کند، که در صفحه 60 کتاب «لا مذهبیه» به نتیجه‌ای که ما نیز با او موافق هستیم، رسیده است، وآن این است: کسی که نسبت به دلیل حکمی ناآگاه و بی‌اطلاع باشد، واجب است که ازکسانی که آگاه به کتاب و سنت هستند، سئوال کند، و به آنچه که آنان در مورد سئوال او فتوی می‌دهند، عمل کند.

بنابر فرموده خداوند- تبارک و تعالی: ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43]. «(پس برای روشنگری) از آگاهان (از کتاب‌های آسمانی) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته)».

سپس دکتر البوطی مقلّد را مختار کرده است در بین اینکه خود را ملزم یا مقیّد به امام شخصی بکند یا مقید به یک امام مشخص نکند، و گفته است که اگر مقلّد معتقد باشد به اینکه، خداوند او را به یکی از این دو حالت امر کرده است، با این طرز تفکّر مخطی و گناهکار است. و هر آنچه را که خدواند، انسان را به آن مکلّف کرده، بر او واجب کرده است که در تمام چیزهایی که خود نمی‌تواند آن را از ادله‌های اصلی فهم کند، از یک مجتهد تبعیت کند. در تکمیل گفته‌های دکتر البوطی می‌گوئیم: بله، خدواند، جاهل را زیادتر از این که از اهل علم سئوال کرده و یا از آنان تقلید کند، مکلف به چیز دیگر نکرده است، (جاهل مکلّف است در مورد احکامات دینی خود از اهل علم سوال کند و از آنان نیز تقلید نماید)ولی خداوند او را امر نکرده که از آراء و نظرات آنان سئوال کند، بلکه به او دستور داده که درمورد کتاب و سنت از آنان سئوال کند، زیرا تا زمانیکه برای سئوال او نصّی یا آیات و یا احادیثی در آن دو موجود باشد رای و نظر آنان هیچ قیمت و ارزشی ندارد، اما اگر نص و یا آیات و احادیث موجود، احتمال بیشتر از یک معنی را داشته باشند از آنان درباره اینکه کدا میک از این احتمالات ارجح تر و قوی تر است باید سئوال بکند، اما اگر در مورد سئوال او آیات و یا احادیثی موجود نباشد، از اجتهاد آنان در مورد مساله مذکور سئوال خواهد کرد. بعد از موضوع مطرح شده در بالا به مساله التزام و تقلید به یک مذهب معین می‌رسیم که آیا جایز است یا جایز نیست؟ دکتر البوطی معتقد است به اینکه التزام به یک مذهب معین جایز است به شرطی که مقلّد معتقد به این نباشد که التزام به یک مذهب معین، حکمی یا دستوری از جانب الله –تبارک وتعالی-است واو این مورد به سه طریق زیر استدلال کرده است:

اولاً: همانا واجب بودن التزام به یک مذهب واحد، یا واجب بودن التزام به حکمی که زاید بر حکم اصلی است و واجب است که از آن حکم اصلی تقلید کنیم، باید حتماً دلیلی قاطع و ثابت برای اینکار باشد که هیچ دلیلی وجود ندارد،

دوماً: درحقیقت تبعیت از مذاهب مانند، خواندن قرآن با قرائتهای ده گانه است، همانطور که تلاوت با هر کدام از این قرائت‌ها و التزام به آن جایز است، بدین ترتیب نیز تبعیت از هر مذهبی و التزام به آن جایز می‌باشد.

سوماً: هیچگونه نهی یا تحذیری در رابطه با التزام و تقلید به یک مذهب معین، از طرف امامان و یا مجتهدان شنیده نشده است.ولی ما در رابطه با این مساله، با دکتر البوطی مخالف هستیم، و معتقدیم برای مسلمانان جایز نیست که در تمامی مسایل خود را ملتزم و مقید به مذهب معینی بکنند و به مواردی که دکتر البوطی برای جایز شمردن این مساله به آن‌ها استدلال کرده جواب خواهیم داد.

- سوءتفاهم البوطی:

قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم می‌خواهم بگویم که البوطی، عبارت معصومی و نظر ما را درباره عدم التزام به یک مذهب معین را نفهمیده است، بلکه او فکر می‌کند که منظور ما از عدم التزام این است که ما معتقدیم شخص ناآگاه التزام و تقلید خود رادر هر فاصله زمانی بین یک مذهب و مذهب دیگر تقسیم کند، مثلا یک ماه خود را ملزم و مقیّد به مذهب شافعی بکند وماه دیگر به مذهب حنفی وهمچنین به مذهب مالکی و در طول یک سال التزام خود را اینگونه بین مذاهب تقسیم کند.

واقعا نوع برداشت و فهم دکتر عجیب و غریب است زیرا هیچکس این حرف را نگفته است، و ما از کسی هم نشنیده‌ایم، و این‌ها افکار و خیالات وسیع دکتر البوطی است و مقصودو منظور ما از اینکه مسلمانان را دعوت می‌کنیم تا ملتزم و مقید به یک مذهب واحد نباشد آن است که مسلمانان ناآگاه و جاهل به کتاب و سنت در تمامی مسایلی که در طول عمرش که برای او پیش می‌آید خود را مقید و محدود به یک مذهب معین نکند، بلکه بر او واجب است که آنچه را که خدواند- تبارک و تعالی- به او دستور داده، انجام دهند، بدین صورت که در مسایلی که ناآگاه و جاهل بدانها است از اهل علم سئوال کند، بدون اینکه قصد و نیت التزام و تقلید به هیچکدام از این علما را داشته باشد و خود را به هیچکدام از آنان نسبت دهد.ماآنچه را که امروز مردم انجام می‌دهند، انکار کرده و رد می‌کنیم، زیرا اگر مسائله ای یا مشکلی برای یکی از آنان پیش می‌آید.از اینکه در مورد این مساله از عالمی غیر از مذهب خود سئوال کند، امتناع و خودداری می‌کند، یا هرگاه از یک عالم سئوال می‌کند، او را مشروط می‌کند به اینکه بنابر مذهب او به سئوالش جواب دهد، همچنین عالم یا بزرگ دینی نیز هرگاه کسی از او سئوال می‌کند که حکم دین در رابطه با این مساله چیست؟ ابتدا از مذهبش سئوال می‌کند. سپس جواب او را می‌دهد. ما معتقد هستیم که این روش بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، همانطور که در حدیث ثابت شده است.اینکه ما مردم را دعوت به عدم التزام یا تقلید مذهب معینی می‌کنیم درست همانند حالتی است که مردم در انجام کارهای خود بکار می‌برند مانند، معالجه دکتر، کمک گرفتن از افراد ماهر در امور تربیتی و علوم مختلف، بدین معنا که هر گاه به چیزی یا موردی از موارد مذکور نیاز پیدا کردی، دنبال شخصی که در کار مورد نیازتو واردتر، ماهرترو آگاه تر است، سئوال می‌کنی، اگر مریض شدی پیش دکتری می‌روی که قبلاً هیچگونه ارتباطی هم با او نداشتی و اگر مریضی تو عودت پیدا کند چه بسا پیش همان دکتر اول یا پیش دکتر دیگری خواهی رفت، به همین ترتیب اگر به مهندس و یا بنایی نیاز پیدا کردی، برای انجام کار خود که هدف اصلی تو همین است، نفری یا شخصی را برای انجام این کار انتخاب می‌کنی بدون اینکه تعهد یا تقیّد یا التزامی نسبت به آن شخص داشته باشی. بنابراین ما از هر مسلمانان مقلّد می‌خواهیم هرگاه کسی که از لحاظ دینی و علمی مورد اعتماد و اطمینان شما است، چیزی از کتاب و یا حدیث رسول اللهص را برای شما بیان کرد و آن چیز مخالف با رای و نظر آن امام مجتهدی باشد که شما از او تقلید می‌کنید، باید قول آن امام مجتهد را کنار گذاشته و به آنچه که در کتاب و سنت است، عمل کنید، زیرا هیچ کلامی یا قولی در مقایسه با کلام خداوند- تبارک و تعالی- و رسول او هیچ ارزش واعتباری ندارد. بعد از ذکر مطلب فوق به جواب دادن به وجوه سه گانه ای که البوطی برای جایز بودن التزام و تقیّد به مذهب معین و مشخص استدلال کرده، می‌پردازم و می‌گویم.

- التزام به یک مذهب معین بدعت است:

جواب ما برای طریق اول این است که التزام به یک مذهب مشخص یا عدم التزام به آن با هم یکی نیستند و هیچکدام جایز نیست، بلکه، التزام به یک مذهب اشتباه و بدعتی است در دین برای اینکه:

اولاً: عدم التزام به مذهب واحد، اصل و آسان‌تر و نزدیک تر است به هدف و منظور خداوند- تبارک و تعالی- زیرا زمانیکه خداوند به مسلمانان ناآگاه و جاهل دستور می‌دهد که از اهل علم سئوال کنند، اهل علم را محدود و مشخص نکرده است، بلکه بصورت کلی بیان فرموده، و آنچه که معروف است این که مطلق در حالت کلی و مطلق خود باقی می‌ماند، اگر چه مقیدی بیاید و آن را محدود و مقید سازد.

ثانیاً:عدم التزام به یک مذهب واحد، واجب است، بخاطر هدف مشخصی که دکتر آن را نمی‌داند، و این هدف مشخص همان تفریق و جدایی بین تبعیت کردن از رسول اکرمص و تبعیت از غیر رسول اللهص است. زیرا کسانی که ملتزم و مقید به یک مذهب مشخص و معینی هستند در حقیقت تبعیت از نبی معصومص را با تبعیت از فقیهی که هم اشتباه می‌کند.و هم اصابه به حق می‌کند، برابر و مساوی قرار داده‌اند.امام مالک –رحمه الله- می‌گوید: «درست نیست که بخاطر فضل وبرتری مشخصی ازهرآنچه که می‌گوید، تبعیت کرد»[[49]](#footnote-49) خدواند -تبارک و تعالی- می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥ﴾ [الزمر: 18]. «وآن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها تبعیت و پیرو می‌کنند» و همانطور که از ابن عباس و الحکم پسر عتیبه و مجاهد و مالک و احمد روایت شده که آنان گفته‌اند:«هیچکس بعد از رسول اکرم نیست مگر اینکه گفته او هم قبول می‌شود و هم رد می‌گردد مگر فرمودة رسول اکرمص.»[[50]](#footnote-50) و بعضی از علما این فرموده الله «جل جلاله» را به همین معنی تفسیر کرده‌اند: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خدواند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدواند خوشنودند».

وگفته‌اند که معنی «احسان» درآیه «واتبعوا هم باحسان» بدین معناست که تبعیت کنندگان آنچه را موافق با نص آیات و احادیث است قبول کرده و به آن عمل می‌کنند و آنچه را که مخالف با نص آیات و احادیث است ترک کرده بدون اینکه در همه چیز از آنان تبعیت کنند.می گویم: این تفسیر درست موافق با آیه قبلی است: ﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: 18]. «به سخن گوش فرامى‌دهند و بهترين آن را پيروى مى‌كنند» خدواند- تبارک و تعالی- در این آیه از کسانی که در همه چیز بطور کلی تبعیت می‌کنند، توصیف و تعریف نکرده است بلکه از کسانی تعریف و توصیف می‌کند که بهترین و درست‌ترین اقوال یعنی اقوالی که موافق‌ترین و نزدیکترین قول به کتاب و سنت هستند، انتخاب کرد و تبعیت نمی‌کنند.سومین چیزی که دلالت دارد بر اینکه التزام به یک مذهب واحد اشتباه است، همانا فعل صحابه و سلف صالح است، که در سه قرن برتر زندگی می‌کردند کسانی که به اقتدا کردن آنان به ما دستور داده شده نشان دهندة عدم التزام به یک مذهب واحد است، هر کسی از آنان اگر طریقه و روش استنباط احکام را از ادله‌های شرعی نمی‌دانست بدون معین کردن و تقیّد بر کسی، از علما سئوال می‌کرد، و صحابه کرام طبق مذاهب علما، خود را دسته بندی و تقسیم نمی‌کردند بطوریکه از هر عالمی دسته‌ای از مردم تبعیت کنند، آنگونه که طایفه ای بکریون (تابع حضرت ابوبکر) و دسته‌ای دیگر(عمریون) دسته سومی(مسعودین) ودیگر (معاذیون) و دسته پنجم(شیعه بودند که از علی تقلید باشند). ترتیب حافظ بزرگ پسر عبدالبر با کسانی که معتقد به التزام و تقیّد به مذهب مشخصی هستند مباحثه کرده و با دلایل قطعی و انکار ناپذیر آنان را متقاعد کرده ومی‌گوید([[51]](#footnote-51)): به کسی که معتقد به تقلید است گفته می‌شود: چرابرای معتقد به تقلید هستی و با اینکار با علمای با سلف مخالفت می‌کنی؟درحالیکه آنان اصلاً تقلید نکرده‌اند؟ اگر جواب داد:زیرا من عالم به تأویل و تفسیر کتاب الله (قرآن) نیستم و سنت رسول اکرمص را هم حفظ نیستم و کسی که من از او تقلید می‌کنم به کتاب الله(جل جلاله) و سنت رسول اللهص عالم و آگاه است لذا از کسی تقلید کرده‌ام که از من عالم‌تر و آگاهتر به کتاب الله و سنت رسول اللهص است.در جواب به او می‌گوئیم: بدون شک هرگاه علما بر چیزی یا موضوعی در رابطه با تاویل و تفسیر یا روایت سنتی از سنت‌های رسول اللهص اتفاق نظر داشتند یا نظرشان را بر یک چیز متمرکز کردند، بدون شک درست بوده است ولی اگر بعضی از آنان با بعضی دیگر د رمورد آنچه که از او تقلید می‌کنی، اختلاف نظر پیدا کردند، دلیل و حجت تو برای تقلید از نظرات بعضی از آنان و مخالفت با بعضی دیگر در حالی که همگی آنان عالم هستند، چیست؟شاید کسی را که تو قول و گفته او را رد کرده‌ای آگاه‌تر و عالم‌تر از کسی باشد که تو از قول و گفته او تقلید می‌کنی؟اگر در جواب این گفته ما بگوید:من از او تقلید کرده‌ام زیرا مطمئن بودم که او درست گفته است. مجدداً در جواب او می‌گوییم: آیا تو با توجه به دلایل موجود در کتاب و سنت یا اجماع پی به این حقیقت برده‌ای؟

در این حالت تقلید او باطل شده و دلیل او رد می‌گردد. و اگر بگوید:چون او از من عالم‌تر است به همین خاطر از او تقلید کرده‌ام، به او می‌گوئیم: پس از کسی تقلید کن که از تو عالم‌تر است دراین حالت تو افراد یا علمای زیادی می‌یابی که از تو عالم‌تر هستند و هیچکدام را تخصیص نکن یعنی هیچکدام از آنان را به عنوان تقلید از او انتخاب نکن چون دلیل تو برای تقلید این بودکه او از تو عالم‌تر است اگر بگویی که او از تمام مردم عالم‌تر است درجواب او می‌گوئیم: بنابراین با این دلیل، او از اصحاب رسول اللهص نیز عالم‌تر و آگاهتر است؟ واین دلیل واقعا دلیلی زشت، بد وقبیح است. زیرا گفتن یک سخن دلالت بر برتری و فضل گوینده آن نمی‌کند بلکه آنچه که دلالت بر فضل و برتری گوینده می‌کند، آوردن دلیل قاطع بر صحّت آن قول یا گفتار است.سپس جملة قبلی امام مالک –رحمه الله – را روایت می‌کند: درست نیست بخاطر فضل برتری شخصی از هر آنچه که می‌گوید، تبعیت کرد. خداوند- تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥ﴾ [الزمر: 18]. ترجمه شده است. به بحث مورد نظر برمی گردیم ومی‌گوییم: تقسیم شدن مردم به دسته هاو گروه‌ها‌ی مختلف طور یک هر طایفه یا گروه یا دسته‌ای از امام مشخصی تقلید کند، بدعت است. و این حالت در زمان صحابه و تابعین و تابع تابعین وجود نداشت. رسول الله ص می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الـْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّـهِ وَخَيْرُ الْـهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ»**([[52]](#footnote-52)).** [همانا راستترین گفتار، کتاب خداست و بهترین راه هدایت راه محمدص است و بدترین کارها، تازه پیدا شده هاست و هر تازه شده ای بدعت است و هر بدعتی گمراه است و هر گمراهی جایش در آتش است] از حضرت عایشه (رضی عنها) روایت شده که رسول اللهص فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»**([[53]](#footnote-53))**. [هر کس که خارج از اساس و برنامه دین اسلام، چیزی را احداث کند، آن چیز مردود و بدعت است]

از ابن مسعودس روایت شده که رسول اللهص فرموده است:

«مَا مِنْ نَبِىٍّ بَعَثَهُ اللَّـهُ فِى أُمَّةٍ قَبْلِى إِلاَّ كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ آن‌ها تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لاَ يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ» ([[54]](#footnote-54)).

] هر پیامبری که خدواند او را بسوی امتی فرستاده است در امت آن پیامبر طرفدارانی و یارانی مخلص وجود داشته‌اند. که طبق سنت پیامبر خود رفتار کرده و به دستوراو اقتدار کرده‌اند، سپس بعد از آنان کسانی دیگری آمده‌اند، به آنچه که می‌گفتند عمل می‌کردند، کارهایی را انجام می‌دادند که به آنان امر نشده بود هر کس با دست با آنان مقابله کند. او مومن است و هر کس با زبان جلوی آنان را بگیرد او نیز مومن است، و هرکس با قلب (از این وضعیت آنان ناراحت باشد) او هم مومن است اگر کسی که نه با دست و نه به زبان ونه با دل آنان مجاهده نکند، ذره ای ایمان در درون او وجود ندارد[

تمامی این احادیث صراحتاً حرام بودن بدعت، واجب بودن انکار آن و پشت سر انداختن آن را بیان می‌دارند، و بیان می‌کنند که بدعت در حقیقت گمراهی است. و از ضررهای بدعت همان قدر کافی است که باعث از بین بردن سنت‌ها می‌شود همانطور تابعی جلیل القدر حسان پسر عطیه – رحمه الله – می‌گوید: «ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم إلا نزع الله من سنتهم مثلها»([[55]](#footnote-55)) هر گاه قومی که بدعتی را در دین خود ایجاد کرده است خداوند تبارک و تعالی سنتی به مانند آن را از بین سنت‌هایشان برداشته است» بحقیقت بدعت مذهبی مهم‌ترین ضررها ومفاسد زیادی بدنبال دارد که درفصل «واقعه مذهبی»مهمترین و بدترین ضررهای آن را بیان کرده‌ام. در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم. از مهم‌ترین ضررهای تعصب مذهبی، مخالفت با نصوص آیات و احادیث صحیح و صریحی است که در کتاب و سنت آمده است و از ضررهای دیگر تعصب مذهبی: ترکیب و ترتیب دادن احکام بر مبنای احادیث ضعیف وموضوع، برتری دادن اقوال علمای متاخر بر اقوال و گفته‌های امامان مجتهد، ایجاد اختلاف در بین مسلمانان و انتشار فتنه و آشوبها و گرفتاریها و مشکلات در بین مسلمانان به دلیل تعصّب مذهبی، از جمله دیگرگشودن راه‌های مکروفریب وحیله برای خلاص شدن ورها شدن از احکامات شرعی، غوطه ورشدن در باب مسا ئل خیا لی و فرضی، افتادن دراعمال احمقانه و خنده دار، وهمچنین تقلیدو بستن و تعطیل کردن باب اجتهادات چیزی که اثر زیادی درانحطاط وسقوط علمی و فکری مسلمانان داشته است، عدم استفادة مقلدان هر مذهب از تلاش و کوشش و اجتهادات مذاهب دیگر، از ضررهای دیگر تعصب مذهبی می‌باشد... این‌ها مفاسد خطرناک و بزرگی هستندکه وجود یکی از این مفاسد، دلالت بر فساد این بدعت و ضرر آن می‌کند، همچنین دلالت بر واجب بودن، ترک و پشت سر انداختن تعصب مذهبی و بازگشت بسوی طریقه و راه و روش خیرالقرون که نبی اکرم صبر آن و اهل آن ثنا و تعریف گفته است و می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»**([[56]](#footnote-56))** «بهترین کسان، مردمان عصرمن هستند. سپس آنانی که بعد از اینان می‌آیند (تابعین)، سپس کسانی که بعد از تابعین می‌آیند (تابع تابعین)» بهتر از راه و روش و سنت کسانی است که بعداز آنان می‌آیندو بدون شک بازگشت به سوی آنان و اجرای راه و روش آنان بهتر و شایسته تر از تقلید و پایبندی به روش متاخرین و بدعت شان است.

- قیاس مذاهب بر قراﺀتهای مختلف، قیاسی اشتباه، قبیح و آشکاری است:

اما وجه دوم که دکتر البوطی برای جائز شمردن التزام و تقیّد به یک مذهب معین به آن استناد کرده است، آن است که او تقلید از مذاهب را به تقلید یکی از قراءتهای دهگانه متواتر قیاس کرده است معتقد است به این که با وجود کثرت در قرءتهای مختلف، همان طور که التزام به خواندن یکی از شیوه قراءتهای مختلف حائزاست به همین ترتیب با توجه به مذاهب مختلف، تحقیق، مطالعه و بررسی یکی از مذاهب و التزام و تقیّد به آن جائز است وهیچگونه تفاوتی بین این دو حالت وجود ندارد. ما معتقدیم که این نوع قیاس، اشتباهی آشکار و واضح و قیاس مع الفارق است. زیرا قراءتهای دهگانة قرآن، قراءتهای متواتر از سوی خود رسول الله ص است وثابت شده که رسول اللهص به دلیل رعایت حال قبائل مختلف عرب با هر ده نوع قراءت، قرآن را خوانده است، به همین دلیل جائز است که مسلمانی با هر کدام از شیوه قراءتهای دهگانه قرآن را بخواند، زیرا تمامی این شیوه‌ها، حق و راست و صحیح هستند و از طرف پیامبرص نیز تصدیق و تثبیت شده‌اند، هیچ شکی در صدق و راستی و درستی آن‌ها وجود ندارد. در حالیکه مذاهب فقهی چهار گانه وغیره اختلاف زیادی در بین آن‌ها وجود دارد. مسائل مربوط به احکام در مذاهب بطور کلی دو دسته هستند: دستة اول:آراء ونظراتی که در بین تمامی مذاهب بخاطر وجود دلیل واضح و ثابت، متّفق و بدون اختلاف و یکی هستند. دستة دوم: آراء و نظراتی که مذاهب در آن‌ها اختلاف دارند، و این اختلاف یا بخاطر آن است که آنچه را که درمورد آن‌ها در کتاب و سنّت آمده است، دربرگیرنده معانی ومفاهیم مختلفی هستند، با اینکه هیچ حکمی در مورد آن‌ها در کتاب وسنت نیامده است.لذا علماء از طریق قیاس یا غیره، حکم مشخصّی برای او صادرکرده‌اند.نوع اول از موضوع بحث ماخارج است، زیرا چیزی درست، ثابت است و تمامی علماء در مورد آن متّفق القول هستند، اما نوع دوم از آرا، ونظرات مذاهب، که قسمت اعظم و مهم آن است، شامل آراء ونظراتی است که درمورد آن‌ها در بین مذاهب اختلاف نظروجود دارد و هر کدام از آن‌ها احتمال خطا واشتباه رادارند، همانطور که احتمال صحیح بودن را دارند.هیچ کس در دنیا نمی‌تواند ادعا کند که:بدون شک تمامی اجتهادات فلانی همگی درست و صحیح است و اگر کسی این ادعا را بکند قول و گفته او باطل است ودچار تناقض گویی شده است زیرا بر طبق این گفته هر مذهبی ادعا می‌کند که بر حق است، مسلم است که حقّ تعدد پذیر نیست یعنی حق یکی است وبس. بنابراین در رابطه با هر مسا لة فقهی که اختلاف نظروجود دارد، یکی از آن آراء یا نظرات که خداوند -عز وجل-در مورد آن اراده حق کرده است، درست بوده، ودیگری اشتباه است. خداوند - تبارک و تعالی- استدلال کرده به این که قرآن از جانب اوست هیچ گونه اختلاف تعارض در آن وجود ندارد، زیرا اختلاف و تعارض از صفات بشری است و الله- سبحانه و تعالی -از این دو صفت منزه و مبّرا است. می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82]. «و اگر از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند». با این توضیح مشخص می‌شود که این دلیل که البوطی به آن استناد کرده است، دارای تناقض بوده و هیچ دلیلی برای صدق و صحت آن وجودندارد و بحقیقت قیاس التزام مذاهب بر التزام و تقیّد به یکی از قراءتهای دهگانه اشتباهی فاحش وآشکار است. زیرا در هر مذهبی، خطا و اشتباه، درستی وجود دارد در حالی که در این قراءت‌ها هیچگونه اشتباه و غلطی وجود ندارد لذا به هیچ وجه مقایسه بین او صحیح و درست نمی‌باشد.

- انتشار مذهب از روی دلیل نیست:

اما وجه سوم و دلیل آخری که دکتر البوطی برای حائز شمردن التزام به مذهب معین به آن استدلال کرده است آن است که گفته ; تمامی علما از زمان صحابه کرام تا الآن به این موضوع اقرارو اشاره کرده‌اند وبیشتر علمایانی که از قرن چهارم هجری به بعد تا امروز آمده و رفته‌اند، مذهبی بوده و ملتزم به یک مذهب واحدبوده‌اند و از هیچکدام از آنان شنیده نشده که این کار را انکار یا ردّ کنند.

به نظر ما این استدلال همانند دو استدلال قبلی باطل و به صاحبش برگشت داده می‌شود. اما در مورد صحابه، نشان دهنده جهل و نادانی بزرگی است اگر کسی بگوید:آنان مذهبی بوده‌اند و هر کدام از آنان مذهبی داشتندکه در مسائل از آن تقلید می‌کردند، در حالیکه زمان صحابه تمام شد ولی این بدعت در بین آنان بوجود نیامدبه همین ترتیب تابعیّون و تابع آنان نیز بر همین منوال سپری کرده‌اند وهر کس غیر این معتقداست باید دلیل قاطع و قانع کننده ای داشته باشد، سپس زمان امامان مجتهد سر رسید آنان نیز طبق سنّت علمای و سلف وصحابه عمل کردند، راضی نبودند که مردم ازآنان تقلید کنند و مردم، را ملتزم ومقیّدبه مذاهب و آراء خود نکردندبلکه این کار را انکار کرده و حتی با این کار مخالفت کرده ند. [هیچکدام از دیگری تقلید نکردند.] اما سخن البوطی که می‌گوید:اوازهیچکدام از امامان مجتهد و علمای دیگر نشنیده است، در عوض دیگران شنیده‌اند، طبق این قاعده ما بخشی از اقوال ائمه را در رابطه با نهی آنان از التزام و تقلید به مذهب مشخّصی را برای او بازگوکرده و حجّت را بر او تمام می‌کنیم.

- انکار التزام به مذهب معین از طرف امام مالک:

خلیفه منصور به امام مالک - رحمه الله - پیشنهاد کردکه می‌خواهد در کشورهای اسلامی به عمل کردن به مذهبی که او در کتاب خود بنام الموّطا تدوین کرده ونوشته است، دستور دهد و مردم را به عمل کردن به آن و نهی از عمل کردن به غیر آن وادار کند، ولی امام مالک – رحمه الله – این پیشنهاد را قبول نکرد، و گفت:"ای امیرالمومنین این کار را نکن، مردم اقوال و احادیث و روایات زیادی شنید ه‌اند، هر کس به آنچه که به او رسیده و قبلاً بوده، دست گرفته و عمل کرده و به اختلاف در بین اصحاب رسول الله ص و غیر آنان عادت کرده‌اند، درحقیقت بازگشت آنان از آنچه که به آن اعتقاد داشته‌اند، شدید و سخت است، مردم را همراه آنچه که به آن عادت و به آن اعتقاد داشته‌اند به حال خود بگذار.[[57]](#footnote-57) "ابن عبدالبّر چنین حالتی را بین امام مالک و خلیفه المهدی او همچنین شوکانی نیز چیزی شبیه این راکه در بین امام مالک و هارون الرشید اتفاق افتاده بود، روایت می‌کند. می‌بینی که امام مالک به منصور خلیفه اجازه نداد که مردم را ملتزم به تقلید از او بکند، بلکه به او دستور داد که مردم را به حال خود وا گذارد تا از هر کسی که مورد اتفاق آنان است، تبعیت و پیروی کنند، زیرا هر کدام از علماء صاحب علم هستند و جائز نیست که مردم را وادار کنیم از یک عالم تبعیت کنند و فقط تابع مذهب او باشند. امام مالک -رحمه الله - می‌گوید: «هیچکس بعد از پیامبر نیست مگر اینکه قول و گفته او هم قابل قبول است وهم قابل ردّاست جز قول نبی اکرم ص»([[58]](#footnote-58)) و این به این معنا ست که التزام به یک مذهب معین جائز نیست...زیرا التزام و تقیّد به یک مذهب یعنی گرفتن و عمل کردن به تمامی اقوال یک عالم حتی آن‌هایی که اشتباه هستند. و بر مسلمان حرام است عمل کردن به قولی که بداند قول اشتباه و خطاست بسیار اتفاق می‌افتد که مقلّدان بعضی از سنت‌ها را که مخالف با مذهبشان است می‌شنوند ولی آن‌ها سنت‌ها را بخاطر تعصب مذهبی که دارند، ترک می‌کنند.

- امام ابوحنیفه نیز تقلید کردن از خود را انکار کرده است:

امام ابوحنیفه نیز تقلید از خود را انکار کرده و گفته است: «برای هیچ کس حلال نیست که به قول، عمل کند تا زمانی که نداند که این قول را از کجا گرفته‌ام». و در روایتی دیگر می‌گوید: «حرام است برای کسی که دلیل قول من را نمی‌داند ولی به آن فتوی می‌دهد». در روایات دیگر به آن اضافه کرده است که «ما هم انسان هستیم امروز چیزی می‌گوئیم وفردا از آن پشیمان می‌شویم»([[59]](#footnote-59)) می‌بینی که این امام بزرگوار نیز بر کسی که دلیل قول او را نمی‌داند ولی بنابر کلام او فتوی دهد، حرام می‌داند، زیرا ممکن است مجتهد مورد نظر، رای دیگری ببیند، سپس اشتباهش برای او مشخص شود و از قول خود بر گردد.

- امام احمد نیز تقلید کردن را انکار می‌کند:

امام احمد نیز طبق منهج اصحاب کرام عمل کرده است او نیز از تقلید کردن از خود و از غیر خود و التزام به یک مذهب معین نهی کرده است بطوری که او دوست نداشت کتابی را که شامل نظرات و رأی‌های متفاوت است بنویسد، فقط تمسک جستن به آثار صحابه و علماء سلف را می‌پسندیدند ([[60]](#footnote-60)). الحافظ ابن الجوزی با اسناد خود از امام احمد روایت کرده که او گفته است: «به کتاب‌ها یا نوشته‌های ابو عبید و به آنچه که اسحاق و سفیان وشافعی و مالک وضع کرده و نوشته‌اند نگاه نکنید بلکه بر تو واجب است که همیشه دنبال رو و تابع آثار صحابه کرام یا علمای سلف باشی». دوباره حافظ ابن الجوزی با اسناد خود از پسر حاقان روایت کرده که او از امام احمد سوال کرد که کدام نزد شما محبوب تر است؟ آیا موطّای امام مالک یا جامع سفیان؟ امام احمد جواب داد، نه موطای امام مالک نه جامع سفیان، بر تو واجب است، دنبال رو آثار، اقوال و افعال صحابه و علماء سلف باشی ودر روایتی دیگر آمده است که مردی از احمد پسرحنبل سوال کرد که آیا کتابی در رابطه با نظریات خود نمی‌نویسی؟ جواب داد: "نه" آن مرد گفت: «ابن المبارک نوشته است؟» امام احمد ابن حنبل گفت: »ابن المبارک که از آسمان پایین نیامده است به ما دستور داده شده که علم را از بالا یعنی (از قرآن و سنت) بگیریم([[61]](#footnote-61)). مام احمد اضافه بر مطالب گذشته صراحتاً از تقلید و التزام به امام معین و مشخصی در بسیاری ازسخنان خود، نهی کرده و فرموده: «لا تقلدنی ولا تقلد مالکا ولا الشافعی ولا الأوزاعی ولا الثوری وخذ من حیث أخذوا».» [از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید، و از جایی که آنان بدست آورده‌اند، بگیرید].

همچنین می‌فرماید: «رأی الاوزاعی ورأی مالک ورأی أبی حنیفة رأی وهو عندی سواء وإنما الحجة فی الآثار» [رای اوزاعی و مالک و رای ابوحنیفه رای و نظر من هستند، و به حقیقت حجّت تمام شده در پیروی و اطاعت ازآثار اصحاب و علماء سلف است ([[62]](#footnote-62)).] آیا از این واضح‌تر و روشن تر در رابطه با نهی از التزام و تعهد وتقیّد به مذهب معین، چیز دیگری است؟

- امام شافعی تعصب مذهبی را انکار می‌کند([[63]](#footnote-63)):

امام شافعی نیز با تمام قوّت و در صراحت کامل مردم را به عدم التزام و تقیّد به مذهب معین دعوت می‌کند، شاگرد او اسماعیل پسر یحیی مزنی در اولین جمله از مختصر خود که بر روی کتاب الآم امام شافعی نوشته است می‌گوید"این کتاب را مختصراً از روی علم محمد پسر ادریس شافعی - رحمة الله - نوشته‌ام، همچنین مفهوم اقوال او را مختصر کرده‌ام تا آن را به اذهان نزدیک کرده و در عین حال اعلام نهی او را از تقلید او و تقلید غیر او بیان می‌دارم تا هر کسی برای حفظ دین خودبه آن مراجعه کرده وهمچنین است به دین خود د رمورد آن احتیاط کند و توفیق فقط توسط الله- جل الجلاله- است[[64]](#footnote-64)، همچنین امام شافعی - رحمة الله - می‌فرماید: «مسلمانان اجماع نظر دارند بر اینکه هر گاه کسی سنّتی از سنت‌های رسول الله صبرای او ثابت شد، بخاطر قول کسی نباید آن سنّت را ترک کند». باز می‌فرماید: «در مورد تمام آنچه که من گفته ام هر گاه از جانب رسول اکرم ص خلاف آنچه را که من گفته‌ام، ثابت شود، حدیث وفرموده رسول اکرمص بهتر و افضل‌تر است لذا از من در این مورد تقلید نکنید». می‌فرماید: «هرگاه حدیثی صحیح باشد آن مذهب من است».[[65]](#footnote-65) می‌بینی که این امام بزرگوار مردم را از تقلید خود درمورد هر مسئله‌ای نهی می‌کندو از اتباع وپیروان خود می‌خواهد در مقابل حدیث صحیح رسول اکرم ص، قول او را کنار بگذارند به حقیقت مذهب او همان حدیث صحیح است و بسیاری از علماء منصف شافعی مذهب به این طریق عمل کرده‌اند،

امام نووی - رحمة الله - می‌گوید: «امام شافعی - رحمة الله - راست گفته که: هر گاه درکتاب من بر خلاف سنّت صحیح رسول الله ص چیزی یافتید به سنّت رسول الله صعمل کنید و گفته من را ترک کنید». باز از امام نووی روایت شده که: «هرگاه حدیث صحیحی بر خلاف قول من باشد، بر طبق حدیث صحیح عمل کنید و قول من را ترک کنید». و به حقیقت اصحاب و یاران شافعی مذهب ما در رابطه با مسأله التثویب وخارج شدن از احرام بخاطر داشتن مریضی یا مشکل دیگروهمچنین درمسائل دیگربه این طریق عمل کرده‌اند، از جمله کسانی دیگر که با توجه به حدیث صحیح فتوی داده ومقیّد وملتزم به مذهب شافعی نبوده‌اند، البوطی والدّارکی است. از کسان دیگر از اصحاب محّدث، که اینگونه عمل کرده‌اند البیهقی و دیگران بوده‌اند. تعدادی از یاران یا هم مذهبان گذشته ما نیز هر گاه خواستند درمورد مسأله‌ای رأی ونظر بدهند ودیدند که درآن حدیث و مذهب شافعی، با هم اختلاف دارند، به حدیث عمل کرده‌اند و به آن نیز فتوی داده‌اند ومعتقد بودندکه: «مذهب شافعی آن است که موافق با حدیث صحیح باشد[[66]](#footnote-66)». سپس نووی شرطی که تحقق آن را واجب می‌داند تا اینکه (محقق)بتواند در مورد یک حدیث بگوید: «این مذهب شافعی است، آن است که محقّق به نسبت حدیث ظّن کامل پیدا کند». بطوریکه فکر کند شافعی - رحمة الله - یا از آن حدیث اطلاع و آگاهی نداشته و یاصحت آن حدیث برای او ثابت نشده است.سپس امام نووی می‌گوید: «بخاطر این شرط بالا را گذاشته‌اند زیرا امام شافعی عمل کردن به ظاهربسیاری از احادیث را ترک کرده است و این به خاطر آن بوده است که یا بر راوی آن حدیث طعن وارد بوده است، منسوخ بوده و یا تخصیص بوده و یا تأویل شده است».[[67]](#footnote-67)

- مثالی در رابطه با سوء تفاهم البوطی:

در دنباله مطالب می‌گویم، دکتر البوطی در صفحه (71 و 72 لا مذهبّیه) سخنان امام نووی را نقل کرده ولی متأسفانه آن را نفهمیده و به شیوه‌ای دیگر که اصلاً مورد نظر نیست، تفسیر و تفصیل کرده است. سپس بیان می‌کند به این گونه که شیخ الا سلام ابن تیمیه (رضی الله عنه) اسباب ترک عمل به ظاهر حدیث را توسط امام مجتهد یانزده سبب می‌داند:سپس ادّعا می‌کند به اینکه هرگاه حدیث صحیحی را دیدیم که امام مذهب ما به آن عمل نکرده است به این پانزده سبب نگاه می‌کنیم اگر در این اسباب سببی برای ترک حدیث صحیح مورد نظر نیافتیم، عمل کردن به آن حدیث برای ما جائزاست. البوطی فکر کرده شرایطی که امام نووی آن‌ها را ذکر کرده است همان شرایط عمل کردن به حدیث می‌باشد، در حالیکه اصلاًاینطور نیست. بلکه برای محقّق جائز است که بگوید: این حدیث، مذهب شافعی است و طبیعی است که کلام نووی در این حالت صحیح است، زیرا همانطور که امام شافعی خود گفته است. بخاطر وجود اسبابی عملکردن به بعضی از احادیث را ترک کرده‌ام، پس درست نیست در مورد هر حدیثی که می‌یابیم، بگوئیم: این حدیث، مذهب شافعی است، زیرا امکان داشته که امام شافعی بر آن اطلاع داشته ولی آن را ترک کرده است اما برای عمل کردن به حدیث هیچ یک از شرایط فرق گذاشته نشده، کافی است که یک مسلمان از حدیثی اطلاع و آگاهی پیدا کند، بسیار در مورد اثبات صحت آن تلاش کند، یا با تحقیق مخصوص در مورد آن حدیث، یا بنابر اعتماد بر حکم دادن محدّثی که نزد او مورد اعتماد و اطمینان است حداقل علم، آگاهی و درک و فهم داشته باشد در این حالت عمل کردن به آن حدیث ظاهراً صحیح است. مشخص است که این مسأله با مسأله دیگر متفاوت است ولی البوطی بین این دوتا را مغالطه و قاطی کرده و با تمام هوش و ذکاوت خود آن دو را یک چیز واحد قرار داده است. در حقیقت شرایط لازم بر گفتن ما در مورد یک حدیث که این حدیث بر طبق مذهب شافعی است همان شرایط لازم برای عمل کردن به یک حدیث نیست. برای عمل کردن به یک حدیث مشروط نیست به این که بگوییم شافعی، غیر شافعی این حدیث را دانسته یا ندانسته است، بلکه کافی است کسی که به آن حدیث نگاه می‌کند، اسلوب و شیوه عربی را بداند و در آن حالت بر صحت آن تأکید کند وبعد از این براو واجب نیست که کتاب‌های تمام علماء و مجتهدان را مطالعه کند تا نظر آنان را در مورد حدیث و جواب خود را در مورد آن حدیث پیدا کند. بله این گونه بهتر و خوبتر است ولی باز شرط لازم و کافی نیست و درمورد عملکرد صحابهش خوانده‌ایم، که به حقیقت هر کدام از آنان هرگاه حدیثی از رسول اکرمص به او می‌رسید، خود به آن عمل می‌کرد و منتظر نمی‌ماند که رای و نظر صحابه دیگررا در موردآن مسأله اخیربداند، یا بداند که آیا دیگر اصحاب به عبادت آن حدیث عمل کرده‌اند یا نه؟ همانا خداوند - تبارک و تعالی – ما را درنهایت به وسیله تبعیّت از کتاب و سنّت وادار کرده است و عمل کردن به آن دو بخاطر فلانی و فلانی توقیف نشده، زیرا کتاب و سنّت برای هر کسی حجّت بوده وبواسطه عمل کردن مردم صحت و درستی آن‌ها ثابت نمی‌گردد بلکه خود همدیگر را ثابت می‌کنند.

- امام شافعی مردم را به سوی عمل کردن به حدیث صحیح اگرصحت آن ثابت شود، دعوت می‌کند اگر چه مردم با آن حدیث مخالف باشند:

سلفی بزرگوار، یاری دهنده دین، امام شافعی - رحمة الله تعالی - این مسأله را به خوبی روشن کرده است، زیرا دراین مورد سخنان گهر باری بیان داشته که بعضی از آن را اگر چه طولانی است ولی بخاطر فایده زیاد و زیبایی بیان و اتمام حجّت آن و محکمی کلام و همچنین شیوه خوب بیان، آن را نقل خواهم کرد، اگرچه این موضوع برای روشنفکران عصر حاضر سخت و نا خوش است ولی با تأمّل و تکرار آن خود به خود روشن و واضح می‌گردد. امام شافعی - رحمة الله تعالی - می‌گوید: خداوند - جل جلاله - از دو طریق بر بندگان خود حجّت را تمام کرده است که اساس این دو در قرآن است:اول کتاب الله (قرآن) سپس سنت رسول اکرمص، بدین شکل که اتباع و پیروی از این دو را واجب گردانیده است.[[68]](#footnote-68) همچنین می‌فرماید: «هر گاه از جانب رسول اکرم ص صحت و درستی چیزی ثابت شد، برای هر کسی که بداند واجب و لازم است، هیچ چیزی آن را تقویت یا ضعیف نمی‌کند، بلکه آنچه که بر مردم فرض است تبعیت ازآن دو است و خداوند به هیچ کس این توانایی را نداده است که با آن مخالفت کند».[[69]](#footnote-69) امام شافعی بعد بیان این موضوع که حضرت عمر را در رابطه با قضاوت دادن دیه و اینکه انصار و مهاجر در کتاب آل عمر و پسر خرم خلاف آنچه را که عمرس قضاوت کرده بود، یافتند، صحابه به آنچه که یافته بودند، عمل کردند و قضاوت حضرت عمر را به عنوان حکمی از طرف او ترک کرده و ردّ کردند. طور خلاصه در رابطه با این موضوع می‌فرماید: «در این حدیث دو ارشاد و راهنمایی وجود دارد ; یکی از آن دو، قبول خبر (حدیث) هر زمان که ثابت شد، صحیح است، دوم:هر گاه کاری یا عملی از طرف یکی از امامان انجام شد و زمان بر آن گذشته باشد، سپس حدیثی از جانب رسول الله ص بر خلاف عمل آن امام باشد، بخاطر وجود خبر رسول الله صعمل وفعل او کنار گذاشته می‌شود وتاکید وبیان می‌کند که حدیث رسول اللهص خود دلالت بر ثابت بودن خود می‌کند وبوسیله عمل غیر رسول الله بعد از او ثابت نمی‌شود. بنابراین مسلمانان اظهار نکردند که حضرت عمر س در بین انصار و مهاجرین بر خلاف این حدیث رفتار کرده است و یا ادعا نکردند به اینکه خلاف این حدیث در میان آنان رواج داشته، بلکه بر خود واجب دانستند که خبر رسول الله ص را قبول کرده و عمل مخالف آن را ترک کنند و اگر حضرت عمر س نیز به این نتیجه دست می‌یافت، از عمل خود در ارتباط با مسأله دید، برگشت کرده و به آن عمل می‌کرد. إن شاء الله

همانطوری که در زمان او اتفاق افتاده که حضرت عمر س به سبب تقوی و واجب بودن تبعیت از دستورالله - جل جلاله - بر خود احساس می‌کرد، که اگر دستوری یا فتوی بر خلاف حدیث رسول اللهص صادر کرده است، از قول خود برگشته و به آن حدیث عمل می‌کرد.

امام شافعی - رحمة الله علیه- بعداز اشاره به موضوع قبلی مستقیماً متذکر می‌شود به اینکه هر گاه کسی بگوید: نمونه‌ای برای من بیاور که حضرت عمر در آن، کاری انجام داده باشد سپس با توجه به خبر رسول الله ص(حدیث رسول اکرم ص)از کار خود پشیمان شده و رجوع کرده باشد و بر طبق حدیث رسول الله رفتار کرده باشد، می‌گویم: اگر نمونه‌ای دالّ بر این مسأله برای تو آوردم؟اگر چنین مثالی برای من بیاوری بر دو چیزدلالت می‌کند (چنین واقعه‌ای): این که حضرت عمر هر گاه درباره موضوعی حدیثی را نمی‌یافت در مورد آن مسأ له خود اجتهاد می‌کرد،. دوم اینکه هر گاه حدیثی یا سنّتی درمخالف با کاری یا عملی یافت شود آن کار کنار گذاشته شده و به حدیث عمل خواهد شد. بر همه مردم واجب است که هر گاه سنّتی یا حدیثی بر خلاف آنچه که آنان انجام می‌دهند، یافت شودباید آن عمل یاکار را ترک کنند، این گفته باطل است که سنّت ثابت نمی‌شود مگر بواسطه خبر بعد از خودباطل است، یعنی هر گاه خبری یا حدیثی در تائید حدیث قبل از آن نیاید، آن حدیث صحیح نیست، این قول باطل است و باید دانست که هیچ عمل یا کاری از طرف اشخاص نمی‌تواند حدیث صحیح را ضعیف کند اگر چه آن عمل مخالف با حدیث مورد نظر باشد.

امام شافعی می‌گوید: سفیان از زهری از سعید پسر مسّیب و او هم از عمر خطّاب نقل می‌کند که حضرت عمر می‌گفت: دیه برای عصبه است و زن از دیة همسر خود، چیزی به ارث نمی‌برد، تا اینکه ضحّاک پسر سفیان به او گفت که رسول الله ص طی نامه ای به من گفته است که زن اشیم الصنابی ازدیه او ارث می‌گیرد، با توجه به این مسأله حضرت عمر س از نظر خود برگشت و طبق دستور رسول اکرم ص عمل کرد[[70]](#footnote-70). سپس امام شافعی مثال‌های دیگری از رجوع و بازگشت حضرت عمر از نظرات و رأی‌های خود، زمانیکه سنّتی از سنت‌های رسول اکرم ص بر خلاف قولش به او می‌رسیدذکر کرده ومی گوید: هرگاه می‌دانست که بر خلاف دستور رسول اکرمص عمل کرده است عمل یا حکم خود را ترک کرده به حکم رسول الله صبرمی گشت وبه آن عمل می‌کرد ودر تمامی کارهای خود چنین رفتار می‌کردومردم را وادار می‌کردکه چنین رفتار کنند.[[71]](#footnote-71) می‌گویم: کجا این روش مانع عمل کردن مقلّدان به حدیث می‌شود، به به بهانه اینکه به درجه اجتهاد نرسیده‌اند، اگرهم به درجه اجتهاد رسیدند عمل کردن به حدیث به طور مستقل برای آن‌ها جائز نیست، بر طبق این گفته که باب اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری تعطیل و بسته شده است؟ و این‌ها اقوال امام شافعی رحمه الله است که بعضی از آن‌ها را برای تو بازگو کردیم، اگر چه بسیاری از کسان، از جمله دکتر البوطی ادعا می‌کنند که شافعی مذهب هستند و خود را به شافعی منتسب می‌کند، ولی این گونه است که شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وکلّ یدّعی وصلاً بلیلی |  | ولیلی لا تقر له بذلک |

هر کسی ادعامیکندکه عشق لیلی را بدست آورده است در حالیکه لیلی خود می‌گوید اینطور نیست.

- امام شافعی جواب معترضان را می‌دهد:

امام بزرگوار، امام شافعی - رحمه الله- علاوه بر این موضوع، اصلی را نیز به آن اضافه کرده وصراحتا در کتاب خود(اختلاف الحدیث)به آن اشاره کرده ومی گوید:وآن دعوت کردن به سوی عمل به سنّت (حدیث)است اگر چه هر انسانی یا هر کسی با این دعوت مخالفت کند و اعترافات ضعیف و بی‌اساسی که دشمنان ما بر می‌انگیزند، ردّ و انکار کرده و آن‌ها را بی‌اعتبار و باطل و از ریشه بر کنده و ساقط کرده است، و این زمانی است که به دو حدیث ضحّاک و حمل پسر مالک آن دو نفر که در حدیث را بر خلاف نظر حضرت عمر به او رساندند، وبا توجه به همین دو حدیث حضرت است زمانی که آن دو حدیث را برای او نقل کردند، از رأی ونظر خود برگشت.سپس گفت: «در همه این اتفاقات دلیلی است بر اینکه خبر دادن یک نفر اگر به نزد کسی که خبر را می‌شوند، صادق و راستگو باشد، مورد قبول واقع می‌شود، و اگر برای یکی از آن‌ها ردّ کردن آن حدیث جائز می‌بود برای حضرت عمر س که به ضحّاک بگوید: «تو اهل نجد هستی، حمل پسر مالک نیز اهل تهامة، شما که جز مدت کمی رسول الله صرا ندیده‌اید، وبا او رفت و آمد نداشته‌اید، در حالیکه من و کسانیکه با من هستندازانصار و مهاجرین همیشه درخدمت رسول اکرم صبوده‌ایم، چطورممکن است که این حدیث را به ما نگفته باشد، وآن را به تو یاد داده باشد؟ و تو یک نفر هستی، احتمال اینکه دچار اشتباه و یا فراموشی شوی، زیاد است؟ ولی حضرت عمر دید که درست آن است که از احادیث آنان تبعیّت کند، و از رأی و نظر خوددرباره ارث نبردن آن زن از دیه همسرش برگردد، همچنین قضاوت او در رابطه با جنین بر طبق نظر و رای خود، و اگر او در این رابطه چیزی از پیامبر ص نمی‌شنید، با توجه به رای و نظر خود عمل می‌کرد و اومعتقد بود به اینکه اگر جنین زنده باشد در مورد او صد شتر و اگر مرد باشد هیچ چیزی به عنوان دیه به اوتعلق نمی‌گیرد. ولی الله - جل جلاله - هم او و هم مخلوقات را به توسط پیامبرص خود، وقف عبادت کرده، بنابراین برای هیچ کس جائزنیست در مقابل خیر رسول اکرمص که هر نوع سوالی به صورت لم؟ و کیف؟ یا رای و نظری را در مقابل آن بیاورد و یا خبر یا حدیثی از رسول اکرم ص را توسط کسی که او را به عنوان شخصی صادق و راستگو می‌شناسد، اگر چه یک نفر باشد، ردّکند.[[72]](#footnote-72) با توجه به این مطالب دوست ندارم که مطلبی را به مطالب این امام عظیم و بزرگوار اضافه کنم، زیرا واضح و آشکار است، منظور و هدف را بیان می‌کند و هر کس را که طالب حق و حقیقت باشد قانع کرده و از روش اشتباه خود برمیگردد و از جهت دیگر ردّی است بر سخنان و نظرات البوطی و النبهانی و امثال این دو، آنان که حجّت به خبر واحد را در رابطه با مسائل عقیدتی جائزنمی دانند، (یعنی خبر دادن بوسیله حدیث رسول الله ص در رابطه با مسائل عقیدتی توسط یک نفر جائزنیست) لذا با توجه به حقایق فوق اشتباه البوطی در تفسیر و توضیح کلام نووی - رحمة الله - و همچنین قاطی کردن دو چیز متفاوت که یکی از آن‌ها آن است که باید گفته شود: این حدیث مذهب شافعی است و دوم اینکه عمل به حدیث درهر زمان ومکانی واجب است اگرچه مخالف قول وعمل معمول باشد برای تو مشخص و ثابت می‌شود.

- دیدگاه ابن الصلاح در رابطه با عمل کردن به حدیث:

علاوه بر آنچه که ذکر کردیم، امام نووی - رحمة الله - بعد از سخنان خود خلاف شرایطی را که البوطی در ارتباط با عمل کردن به حدیث توهم کرده است، از ابن الصلاح نقل کرده و می‌گوید: «استاد ابو عمرو می‌گویدهر کس از پیروان مذهب شافعی حدیثی را دید که با مذهب او مخالف است، نگاه می‌کند اگر آلات اجتهاد در او کامل باشد یا در آن باب و یا در آن مسأله مجتهد باشد، می‌تواند به طور مستقل به آن حدیث عمل کند ولی اگر آلات اجتهاد دراو کامل نباشد ولی مخالفت با حدیث بر او سنگینی و گرانی کند و بعد از تحقیق و جست وجو نتوانست جواب کافی و شافی برای مخالفت با آن حدیث بیابد، می‌تواند به آن حدیث عمل کند، اگر امامی مجتهد غیر از شافعی نیز به آن عمل کرده باشد و این دلیلی است برای ترک مذهب امام خود در این مسأله، و به حقیقت کسی که این سخن را گفته، زیبا، نیک و به یقین گفته است، «والله اعلم[[73]](#footnote-73)» می‌بینی با توجه به شدت وسختی ابن الصلاح نسبت به مجتهد و اجتهاد و عمل به حدیث و غیره، به کسی که بر حدیثی اطلاع و آگاهی پیدا می‌کند اگر چه مجتهدهم نباشد، اجاره عمل به حدیث را داده البته به شرطی که امام یا مجتهدی به غیر امام شافعی به آن عمل کرده باشد و امام نووی نظر و رای ابن الصلاح را تایید کرده و زیبا و درست دانسته حتی آن را واجب دانسته است. با وجود این‌ها زمانی که مقلّد با بسیاری از احادیث مخالف با مذهب خود مواجه می‌شود به آن‌ها عمل نمی‌کند، چه امام یا مجتهدی غیر از امامان مجتهد اربعه به آن عمل کرده باشند، اگرچه ما معتقدیم که کلام امام شافعی - رحمة الله - درست و حق است، می‌بینیم که کلام ابن الصلاح نیز با وجود سختی و تعصب و تندی باز عقیده مارا تایید کرده و به این موضوع اشاره کرده است.

- السبکی مستقیماً به سوی عمل کردن به حدیث دعوت می‌کند:

شیخ حافظ الدین السبکی - رحمة الله - به گونه‌ای دیگر که ابن الصلاح آن را بیان نکرده موضوع مورد نظر را مطرح می‌کند بدین صورت که هر گاه شخص مسلمانی کسی را پیدا نکرد که به حدیث مورد نظر او عمل کرده باشد باید چه کار بکند؟ سبکی در جواب این سوال می‌گوید: «معتقدم که باید از حدیث تبعیّت کند و خود را پیش چشم پیامبر فرض کند که این حدیث را از او شنیده است آیا می‌تواند به آن عمل نکند و آن را پشت سر گذارد؟ به خدا قسم که نمی‌تواند، لذا هر کس به اندازه توانایی درک و فهم خود از احادیث مکلف و موظف به عمل کردن به آن است.[[74]](#footnote-74)

پس باتوجه به تمام مسائلی که مطرح شد، می‌بینی که التزام مردم به یکی از مذاهب در تمامی مسائل، کاری است که مقلّدان متعصب بوجود آورده‌اند، امامان مجتهد نه به آن امر کرده‌اند و نه به آن اقرار کرده‌اند، بلکه روش و طریقه تمامی امامان مجتهد با این عقیده و نظر و عمل مخالف است.

- بسیاری از مجتهدان نظرات خود را تغییر داده‌اند:

آنچه که این موضوع بالا را تاکید و تقویت می‌کند آن است که امامان مجتهد خود به سبب اطلاع از احادیثی که قبلاً از آن‌ها مطلع نبودند یا احادیثی که قبلاً فکر می‌کردند صحیح است ولی ضعف آن احادیث برای آنان مشخص می‌شد و یا بر عکس احادیثی را که قبلاً ضعیف می‌دانستند ولی صحت آن‌ها برایشان ثابت می‌شد، نظرات و آراء خود را تغییر می‌دادند. حتی امام شافعی زمانی که در عراق به طرف مصر حرکت کرد و بر اخبار و دانسته‌هایی که قبلاً با آن‌ها آشنا نبود و بر آن‌ها اطلاع نداشت، آنگونه که درکتاب‌های خود نوشته است، به همین خاطرتمامی اقوال وگفته‌های خود را تغییر داده واقوال وگفته‌های جدیدی جایگزین نمود، به این دلیل گفته می‌شود که، در قول قدیم امام شافعی این چنین یا در قول جدید امام شافعی اینگونه است. همچنین زمانیکه آن بزرگوار از عراق به طرف حجاز نقل مکان کرد، امام شافعی، محمود پسر حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه را ملاقات کرد و از معلومات او استفاده زیادی کرد، در این اثناء بعضی از اجتهادات خود را تغییر داد.

- شاگردان بعضی وقت‌ها با اساتید خود یعنی امامان مجتهد، مخالفت می‌کردند:

همانطور که مشهور و معروف است، شاگردان ائمه همان کسانی که از آنان علم یاد گرفته‌اند، در بسیاری از مسائل با اساتید خود یعنی امامان مجتهد در آن زمان مخالفت می‌کردند، ائمه نه تنها از کار آنان ناراحت نشده و مانع آنان نمی‌شدند، بلکه این روش و طریقه آنان بود، کتاب‌های فقهی مذهبی خود شاهد و گواه براین مساله است، این کتاب‌ها در بسیاری از مسائل نظر و رای امام و نظر و رای شاگردان او را نقل می‌کند، تا جائیکه مسائل اختلافی بین امام ابوحنیفه و دو شاگرد اویعنی ابویوسف ومحمد پسرحسن (محمدبن الحسن) به یک سوم یا بیشتر می‌رسد[[75]](#footnote-75)، اما این مساله در بین امام شافعی، امام مالک، امام احمد رحمه الله و شاگردان آنان کمتر بوده است. سند پسر عثمان مالکی دو شرح خود بر کتاب مسحنون مشهور به الأم می‌گوید:تقلید به معنای قبول کردن گفته دیگری بدون هیچ دلیل و حجتی است پس چطور می‌تواند با استفاده از تقلید کسب علم کند در حالیکه هیچ دلیلی برای کناره گیری از آن ندارد، تقلید در ذات خود بدعتی جدید است؟زیرا ما به قطعیّت می‌دانیم که در زمان صحابه ش هیچ کس دارای مذهب معینی نبوده، که از آن تقلید کند بلکه آنان در ارتباط با اتفاقات جدیدی که آن زمان بوجود می‌آمد، به کتاب و سنّت مراجعه می‌کردند، یادر هنگام نبودن دلیل یا حجّتی از کتاب و سنّت به دلایل ونظراتی برتری که در بین خود داشتند، رجوع می‌کردند، برهمین منوال تابعان آنان نیز ابتدا به کتاب و سنت مراجعه می‌کردند، اگر در آن دلیل قاطع و حجّت مورد نظر را نمی‌یافتند به نظرات صحابه ش در این مورد رجوع می‌کردند، اگر در بین آن‌ها به جواب مورد نظرنمی رسیدندخود اجتهاد می‌کردند و بعضی از آنان گفتة یکی از اصحاب را که به نسبت اقوال دیگر قوی‌تر بود، انتخاب می‌کرد. سپس قرن دوم و سوم هجری آغاز شد، در این دو قرن، امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله بودند، آنان نیز بر منهج و راه و روش صحابه ش حرکت کرده در زمان آنان نیز مذهب مشخص و معینی که آن را تدریس کنند، وجود نداشت، تعجب می‌کنم از اهل تقلید که چطور می‌گویند: این کار (تقلید) عملی است که از قدیم بوده وبزرگان دینی ما این گونه بوده‌اند یعنی تقلید کرده‌اند، درحالیکه این کار (تقلید)بعد ازگذشت دویست سال بعد از هجرت بوجود آمده و بعد از تمام شدن سه قرنی که رسول الله ص از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کند، بوجود آمده است؟![[76]](#footnote-76)

- در حقیقت مقلّدان، التزام و تقیّد مردم به یک مذهب را بوجود آورده‌اند:

امام شوکانی بعد از اینکه کلام سند پسر عثمان مالکی را نقل می‌کند، می‌گوید: «به حقیقت التزام و تقلید به یک مذهب را عامّه مقلدان، خود بوجود آورده‌اند، بدون این که امامی از ائمه مجتهدین به آنان اجازه داده باشد». روایتی که در بین امام مالک و رشید خلیفه اتفاق افتاد به حدّ تواتر رسیده است: همانا رشید خلیفه از امام خواست که مردم را وادار به تقلید از مذهب خود بکند، ولی امام مالک از این کار خودداری کرد. این قضیه در تمام کتاب‌هایی که درآن سرگذشت و بیوگرافی امام مالک هست، وجود دارد. پس می‌توان گفت که بوجود آورنده ومتبوع این مذاهب خود مقلدان بوده‌اند و می‌دانی که طبق قاعده اصول، اجماع توسط مقلدان بوجود نمی‌آید، بلکه آنچه که در رابطه با اجماع معتبر و ارزشمند است، اجماع مجتهدان بر روی یک مسأله است.

- مجتهدین هیچگاه اقرار به مذهب گرائی متعصبانه نکرده‌اند:

بنابراین هیچیک از علمای مجتهد به این نوع تقلید‌ها اقرار نکرده و آن را تایید نکرده‌اند:

قبل از بوجود آمدن تقلید و مذهب گرایی متعصبانه مشخص است، اما بعد از بوجود آمدن آن، از هیچ مجتهدی از مجتهدان بزرگ اسلامی نشنیده‌ایم که کار این مقلدان را، کسانی که دردین خدا تفرقه وجدایی انداختند، وبین مسلمانان اختلاف ایجاد کردند، تائید کنند، بلکه تعدادی از علمای بزرگ کار آنان را انکار کرده و بعضی دیگرخصوصاً علماء سوء نسبت به این مسأله بخاطر ترس از ضرر و زیان و ترس از دست دادن نفع خود، سکوت اختیار نمودند، هر انسان عاقلی می‌داند که اگر عالمی از علمای مجتهد اسلامی در شهری از شهرهای اسلامی اقرار کند به اینکه تقلید بدعتی است که تازه بوجود آمده است و ادامه دادن آن و همچنین اعتماد، اطمینان و ایمان به آن جائز نیست، اگر تمامی مردم آن شهر علیه او قیام نکنند حتما˝ بیشترآنان علیه آن عالم مجتهد قیام کرده و به او اهانت کرده و نسبت به مال و جان، ناموس او ضرر و زیان وارد می‌نمایند واین در حالی است که اگراز کشته شدن به دست یکی از این جاهلان مقلّد نجات پیدا کند به همین دلیل این بدعت درتمامی سرزمین‌های اسلامی انتشار پیدا کرده و هر فرد مسلمانی را دربرگرفته است[[77]](#footnote-77). بحقیقت راست گفته است امام شوکانی در رابطه با بیان سببی که باعث شایع شدن مذاهب و مذهب گرایی شده است وجز تعداد کمی از علما، دیگران آن را انکار نکرده‌اند، به حقیقت ترس از مردم و ترس از کسی که ادّعای علم می‌کند ولی در حقیقت جاهلی است از جاهلان قوم خود، همان کسانی که تقلید در بین آن‌ها شایع شده است کاری جدی و خطرناک و جبران ناپذیر شده است، این بدعت مذموم عمومیّت پیدا کرده و آنقدر مردم و جامعه را فرا گرفته که هیچکس نمی‌تواند از آن فرار کند.

فریاد‌هایی جسورانه که مذهب گرایی متعصبانه را انکار می‌کند

ولی خداوند خود تعهد کرده است به این که زمین را از کسانی که اجرا کنند گان احکامات الهی هستند، خالی نمی‌گذارد، رسول الله ص راست گفته زمانی که می‌گوید: «لاَ تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِى ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ أو خَذَلَـهُمْ حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»**.**[[78]](#footnote-78) [همیشه دسته‌ای، گروهی از امت من از حق دفاع می‌کنند، کسانی که با آنان مخالفت می‌کنند یا آنان را خوار می‌شمارند، نمی‌توانند کوچک‌ترین ضرری یا زیانی به آنان وارد کنند تا روز قیامت آنان برای مردم مشخص و آشنا هستند] در هر زمانی فریادهایی جسورانه، قدرتمند وجود دارد که از جانب علماء حقیقی صادر می‌شوند، کسانیکه حق را شناخته‌اند واز آن تبعیّت می‌کنندو مردم را نیز به تبعیّت از آن سفارش می‌کنند در راه الله – جلّ جلاله - اذیّت می‌شوند و برآنان فشار و سختی وارد می‌شود، دعوت آنان انکار می‌شود، ولی از این کار دست بر نمی‌دارند، تعدادی از این علمای حقیقی ار قرنهای متفاوت، کسانیکه تعصب مذهبی را انکار کرده ومسلمانان را به بازگشت به سوی کتاب و سنّت دعوت کرده و هر آنچه را از اقوال و گفته‌های مختلف در بین مذاهب که مخالف باکتاب و سنّت بوده، ترک کرده‌اند، ذکرمی کنیم.

از جمله این علماء، حافظ المغرب ابو عمر یوسف، پسر عبدالبّر، الامام ابو محمد علی پسر خرم، سلطان العلماء عزّ الدین پسر عبد السلام، حافظ تقی الدین پسر دقیق العید، حافظ و مفسر و مورخ ابن کثیر، حافظ الذهبی، علامه ولی الله دهلوی، نویسنده کتاب «حجة الله البالغة» و امام شوکانی نویسنده کتاب «نیل الأوطار» امیر صنعانی نویسندة کتاب «سبل السّلام» محمد پسر ابراهیم الوزیر نویسنده کتاب «الروض الباسم فی الذب عن سنّة أبی القاسم» و علامه صدیق حسن خان نویسنده کتاب «الروض الندیة والدیّن الخالص» علامه صالح پسر مهدی المقبلی نویسنده کتاب «العلم المشایخ فی تفضیل الحقّ علی الآباء والمشایخ» و شیخ صالح پسر محمد الفلانی نویسنده کتاب ارزشمند «إیقاظ همم أولی الأبصار، للاقتداء لسید المهاجرین والأنصار وتحذیرهم عن الابتداع الشائع فی القری والأمصار، من تقلید المذاهب مع الحمیّة والعصبیة بین فقهاء الأمصار» و امام محمد رشید رضا، علامه محدث احمد محمد شاکر و استاد سید سابق و غیره.. ودر حال حاضر استاد، محمد ناصرالدیّن آلبانی بخاطر اجرای این کار با تمام قوّت و نیرو و پشتکار جدی برای نشر و تبلیغ این دعوت مبارک قیام کرده است و از خداوند تبارک و تعالی خواهان و خواستاریم که این زحمات ایشان را تایید کرده و یاری داده و به موفقیّت رسانده و به نتیجه برساند.

- سکوت بعضی از علماء به سبب ترس از مردم است:

لازم است اشاره کنیم به اینکه بسیاری از علماء بزرگ صراحتاً بدون ترس، شجاعانه دعوت خود را ابرازمی کنند و بعضی دیگر از آنان زمانی که می‌بینند که در اثر این کار چه اذیت و آزار و فشار و سختی بربرادرانشان وارد شده است، می‌ترسند که آنان نیز دچار این مصیبت‌ها شوند و توانایی تحمل این سختی‌ها را نداشته باشند، لذا نظر و اعتقاد خود را در این رابطه در جمعی که در افراد مخصوص و معتقد به این عقیده هستند، مطرح می‌کنند، در غیر این صورت سکوت اختیار می‌کنند. همان طور که امام شوکانی می‌گوید: «در حقیقت این نوع سکوت، سکوت تقیّه (احتیاط، دور اندیشی) است، نه سکوت موافقت و رضایت ولی اینان با وجود تظاهر به سکوت درباره این موضوع، از گفتن حق که خداوند - تبارک و تعالی - ازآنان تعهد گرفته است، خودداری نمی‌کنند، بلکه درنوشته‌های خود یا بصورت آشکار یا اشاره به این موضوع پرداخته و بسیاری از آنان نیز موضوع حرام بودن تقلید برای علما را تا نزدیک شدن فوت خود نگه داشته و آن را بعد از فوت خود به دنیا اعلام می‌دارند، همانطور که ادفویی ازاستاد خود امام ابن دقیق العید روایت کرده است. بعضی از این علماء موضوع مورد نظر را نزد کسانی از اهل علم، که مورد اعتماد واطمینان آنان هستند، بیان می‌کنند همیشه کسانی هستند که اعتقادات خود را نسل به نسل به همدیگر انتقال می‌دهند اگر چه اهل تقلید از این موضوع بی‌اطلاعند ولی از دیگران پنهان و مخفی نیست.[[79]](#footnote-79)

- این نظر و عقیده البوطی که حق با اکثریت است، باطل است:

اعتراف می‌کنیم به اینکه میلیون‌ها نفراز مردم مذهبی بوده و مقیّد و ملتزم به مذهب هستند، آنطور که البوطی می‌گوید و کتاب‌ها مملو از اسامی افراد علمی مذهبی است. ما به این موضوع اقرارکرده وآن را عملا می‌بینیم وبا آن زندگی می‌کنیم و می‌دانیم که بسیاری از کسانی که ادعای علم شرعی را می‌کنندخود را عالم دینی می‌دانند، مقلّد و مذهبی هستند، و کسانی که متسمّسک به سنّت بوده و پیروی از راه و روش علماء سلف، پیروی می‌کنند، به نسبت مذهبیون، کم هستند، باید بگوئیم که البوطی و مذهبیون هم اعتقاد او نباید از این موضوع خوشحال باشند، چرا که خداوند - تبارک و تعالی – بیان می‌کند که پیروان حق و حقیقت همیشه کم بوده و هستند، واتباع وپیروان باطل همیشه زیاد هستندمگر در مواقع خیلی کم و به حقیقت قرآن کریم مملو از آیاتی است که کثرت و زیادی را ذمّ کرده و از فریب خوردن به آن هشدار می‌دهد و قلّت و کمی را تعریف کرده و وارد شدن و وابسته شدن به آن‌ها را مورد تشویق وتعریف قرار می‌دهدو موارد ذیل، نمونه‌ای از آیات کریمه در این رابطه هستند:

- حکم خداوند - تبارک و تعالی- در رابطه با اکثریت:

خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [یوسف: 103]. «بیشتر مردم ایمان نمی‌آورندهر چند تلاش کنی و زحمت بکشی».

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢١﴾ [یوسف: 21]. «ولی بیشتر مردم خفایای لطف و حمکت تدبیرش را نمی‌دانند»

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: 116]. «اگر از اکثریت (بیشترمردم) که پیروی کنید تو را از راه خدا دور می‌سازد».

﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: 71]. اگر حق و حقیقت از خواسته‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد آسمان و زمین و هر آنچه در آن‌هاست تباه می‌گردد

﴿ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ ٣٢﴾ [المائدة: 32]. «و اما بسیاری از آنان احکام خدا را نادیده گرفته و بعد از آن در روی زمین راه اسراف را پیش گرفتند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ٤٩﴾ [المائدة: 49]. «بی گمان بسیاری از مردم سر پیچی و تمرّد می‌کنند و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند».

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائدة: 62]. «بسیاری از آنان را می‌بینی که درگناهکاری وستمکاری و خوردن مال حرام بر همدیگر سبقت می‌جویند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا لَّيُضِلُّونَ بِأَهۡوَآئِهِم بِغَيۡرِ عِلۡمٍ﴾ [الأنعام: 119]. «بسیاری از مردم با هوی‌ها و هوس‌ها (کج و نادرست) بدون آگاهی از صحت آنچه که می‌گویند، دیگران را سرگشته و گمراه می‌سازند».

﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ﴾ [الأعراف: 179]. «ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و در جهان پراکنده ساخته‌ایم که مآل آن‌ها دوزخ واقامت در آنجااست، آن‌ها دل‌هایی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های خداشناسی و یکتا پرستی را) نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرز‌های زندگی ساز) را نمی‌شنوند.»

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ٩٢﴾ [یونس: 92]. بی‌گمان بسیاری از مردم از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند.]

﴿فَمِنۡهُم مُّهۡتَدٖۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٢٦﴾ [الحدید: 26]. [برخی از آنان راهیاب شدند و بسیاری از ایشان خارج شدند.]

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٣٨﴾ [یوسف: 38]. [ولیکن بیشتر مردم سپاس- گذاری نمی‌کنند.]

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَجۡهَلُونَ ١١١﴾ [الأنعام: 111]. [ولیکن بیشتر آنان نمی‌دانند].

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ﴾ [یونس: 36]. [بیشتر مشرکان جز از شک و گمان پیروی نمی‌کنند.

﴿قُل لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِ﴾ [المائدة: 100]. [ناپاک و پاک (حرام وحلال) مساوی نیستند هر چند که فراوانی ناپاک(حرام) شما را به شگفت می‌اندازد.]ای برادر به این آیات بزرگ نگاه کن که واقعاً راست و محکم، ثابت و قطعی هستند در حقیقت این آیات حجّت تمام و قطعی در رابطه با این موضوع هستند و به آیه دیگری نگاه کن که این موضوع را در نهایت صداقت و راستی و درستی برای ما بیان می‌کند خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ جِئۡنَٰكُم بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَكُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ٧٨﴾ [الزخرف: 78]. ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیغمبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندید و آن را دشمن داشتید.] این‌ها آیاتی در رابطه با ذمّ و نکوهش و کثرت و زیادی بودند، اما آیاتی که تایید کننده وتعریف کننده قلّت یا کمی هستند، نیز زیادند. خداوند- سبحان وتعالی- می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ١٣﴾ [سبأ: 13]. [و اندکی از بندگانم شکرگذارند.]

﴿وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ ٤٠﴾ [هود: 40]. [و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.] و در مورداصحاب یمین (نجات یافته) می‌فرماید: ﴿ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣ وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ١٤﴾ [الواقعة: 13- 14]. «گروه زیادی از پیشینیان هستندو گروه اندکی از پسینیان می‌باشند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡ﴾ [ص: 24]. «اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانیکه با یکدیگر سروکار دارند نسبت به

همدیگرستم روا می‌دارند مگرآنان که واقعاً مؤمنند وعمل صالح انجام می‌دهند ولی چنین کسانی بسیار کم واندکند».

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ تَوَلَّوۡاْ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡ﴾ [البقرة: 246]. [اما زمانی که دستور پیکار داده شد همه جز عده کمی از ایشان سرپیچی کردن.] و از قبل که فرعون در مورد حضرت موسی و قوم او می‌گفت: ﴿إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرۡذِمَةٞ قَلِيلُونَ ٥٤﴾ [الشعراء: 54]. «گفت: این‌ها گروه اندک و ناچیزی هستند» رسول اللهص نیز مانند حکم الله-تبارک و تعالی- بر اکثریت و اقلیت حکم کرده است و می‌فرماید: «بَدَأَ الإِسْلاَمُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»[[80]](#footnote-80). [دین اسلام درحال غربت ظهور کرد و به حال غربت بر می‌گردد پس خوشا به حال غر باء.]

صدق رسول الله ص، (نکته ای که در مورد این آیات می‌خواهم متذکر شوم این است که استناد به این آیات و احادیث و حمل آن بر علما مجتهد مسلمان مخصوصاً ائمه اربعه و مقایسه آن با پیشوایان و بزرگان دورۀ جاهلیت قیاس مع الفارق است و به فرق‌های واضح این قیاس توجه نکرده‌اند، و گویا نسبت به این نکته بی‌توجه بوده‌اند. پیشوایانی که در دوران جاهلیت از آن‌ها پیروی می‌شده است، پیروی از دستور و فرمان خود آن‌ها بعمل آمده است و با وجود اینکه این احکام ساخته دست آن پیشوایان و بر خلاف احکام تورات و انجیل و عموما در مسیر حق کشی، خود پرستی و ستمگری آن‌ها بوده است با این حال آن‌ها را بدون دلیل قبول کرده و بصورت تقلید کورکورانه از آن‌ها پیروی کرده‌اند و خلاصه مردمان دوران جاهلیت نسبت به پیشوایان دینی به چنان قدیّستی معتقد بودند و چنان تقدّسی را برای آن‌ها قایل بودند که هر فرمان و دستور و حکمی که از زبان آنان صادر می‌شد. حتی اگر مخالف نصّ توارت وانجیل و با عقل و اخلاق و مصالح زندگی آن‌ها هم در تضاد می‌بود آن فرمان و احکام را مقدس وواجب الاتّباع می‌دانستند و گویی هر مردمان ساده و نا آگاه را «هیپنوتیزم» کرده بودند که بدون دلیل و آگاهی، از آن‌ها اطاعت و پیروی می‌نمودند و این راه و روش با تقلید مجتهدین در مسائل فقهی بسیار متفاوت است زیرا تقلید در میان مسلمان به هیچ وجه بمعنی قبول حکم و فرمان خود مجتهدین و مفتی‌ها نیست بلکه به معنی قبول دستور و حکم و فرمان خدا و پیامبر خداست که مجتهدین به سبب تخصص و فوق تخصّص علمی، آن‌ها را از قرآن و حدیث استنباط و استخراج و مفتی‌ها و علمای اهل تدریس آن‌ها را برای مردم نقل می‌کنند و بدیهی است قبول مطلبی از کسی به عنوان ناقل و باور کردن به تخصّص یک متخصص برای قبول مطلبی کافی است. همانگونه که طبیبی بر حسب اشتهار، در معالجۀ بیماریهای کلیه متخصّص شناخته می‌شود و مردم بدون درخواست اقامه دلیل، دستورهای او را (حتی دوباره جراحی کلیه) قبول می‌کنند، و داروهایی را نیز که آن دکتر متخصّص برای کلیه تجویز کرده و دکتر داروساز(به منزلۀ مجتهد در مذهب) مشابه آن‌ها را می‌دهد، بدون اقامه دلیل می‌پذیرند، و بهیاران مرد (به منزله مفتی‌ها) که دستورات دکتر را بدون تغییر و تبدیل به ما می‌گویند باز بدون اقامۀ دلیل آن دستورات را قبول می‌کنیم و بدیهی است که قبول حکم و دستور ا ّطباء و متعلقات آنان به هیچ وجه قابل مقایسه با قبول حکم و دستور کاهن و منّجم و طالع شناس و رّمان و جن گیر و غیب گو و امثال آن‌ها نیست که هیچ کدام به عنوان ناقل صادق، متخّصص در علمی مطرح نیستند بلکه در نظر فریب خوردگان نا آگاه آن‌ها افرادی هستند که پا بربام بلند این جهان نهاده و در جهان ماوراء ماده سر بیرون آورده‌اند و به گونه‌ای مقّدس و مرموز و اسرار آمیز شده‌اند که از خود هر دستوری را بدهند و هر حکمی را صادر نمایند درست، محقق وواجب الاتّباع است و فریب خوردگان ساده اندیش از آن‌ها پیروی می‌کنند و اینگونه تقلید و دنباله روی چه در مسائل دینی وچه در مسایل اجتماعی، عامل سرنگونی ملتّها به اعماق چاه و چاله‌های بدبختی است و به این سبب قرآن کریم بشّدت این گونه تقلید و دنباله روی را منع کرده است. عده ای از دانشمندان محقق وواقع گرا در عین اینکه تقلید در فروع دین را مجاز و حتی ضروری می‌شمارند، خود پیرو یکی از مذاهب اربعه هستند و این مذاهب را خزانه‌های معارف اسلامی و صاحبان آن‌ها را شایسته درود و تقدیر و سپاسگزاری می‌دانند، اما به هیچ وجه معتقد نیستند که بعد از آن‌ها تا ابد اجتهاد بسته شده است و تا ابد جز پیروی از آن‌ها پیروی از هیچ مجتهد دیگری جایز نیست و بلکه پیروی ازآنها مستلزم این است که این انحصار طلبی را از آنان نفی نکنند زیرا خود صاحبان مذاهب هر گز موافق نموده‌اند که مردم بصورت انحصاری از آن‌ها پیروی کنند که قبلاً نمونه گفته آن‌ها را آورده‌ایم. پس ائمه اربعه نه تنها اجتهاد را در قید انحصار خود ندانسته‌اند بلکه از تقلید کورکورانه (پیروی از کسی بدون دلیل و تحقیق) نیز منع کرده‌اند و تنها به این راه و طریق راضی بودند که مردم آگاهانه و پس از تاَمل از آن‌ها پیروی کنند و در قرون اولیه در کنار مذاهب اربعه تقلید از مذهب لیث بن سعد و داود ظاهری و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و سفیان بن عیینه و محمد طبری نیز مجاز بود، و همین حالا هم جمع کثیری از اهل تسنّن از پیروان امام محمد بن خرم بشمار می‌آیند، وقفاّل و ابوعلی سنجی و غیره مجتهد مطلق و منتسب بوده‌اند. دانشمندان دارای نظریه معتدل و متعادل در زمینه اجتهاد مطلق و اجتهاد مقیّد معتقدند اولا اجتهاد مقید در درجه پایین در تمام شهرهای اسلامی همواره وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت زیرا در هر شهری حداقل یک نفر قاضی برای انجام وظیفه قضاوت باید وجود داشته باشد و یکی از شرایط قاضی این است که مجتهد باشد، و علاوه بر این مجتهدین، طبقه مجتهد در فتوی نیز از عصر مجتهدین مطلق تا حال وجود داشته و همیشه هم باید وجود داشته باشند که جواب مسائل جدیدرا از اصول و قواعد مذاهب ائمه اربعه استنباط نمایند و بخش مهمی از فتاوای امام نووی و فتاوای کبرای ابن حجرو محمد رملی و اخیراً بخش‌های مهمی از فتاوای سید رشید رضا(المنار) و فتاوای شلتوت و بخش مهمی از کتاب جواهر الفتاوی ویسئلونک، جواب سئوال از رویدادهای تازه و کار مجتهد در مذهب بشمار می‌آیند. به نظر این دانشمندان دروازه اجتهاد مطلق نیز باز است و دین جاودانه و جهانی اسلام امکان ندارد برای همیشه در قواعد و اصول مذاهب چهار گانه محصور و محدود باشد، و هر گاه ده‌ها و صدها مسایل جدید پیدا شود، که مشابه آن‌ها در مذاهب چهار گانه موجود نباشد، و استنباط جواب آن‌ها از اصول و قواعد و اشباه ونظایر مذاهب نامبرده ممکن نگردد، در این وقت جوامع اسلامی به وجود شخصیت‌هایی نیاز دارند که سطح آگاهی آن‌ها از معارف اسلامی تا آنجاها اعتلا یافته باشد که بتوانند مستقیماً از کلّیات دلایل فقه مخصوصاً از قرآن و حدیث، احکام دین مسایل تازه را استنباط کنند و در زمینۀ استنباط احکام این مسایل کار مجتهد مطلق را انجام دهند خواه در بقیۀ مسایل مقلًد یکی از ائمه اربعه باشند یا بقیۀ مسایل را نیز مستقیماً از ادلۀ فقهی استنباط کنند که در صورت اول مجتهد در مذهب و درصورت دوم مجتهد مطلق خواهند بود.

براستی دعوت کردن به سوی دین حق راستین و اسلام، کم و غریب هستند، همانطور که در اول کار غریب مطرود و یاری دهندة کمی داشت، ولی این وضعیت از دیدگاه اهل توحید و دعوتگران سنّت و اتّباع سلف مژده ای صادقانه و راست، است از جانب الله - جل جلاله- است همچنین بشارتی است که رسول الله ص به آنان داده است و فرموده: «فطوبی للغرباء» براستی که بهشت برای غرباء است، به حقیقت پاداش فراوانی برای کسانی است که هنگام ضعف حق، به آن متمسک می‌شوند درحالیکه و تعدادشان کم است. همانا رضایت الله - عزّ و جلّ - و بشارت و رحمت و بخشش از جانب او برای کسانی است که به سنّت تمسّک می‌جویند ودرعین گمراهی وضلالت یا بدعت و شیوع آن و پنهان کردن سنّت، مخالفت می‌کنند.شخص مسلمان زمانیکه این آیات و احادیث را می‌شنود، دلش آرام می‌گیرد و شروع به جمع کردن وسیله وسلاح می‌کند تا با هر فتنه و آشوب مبارزه کرده و هرنوع گمراهی وضلالت رااز بین ببرد واین آیات و احادیث از جهت دیگری تسکین دهنده مسلمانان صابر و مبارزاست، کسانی که از جانب الله - جل جلاله- هدایت شده و با تعزیه و دلداری از آنان اکرام و احترام گرفته است - ای خواننده گرامی - این حکم الله و رسول الله ص در رابطه با مسأله اکثریت و توده عظیم مردم است[[81]](#footnote-81) و این حکم نه باعث شادی آنان می‌شود و به آنان نفعی می‌رساند، بلکه پیامدی تلخ و ناگوار برای آنان بدنبال خواهد داشت. بحقیقت حکم خداوند- تبارک وتعالی -و رسول اونشان جهل وانکار وگمراهی، اسراف، تبعیّت از ظنّ وگمان وهوی وهوس، رویگردانی از حق و حقیقت را بر گردن آنان آویزان کرده است. گوارای وجود البوطی و امثال البوطی باد، کسانیکه به جای رسیدن به حق و حقیقت کثرت و زیادی افتخار می‌کنند، تسکین ودلداری است برای ما، دعوتگران سنّت و اتباع سلف صالح است و تسکین و تسلّی است بخاطر تعریف و توصیفاتی که خداوند - تبارک وتعالی- به لحاظ شکر، علم و ایمان و هدایت و تبعیّت از حق از ما کرده است، امیدواریم که از زمره کسانی که متصّف به این صفات بوده و بدست آورندة آن‌ها هستند، باشیم. مطمئن هستیم که دکتر البوطی یقین پیدا کرده به اینکه تمام استدلال‌ها و حجّت‌های ضعیفی که به آن‌ها استناد کرده و تمامی مطالبی را که در این رابطه اظهار داشته است، توانایی مقابله در برابر یک حجّت یا دلیل حقّ، قوی و محکم را ندارد و احساس کرده است که با این دلایل خود خوانندگان را در وهم و شک و تردید و دو دلی قرار می‌دهدلذا برای جبران این نقض و ناتوانی و ضعف و دفاع نهایی، اعتراض آخر خود را بدین شکل مطرح می‌کند، که از قرنها قبل مردمان زیادی مانند ما مقلّد بوده مگر تعداداندکی که اصلا˝ قابل توجه و اهمّیت نبوده اندو گمان کرده که این استدلال نزد عقلاء و دانشمندان ارزش و اعتبار دارد، ولی تیرش به هدف نخوردوظّن و گمان او بی‌نتیجه ماند و موفق نشد، لذا این نوع منطق و دلیل جز نزد افراد آشوب گر، کسانی که مقیاس و معیارحق و باطل به نزد آنان، زیادی و کمی است، هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد. دکتر البوطی می‌خواهد با تمام امکاناتی که در دست دارد، عواطف و احساسات ساده و بی‌غل و غش مردم را مورد هدف قرار دهد ولی این کار او بد را بدتر کردن، به آتش دامن زدن است، همانطور که ضرب المثلی عربی به این مورد اشاره کرده که: تمام چیزهایی را از زرنگی، معرفت، ادبیات، بیان، فصاحت، تهدید وارعاب گرفته تا هرچیزی که به کمک و یاری خواسته بود، نتوانستند، به او مساعدت و کمک کنند، زیرا تمامی این‌ها ضعف و ناتوانی دلیل ومنطقی را که البوطی به آن تکیه کرده ودلخوش کرده است، نمی‌تواند پیش چشم عقلاء و طالبان علم، مخفی و پنهان کند و باطل هیچگاه نمی‌تواند نیرو و قوّتی پیداکند، زیرا حق همیشه قوی‌تر از باطل است. چرا که حق، شریعت و قانون الله - تبارک و تعالی - و دین اوست، الله (تعالی) از همه چیز بزرگ‌تر و قوی‌تر و قدرتمندتر است اگرچه این افراد دوست نداشته باشند بهمین خاطر از البوطی و امثال او نمی‌ترسیم هر چند طرفداران و کسان خود را از سواره و پیاده، بسیج کند و توده مردم را علیه ما برانگیزدو آنان را گمراه سازند، همین قدر کافی است که حق با ما است و باطل ضعیف با آنان، اگر چه بسیاری از مردم طرفدار آنان هستند ولی پروردگار مردم (الله) با ما است، خدا برای ما کافی است واو بهترین یاری دهنده است.

فصل سوم:  
دلیل دعوت ما برای بازگشت به سوی سنّت چیست؟

به حقیقت دکتر البوطی همان کسی که ادعا می‌کند مشکلات بزرگ را علاج کرده و راه‌های نجات از این مشکلات و خارج شدن از آن‌ها را برای مردم طرح ریزی می‌کند، ادّعا می‌کند که دعوت ما برای دعوتگران (سنت) به بازگشت به سوی کتاب و سنّت و کنار گذاشتن و ترک کردن تعصب مذهبی، عمل کردن به حق، از هر کدام از مذاهب اربعه که باشد، و تلاش و کوشش در جهت تقریب مذاهب با استفاده از دلایل و حجّت‌های قوی و برگرفته از آن‌ها، ادعا می‌کند که این نوع روش دعوت، در بر گیرنده چیزی که آن را ثابت کند، نیست بلکه یک نوع طوفان به پا کردن یا قشقرق به پا کردن است، زیرا او معتّقد است (آنگونه که در صفحه آمده از کتاب (المذهبیه) 26 است) که مردم دو دسته اندیا از زمره کسانی هستند که قدرت درک و فهم کتاب و سنّت و قیاس بر آن دو را بدون واسطه مفتی یا امام دارند، یا جزء عامه مردم هستند، کسانیکه توانایی اجتهاد یا استنباط و یا دقت در ادّله‌های شرعی را ندارند، کسانی هستند که باید تقلید کنند. سپس در صفحه 42 می‌گوید: امروز جز علمای و مقلّد که ملتزم به مذهب مشخصی هستند، نمی‌توان کسی را یافت که خود قدرت اجتهاد داشته باشد، بحقیقت کسی که در بین آنان مفتی نامیده می‌شود، این اسم بصورت تشبیه و مجاز است، بنابراین در حال حاضر مردم فقط باید از مجتهدین سابق فتوی بگیرند، مقدم بر تمامی آنان، امامان اربعه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی رحمهم الله) می‌باشد، لذا در نزد او (البوطی) اشکالی در رابطه با این که اگر هر کسی مذهبی از یکی از مذاهب اربعه را به عنوان مذهب خود انتخاب کرد و خود را ملتزم و مقیّد به آن بکند، وجود ندارد ولزومی به این داد و فریاد و سر و صدا وشلوغی که ما آن را ایجاد کرده‌ایم، وجود ندارد و هیچ احتیاجی به چنین بحثی که هم خود و هم دیگران را به آن مشغول کرده‌ایم.

- البوطی از موضوع فرار می‌کند به مردم پناه می‌برد:

در حقیقت دکتر البوطی در تمامی مقاله خود از موضوع اصلی که انتخاب کرده و بر آن اصرار دایم، وآنرا درمقاله المعصومی - رحمة الله - مطرح کرده‌ایم، فرار می‌کند و برای دفع تیرهای اعتراض و جواب خودرا در پناه مردم می‌اندازد، لذا محور اصلی بحث او در رابطه با اثبات جائز بودن تقلید برای کسی است که قدرت درک و فهم کتاب و سنّت و استعداد و توانایی استنباط و استخراج احکامی شرعی رااز طریق ادله‌های ندارد، مسلّم است که هیچ گونه اختلافی بین ما واو در رابطه با این موضوع وجود ندارد او اگر به خاطرتعصّب و غرض ورزی جبهه گیری و هوس، که به وجود اقوال و گفته‌های زیادی که در مقاله معصومی آمده و او نه تنها تقلید را جائز دانسته، بلکه حتی آن را واجب هم می‌داند، البته اگر قدرت و درک و فهم معانی کتاب و سنّت و استنباط از آن را نداشته باشد.آن چیزی دیگری است ولی اواز گفتن موضوع اصلی خودداری کرده تا آنچه را دلنشین و خوش آیند است بگوید و بنویسد در مورد ما آنچه را که نگفته‌ایم از حرام بودن تقلید، به ما نسبت دهد، به همین خاطر هم خوانندگان را اذیّت کرده و اعصاب خود را ناراحت کرده و صفحه‌های مقاله را سیاه کرده مال و تلاش خود رادر این راه از دست داده، برای گفتن و نوشتن چیزی که بدیهی و واضح است.اما در مورد موضوع اصلی، اصلاً کوچک‌ترین اشاره ای به آن نکرده است. براستی موضوع دعوت ما درباره اجتهاد و تقلید، در درجه اول مخصوص کسانی است که در حال حاضر به عنوان علماء دین و بزرگان دینی بحساب می‌آیند، کسانی که مانع فتوی دادن برای مردم در امور دینشان و همچنین مانع تعلیم و یا دادن دستورات پروردگار و مانع از یادگیری در مسائل دینی شان هستند. مقدم بر تمامی این افراد، دکتر البوطی است، کسی که از بحث وگفتگو فرار می‌کند و خود را در پناه مقلدان عاجز و ناتوان پنهان کرده، می خواهد اینگونه از آنان دفاع کند و و در رابطه با اثبات جائز بودن تقلید برای آنان، بسیار بحث و گفتگو می‌کند. متقابلاً ما هم به او می‌گوئیم:جناب دکتر ! شما بحث درباره عوام مقلدان ناتوان از درک و فهم را کنار بگذارید، بیایید تا در مورد شما و امثال شما بحث کنیم، کسی یا کسانی که ادعای علم و آگاهی کرده و مشغول تالیف و تدریس و نصیحت کردن مردم هستند (و می‌خواهند که مشکلات بزرگ را معالجه کرده و راه چاره و نجات از آن‌ها را برای مردم طرح ریزی کنند) آیا شمامقلدی هستید که نمی‌تواندبحث وگفتگو کند؟از دادن رای ونظردر رابطه با ادلّه‌های شرعی ناتوان هستید یا می‌توانید این کارها را انجام دهید؟ اگر بگوئید: که من مقلدی ناتوان از بحث و گفتگو و رای و نظر هستم، می گوئیم:تأسف بر این چند سالی که مشغول تدریس و درس خواندن و تحصیل و سفر و مطالعه بودی و تأسف بر تمامی مدارکی که کسب کردی و تأسف بر مکان و مرکزی که تو در آنجامشغول هستی، که همان دانشکده شریعت است، از همه مهم‌تر تأسف برای مسلمانانیکه استاد استاد شان عامی و مقلّد، بی‌سواد و عاجز از بحث و نظر است. سپس از شما سوال می‌کنیم: اگر مقلد هستید، چطور به خود اجازه می‌دهی که از علماء و محققین بزرگ مانند ابن تیمیّه، ابن القیم، شوکانی، صنعانی، و سید سابق که از آنان انتقاد و عیب جویی کنی در حالی که خود جاهل هستی و هیچ علم و آگاهی و قدرت درک و فهم را درباره هیچ چیزی نداری و این کار در طاقت و توانایی تو نیست؟ چطور در مقابل این علماء بزرگ که در مقابل دریای عظیم آنان نقطه‌ای هم نیستی و حتی گامی در طریق و راه و روش آنان که اجتهاد است، بر نداشته‌ای، زبان دراز می‌کنی؟ آیا برای تو بهتر نیست که خود را کنترل کنی و مؤدب باشی، حد و حدود خود را بشناسی و از آن تجاوز نکنی و در همان حدّ اظهار نظر کنی جلوی سر پیچی نفس خود را بگیری و آن را بوسیله آداب اسلامی، تربیت کنی؟ خداوند رحم می‌کندبه کسی که حدّ و حدود خود را می‌شناسد و از آن تجاوز نمی‌کند. اما اگر بگویی: که تو عالم و مجتهد هستی و کتاب‌های زیادی می‌نویسم و مشکلات را حل می‌کنم، اگر چنین بگویی -اگرچه خیال نمی‌کنیم چنین بگویی - به تو می‌گوییم: چطور دعوت ما را انکار می‌کنی در حالیکه تومجتهد اهل بحث و تحقیق هستی؟ و تنها چیزی که از شما می‌خواهیم این است که به کتاب و سنّت بازگردید و این گفته را تائید کرده و آن را عملاً انجام دهی؟ سپس می‌گوئیم: مسائلی که می‌بینی دلیل مذهب تو به نسبت آن‌ها ضعیف است و با آن‌ها مخالفت کرده‌ای چیست؟و قول ارجع نزد تو چیست؟ آیا راضی هستی که اهل مذهب تو همین طور به تقلید از اجتهادات اشتباه ادامه دهند؟ آیا غیرت اسلامی تو به تو اجازه نمی‌دهد که آنان را نصیحت کنی و حقیقت را برایشان توضیح دهی تا طبق این فرموده رسول اکرمص رفتارکرده باشی «الدین النصیحة»[[82]](#footnote-82) [دین یعنی همدیگر را نصیحت کردن است.] واینجا بر خلاف میل شما با هم یکی می‌شویم، ودر این حالت دعوت ما یکی بوده و منهج و راه روش ما یکی خواهد بود، اگر چه ما فکر می‌کنیم که تو نمی‌توانی در این مسیرحرکت کنی، زیرا یکی از شرایط این روش آن است که باید عالم و آگاه به سنّت باشی و احادیث صحیح و غیر صحیح را بدانی، و تو از همه مردم نسبت به این مسأله جاهل تر و ناآگاه تر هستی، البته با توجه به احادیث ضعیفی که در مؤلفات و کتاب‌های خود وارد کرده‌ای مانند، فقه السیره ضوابط المصله، و کبری الیقینات وغیره.... مطمئن هستیم که تو از الجوینی نسبت به حدیث آگاه تر نیستی، همان کسی که تلاش کرده تا از تقلید مذهب خود را نجات داده و خارج سازد، و از تعصب مذهبی خلاص شود، ولی متأسفانه در گیر احادیث ضعیف شده است، به همین دلیل امام البیهقی جهت نصیحت کردن به اوسفارش کرد که از اینکاردست بر دارد، زیرا او معرفت و آگاهی و قدرت تشخیص احادیث صحیح و غیر صحیح را ندارد.

- البوطی صلاحیت اجتهاد را ندارد:

می خواهیم بگوئیم که به خاطر این مسائل تو شایستگی اجتهاد را نداری، بر تو واجب است که اولا˝ تقلید کنی سپس تبعیّت، البته اگر توائایی تشخیص دلیل راجح از مرجوع را داشته باشی، اگر چه می‌دانیم که تو معتقد به مرتبه إتباع نیستی، پس چاره‌ای نیست جز این که باید مقلد یا جاهل باشی. با توجه به مسائل فوق برای خواننده گرامی ثابت می‌شود که ما کسانی را برای اجتهاد دعوت می‌کنیم که شایستگی اینکار را داشته باشند و توانایی بدست آوردن امکانات و ادوات آن را داشته باشد، پس بنابراین ما دکتر البوطی را شایسته این کار نمی‌دانیم و ما در این مورد با او موافق هستیم که تقلید بر او واجب است، اجتهاد افراد مخصوص خود را می‌طلبد.

- دعوت سلفیه در سرزمین شام چگونه بوجود آمد؟:

ما جماعت سلفی - حقیقتاً هم باید گفت که –سلفی هستیم هیچگاه کارخلاف شرعی انجام نداده‌ایم، سرگذشت ما چنین است که در میان ما مرد عالمی پیدا شد، که با عنایت به توفیق الله - جل جلاله - و با استفاده از تلاش و کوشش و رنج و زحمت و صبر و استقامت و پایداری خود برای فهم معانی ادلّه‌های شرعی و احکامات شرعی وتخصص و مهارت در احادیث و علوم آن و فقه و اصول آن و توانایی ترجیح بین اقوال و دلایل مختلف، دید که بعضی از اجتهادات صحیح هستند و بعضی دیگر اشتباه، لذا مردم را به سوی اجتهاداتی که مطمئن بود، حق هستند و درست، دعوت کرد و از آن‌هایی که خطا و باطل بودندبرحذرداشت، زیرا همانطور که در حدیث صحیح وارد شده دین یکدیگررا نصیحت کردن است، درنتیجه گروهی ازمومنان به دعوت اوجواب داده واز روش اوتبعیّت کردندو به گفته‌های او عمل کردند و آنان نیز دیگران را به این راه دعوت می‌کردند و آنان را به احادیث صحیح و غیر صحیح راهنمایی و ارشاد می‌کردند، بخاطر این کار از طرف(متعصبان مذهبی کور) دچار اذیّت و آزار شدنداز طرف قومشان با انکار و گمراه سازی دیگران و سبّ و شتم واستهزاء روبرو شدند، ولی بر این اذیّت و آزار‌ها صبر و تحمل کرده و بر دعوت خویش ثابت قدم ماندند. بسیاری از علماء منصف به فضیلت و برتری این دعوتگر شهادت داده‌اند، همچنین حقیقت این دعوت را شناخته و حقیقت اختلاف بین این دعوت و دشمنان آن را درک کرده‌اند، لذا بدون هیچ ترس و واهمه ای سخن حق بر زبان رانده‌اند، بخاطر رضایت الله، شهادت صادقانه داده‌اند، و بد گوئی، ناسزا ودشنام جاهلان، آشوب و بلوای دشمنان حمله ورو خونخوار و کینه توز هیچ ترسی در دل آنان ایجاد نکرده است و از پیشگامان این علماء منصف و عادل، استاد فاضل، احمد مظهر العظمة، رئیس مجمع تمدن اسلامی و مدیر و سر پرست روزنامه الغراء است، هم اکنون فرصت را به ایشان داده تا برای خوانندگان عزیز سرگذشت ظهور دعوت سلفی را در سرزمین شام، وهمچنین دلیل زیادی این همه سر و صدا، غوغا و آشوب، کینه و دشمنی که دشمنان این دعوت، ایجاد می‌کنند، بیان کند. استاد احمد در مقاله خود در دفاع از استاد ما شیخ محمد ناصرالدین آلبانی در مقابله شیخ عبدالله جشی می‌گوید:دمشق محدث بزرگ خود بنام شیخ بدرالدین حسنی را دریافت، لذا زمانی که خداوند او را به جانب خود برگرداند، آن دیار از امام یامجتهدی که چشمها در رابطه با علوم حدیث بدو نظاره گرشوند، خالی ماند، که ناگهان جوانی مبارز و با تجربه و پخته (که براساس علم وتقوا نشأت گرفته بود و اسم و سمتی در او مطابقت داشت، او استاد محمد ناصرالدین آلبانی است) در میان جوانان معروف شد به اینکه او دائما در خدمت حدیث و علوم حدیث است لذا جوانان بر او تجمع کرده و در بین آنان مشهور شد و توانایی فصاحت در زبان عربی خواندن حدیث ومباحثه و منافشه در رابطه با حدیث را داشت، همین امر باعث شد که افراد.

نخبه زیادی را تحت تاثیر قرار دهد به طوری که از او علم یاد بگیرند و افتخار شاگردی او را داشته باشند از آن جهت که حدیث بعد از کتاب (قرآن) الله - تبارک و تعالی - دومین مصدر برای فقه اسلامی است و حدیثی که نزد اهل حدیث صحیح بود به عنوان مذهب برای اهل فقه اعتبار و ارزش داشت به همین منظور بعضی از شاگردان شیخ ناصر به ترک کردن بعضی از احکام مذهب که مخالف با حدیث صحیح بودند مشهور شدند، بعضی از آنان بر اثر این کار باعث ایجاد آشوب و بلوا و سر و صدا و غوغا شدند، به همین خاطر علیه استاد انواع و اقسام توطئه چیدند.[[83]](#footnote-83)

- مثال‌هایی زنده از اختلاف بین دعوتگران سنّت و دشمنان آنان:

مطالب مذکور در بالا سبب اصلی اختلاف بین سلفی‌ها و مقلدین متعصب از مذاهب مختلف است، بد نیست در رابطه با این موضوع مثال‌هایی زنده بزنیم و شکل‌های واقعی این اختلافات را در موقعیّتی که ما در آن به سر می‌بریم ذکر کنیم، تا هر خواننده‌ای، درست را از اشتباه و حق را از باطل تشخیص دهد و دنباله رو و آشوب و غوغا و اغتشاشات آشوبگران و تبلیغات سوء کینه توزان نباشد.

- اختلاف بین سلفی و مقلّد مذهب مالکی:

یکی از دعوتگران سنّت با یکی از علمایان (مجازاً به اسم دکتر) از مقلدان مذهب امام مالک برخورد کرده و با هم روبرو می‌شوند، او را در حالی می‌بیند که نماز می‌خواندولی دو دستش را در حال قیام رها کرده است سلفی از او سوال می‌کند چرا در نماز دستانت را رها کردی؟ مقلد جواب می‌دهد: من از مذهب مالکی تقلید میکنم و به اسبال (دست انداختن یا رها کردن) فتوا داده است سلفی به او می‌گوید:ولی آنچه که ازامام مذهب تو روایت شده آن است که او - رحمة الله - دست راستش را بر روی دست چپش در نماز قرار می‌داد، این گفته در کتاب او بنام الموطا ذکر شده است. مقلد می‌گوید: ولی علماء متأخر از مالکی‌ها بر خلاف این را می‌گویند سلفی به او می‌گوید: آیا رای و نظر متأخرین مالکی مذهب از حدیث رسول الله ص و از رأی و نظرخود امام مالک - رحمة الله – صحیح تر و ارجع تر است؟ مقلد می‌گوید: چه بسا آنان یعنی علماء و متأخرین بر چیزی اطلاع داشته باشند که من اطلاع ندارم. سلفی به او می‌گوید: آن چیزی که آنان بر او اطلاع داشته‌اند چه چیزی است که آن را بر حدیث رسول الله ص و قول خود امام مالک برتری داده‌اند؟ مقلد می‌گوید: نمی‌دانم، سلفی به او می‌گوید: آیا تو حدیث صحیح رسول اکرم ص که تو او را میشناسی علاوه بر او عمل ائمه مجتهدین را ترک میکنی به خاطر چیزی که تو گمان میکنی که علماء متأخر بر آن اطلاع داشته‌اند ولی تو نمی‌دانی که آیا آن حدیث است یا قول است؟اگر هم حدیث باشد تو چطور نمی‌دانی که آن حدیث صحیح است یا غیر صحیح و اگر هم صحیح باشد تو چطور می‌دانی که هدف از آن حدیث چیست آیا حدیث قبل از خود را نسخ می‌کند یا نه؟. آیا این کار مسلمانانی است که از رسول اللهصتبعیّت می‌کند، همان کسی که الله- تبارک و تعالی- روش و طریقه او را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من (مردمان را) باآگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم» (چنین باشند)....] مقلد ساکت می‌ماند، ولی باز بر تقلید خود ادامه می‌دهد، حالا اگر به این کار اکتفا کند و مردم را علیه تو تحریک نکند و آشوب بپا نکندو جاهلان را براذیّت و آزار سلفی‌ها تحریک نکند.

- اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب حنفی:

یکی از سلفی‌ها به یک نفر عامی یا عالمی (مجازاً) مقلد مذهب ابوحنیفه می‌گوید:چراهنگام رفتن برای رکوع و قیام از رکوع دستان خود را بالا نمی‌بری؟ آن شخص عامی یا عالم مقلد می‌گوید:چون مذهب من اینگونه معتقد نیست، سلفی به او می‌گوید:ولی احادیث صحیح زیادی در رابطه با این موضوع که پیامبر هنگام رفتن برای رکوع و هنگام بلند شدن از آن، دستانش را بالا می‌برد، وجود دارد و حدوداً 15نفر از صحابه که خلفاء راشدین جزء آنان هستند، آن‌ها را روایت کرده‌اند. پس در مورد آن‌ها چکار می‌کنی؟ مقلد می‌گوید: شاید امام من این حدیث یا احادیث را هم دیده ولی بخاطر علت یا علت‌هایی آن‌ها را ترک کرده است من نیز آن را ترک می‌کنم، سلفی می‌گوئید:و این چه علتی است که امام این حدیث را به بخاطر آن ترک کرده است مقلد در جواب می‌گوید: نمی‌دانم. سلفی باز به او می‌گوید: ولی من می‌دانم که امام ابوحنیفه این احادیث را بخاطر چه چیزی ترک کرده است و این همان چیزی است که ابن الهمام دربرخوردی که میان سفیان ثوری وامام ابوحنیفه روی داد، ذکر کرده است، سفیان از امام ابوحنیفه پرسید: چرا هنگام رفتن برای رکوع و بلند شدن از آن دستانت را بلند نمی‌کنی؟ امام ابوحنیفه فرمود: زیرا در این رابطه حدیث صحیحی از رسول اکرمص ندیده ام سپس حدیثی را از ابن مسعود با سند برای من ذکر کرد، که ابن مسعود گفته است: «أَلاَ أُصَلِّی بِکُمْ صَلاَةَ رَسُولِ اللهِ فَرَفَعَ یَدَیْهِ لِتَکْبِیْرَةِ الإحْرَامِ ثُمَّ لَمْ یَعُدْ». آیا نماز رسول اللهصرا به شما یاد بدهم (چگونگی آن را برای شما توضیح بدهم)ابن مسعود بعدازاینکه شروع کرد هنگام تکبیرة الاحرام (الله اکبر شروع نماز) دستانش را بلند کرد و دیگر اینکاررا انجام نداده سلفی به مقلد می‌گوید: ظاهراً احادیث صحیحی که بلند کردن دستان را در هنگام انتقال از حالتی به حالت دیگر اثبات می‌کنند، به امام ابوحنیفه نرسیده یعنی بر آن‌ها اطلاع نداشته، تا حجت و دلیلی برای او باشند و به این احادیث عمل نکرده است فقط حدیث ابن مسعود به او رسیده و به آن عمل کرده است، بنابراین او دراین رابطه معذور و مأجوراست، اما شما که از این احادیث صحیح اطلاع پیدا کرده‌اید، آیا جائز است که عمل به آن‌ها را ترک کنید؟ دلیل شما چیست؟ مقلد می‌گوید:ما هم از حدیث ابن مسعود تبعیت می‌کنیم. سلفی به او می‌گوید: اما یکی از قواعد علمی اصولی ثابت شده شما این است، که چیزی که ثابت شده بر چیزی که ثابت نشده مقدم تر است و ابن مسعود فعل یا کار رسول الله ص را دیده و ذکر می‌کند و اما در مورد احادیث صحیحی که این موضوع را ثابت می‌کند، دسته‌ای از صحابه هستند که همگی تاکید دارند بر اینکه رسول اللهصدستانش را بلند می‌کرد. پس چرا کسی را که بلند کردن دستان را ثابت می‌کند و بر کسی که آن را نفی می‌کند، مقدم نمیکنی در حالیکه اثبات کنند گان پانزده نفر بوده، ولی تعداد نفی کنند گان یک نفر هست؟در نهایت مقلد ساکت می‌شود ولی همچنان برعناد وسر پیچی خودادامه می‌دهد.

- اختلاف بین سلفی و مقلد شافعی مذهب:

یکی از سلفی‌ها با یک نفر به ظاهر عالم مقلد مذهب شافعی وارد بحث و گفتگو می‌شود و به او می‌گوید: نظر تو دررابطه با خواندن سوره ای که در آن سجده تلاوت وجود دارد برای نماز گزار در حین خواندن نماز چیست؟ مقلد می‌گوید:هر گاه عمداً قصد خواندن آن سوره را داشته باشد، خوب نیست. سلفی به او می‌گوید:حقیقت را بیان کن، آیا فقط می‌گویید خوب نیست یا جائز نیست؟مقلد دچار آشفتگی و پریشانی، گیجی می‌شود و می‌گوید: آنچه که صحیح است به نزد ما این است که، خواندن سوره ای که در آن سجده تلاوت وجود دارد بر نماز گزار، اگر به قصد سجده باشد جائز نیست. سلفی می‌گوید: نظر شما در رابطه با خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه چیست؟ مقلد جواب می‌دهد: اشکالی ندارد، حتی مستحب است، چون پیامبر ص این کار را زیاد انجام داده است. سلفی می‌گوید: اگر مصلّی یا نماز گزار عمداً قصد خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه بخاطر سجده آن بکند، نظر شما در مورد نماز او چیست؟ مقلد به جوش آمده و جواب می‌دهد: فکر می‌کنم اشکالی نداشته باشد، سلفی می‌گوید، چه فرقی بین خواندن سوره ای غیر از سوره سجده به خاطر سجده موجود درآن، در نمازی غیر از نماز روز جمعه است؟مقلد در جواب می‌گوید: خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه از جانب پیامبرص ثابت شده است، به همین خاطر می‌گوییم مستحب است، اما در غیر این حالت جائز نیست. سلفی می‌گوید: ولی ثابت شده است که پیامبرص سوره ای را که در آن سجده هست، در غیر صبح روز جمعه نیز خوانده است. در همان جا سلفی کتاب صحیح مسلم (2/89)

را باز می‌کند، حدیث ابورافع را روایت می‌کند که گفته است:من همراه با ابی هریرة نماز عشاء را می‌خواندم سپس در نماز خواند[[84]](#footnote-84): ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١﴾ [الإنشقاق: 1]. و در آن سجده برد، به او گفتم: این چه بود؟ ابی هریرة گفت: پشت سر ابوالقاسم حضرت محمد ص سجده برده‌ام (در هنگام خواندن این سوره در نماز) لذا تا زمانی که می‌میرم، در هنگام خواندن این سوره در نماز سجده خواهم برد. سلفی می‌گوید: در مورد این حدیث چه می‌گویی؟ مقلد می‌گوید: شاید هدف از خواندن این سوره سجده موجود در آن نبوده است. سلفی می‌گوید:آیا جز این است که این سوره کامل است و سجده جزء آن است و قابل تفکیک نیست؟ مقلد می‌گوید: بله، ولی با وجود این باز می‌گوید: نمی‌دانم، مذهب من به این موضوع آگاه تر و عالم تر است. با گذشت زمان جمهور مقلدان به خاطر تعصب مذهبی از عمل کردن به حدیث صحیح خودداری کرده‌اند، فقط به خاطر تعصّب مذهبی با وجود این که می‌دانندکه امامان دیگری طبق این احادیث صحیح عمل کرده و هیچ چیز جز رأی ونظر با آن‌ها مخالفت ندارد.

- اختلاف بین سلفی و مقلد حنبلی مذهب:

این دفعه سلفی با یک نفر به ظاهر عالم مجازمقلد مذهب حنبلی وارد بحث وگفتگو می‌شود و از او سوال می‌کند:چطور نجاست را از روی بدن و لباس بر می‌داری؟(یعنی نجاست روی بدن و لباس را چگونه تمیز می‌کنی؟) مقلد جواب می‌دهد: در مذهب ما هفت مرتبه باید آن را شست. سلفی می‌گوید: دلیل شما بر این کار چیست؟مقلد جواب می‌دهد: دلیل من همان است که از این عمر روایت شده که او گفته: به ما دستور داده شده که نجاست را هفت مرتبه بشوییم و مطمئنا˝ گفته این عمر، حکم اجرائی دارد. سلفی به او می‌گوید: ولی این حدیث در بین کتاب‌های احادیث هیچ اصل و اساسی ندارد. مقلد می‌گوید:ولی در کتاب معنی ابن قدّامه موجود است. سلفی در جواب می‌گوید: ولی در این کتاب آن را بدون سند ذکر کرده است و هیچ یک از کتاب‌های حدیث آن را تقویت نمی‌کند پس هیچ گونه حجت و دلیلی برای صدق و صحت این حدیث وجود ندارد. مقلد می‌گوید: احتمالا ً دلیل صحیح دیگری داشته باشد. سلفی می‌گوید: آن دلیل چیست؟ مقلد جواب می‌دهد: نمی‌دانم. سلفی می‌گوید:از امام مذهب تو یعنی امام احمد حنبل روایت شده که او شستن نجاست راسه مرتبه واجب می‌داند، زیرا رسول اکرم ص دستور داده است به کسی که از خواب بیدار می‌شود حتماً باید سه مرتبه دستانش را بشوید زیرا نمی‌داند در خواب دستش به کجا برخورد کرده و لمس کرده است، چرا به این موضوع اشاره نمی‌کنی؟ مقلد جواب می‌دهد که در کتاب

[دلیل الطالب الشیخ مرعی، بن یوسف المقدسی و شرحه المنار السبیل (1/50) [او هفت مرتبه شستن را به شرط گرفته است، ما هم به همین دلیل می‌گوئیم که هفت مرتبه شستن واجب است. سلفی می‌گوید: به تو گفتم که دلیل، مخالف با خودش است و همچنین از خود امام احمد برخلاف این روایت شده است. مقلد می‌گوید: چه بسا متاخران مذهب بر دلیلی آگاهی داشته‌اند که با دلایل علمای گذشته مخالفت داشته است سلفی می‌گوید: آیا تو حدیث صحیح و قول امام خود واقوال بسیاری از امامان را به خاطر گفته بعضی از علما و متاًخر در مذهب خود ترک می‌کنی؟ مقلّد می‌گوید: من برطبق مذهب خود رفتار می‌کنم و داشتن یا نداشتن دلیل آن هیچ ضرری به من نمی‌رساند، و اگر اشتباهی کرده باشند، مسئولیت با خود آنان است. سلفی می‌گوید: آیا تو قول و نظر مذهب خود را انتخاب کرده و به آن عمل می‌کنی هر چند مخالف، حدیث صحیح باشد؟ مقلّد جواب می‌دهد: مذهب من از من عالم‌تر و آگاهتر است، لذا بر تقلید از مذهب خود وعمل کردن بر نظرات آن اصرار می‌کند اگر چه با سنّت یا حدیث صحیح و درست مخالف باشد.

- ما بخاطراین همه مخالفت‌های زیاد با سنّت صحیح، با تعصب مذهبی دشمنی ومخالفت می‌کنیم:

نظر شما آقای دکتر البوطی (کسی که ادعا می‌کند مشکلات بزرگ را حل کرده و راهکارهای مناسبی برای حل آن‌ها و خارج شدن از این مشکلات در نظر دارد) در رابطه با مثال‌هایی که به شما عرضه کردیم، چیست؟ و این‌ها نمونه‌هایی از مسائل زیادی هستند که در هر فصل از ابواب فقه شامل طهارت، نماز، نکاح، طلاق، معاملات و حدود و غیره وجود دارند که مذاهب به شیوه‌های مختلف با نصوص صریح صحیح بدون هیچ حجت و دلیلی مخالفت کرده‌اند، با وجود این کسانی که ظاهراً در مجموعه این مذاهب به عنوان فرد عالم به حساب می‌آیند و بر این نصوص اطلاع دارند وضعف مذاهب خود را در مقابل این آیات و احادیث می‌دانند، همچنان از رای و نظر مذاهب خود تبعیت می‌کنند، این را چه می‌نامید؟ آیا این همان عین تعصب مذهبی مذموم شده نیست؟آیا بر هر مسلمانی واجب نیست که بر این وضعیت اطلاع پیدا کند و بداند و مسلمانان را نیز آگاه کند (چرا که دین همدیگر را نصیحت کردن است همانطور که رسول الله ص می‌فرماید) که این تعّصب را کنار بگذارند، و آنان را به عمل کردن به حدیث رسول الله ص تشویق و ترغیب کند، همان کسی که خداوند ما را از مخالفت کردن با دستورات آن بزرگوار شدیداً نهی کرده است و می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63]. «باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیر شان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی»

آیا واقعاً این وضعیت اشتباه بزرگ و خطر عظیمی برای مسلمانان نیست، آیا سزاوار نیست برای کسی که براین وضعیت آگاه است مسلمانان را هوشیار سازد و آنان را نصیحت کند تا از این وضعیت نجات پیدا کنند؟ آیا سزاوار نیست که در مورد مخالفت مسلمانان با کتاب و سنّت در بسیاری از مسائل فقهی و مذهبی که جز به خاطر تعصّب چیزی دیگری نیست، در این رابطه کسی که علم و آگاهی بر این موضوع دارد کتاب‌ها بنویسید و مسلمانان را از آن بر حذر دارد؟ یا می‌خواهی، کسی که در این رابطه آگاهی و اطلاع دارد سکوت کرده و چشم پوشی کند و بگوید: هیچ اشکالی در مخالفت با قرآن و سنّت وجود ندارد؟ مذهبیون اگر واقعاً خواهان تبعیت از ائمه مجتهدین مخصوصاً (ائمه اربعه) هستند باید نسبت به تبعیّت از کتاب و سنت رسول الله ص بیشترین تمایل را داشته باشند. ائمه مجتهدین در ارتباط با اجتهادات خود اگر چه اشتباه و خطا هم کرده باشند معذور بود و آنطور که معروف است طبق حدیث رسول الله ص، در هر حال صاحب اجر وپاداش خواهند بود، زیرا آنان نهایت سعی و تلاش خود را در رسیدن به حق صرف کردند لذا در بعضی از اجتهادات خود به حق رسیدند و در بعضی دیگر دچار خطا واشتباه شدند، در هر حال معذور ومأجور هستند، ولی مذهبیون مقلد متعصب، هرگاه بر چیزی از نصوص قرآن و سنّت واضح و صحیحی که قابل ردّ و انکار نیست و مخالف با مذهب آنان است، اطلاع پیدا کردند، در هیچ حال جایز نیست که آن را ترک کنند، و با نصوص قرآن و سنّت مخالفت کنند، مخصوصاً اگر امامی دیگر غیر از ائمه اربعه یا یکی از آنان به آن عمل کرده باشد؟ ولی متأسفانه اغلب چنین اتفاق می‌افتد. آیا قول مذهبی که هیچ دلیل قابل قبولی برای گفته خود ندارد. قوی‌تر و ارجح تر از سنّت صحیحی که یک امام یا بیشتر مجتهدین به آن اقرار کرده‌اند، است؟ و آیا جایز است که مسلمان قول مذهب خود را بر سنّت صحیح ترجیح دهد؟

- مذهبیون، مذهب را به عنوان اصل اساسی و کتاب و سنّت را به عنوان تبع آن قرارداده‌اند:

بعضی از مناقشات و مباحثات را که بین ما و بین بعضی از علماء روی داده بود، برای شما توضیح داده وموقف ودیدگاه آنان این چنین بود که شنیدی، نظر شما در این باره چیست؟ هدف ما معالجه و چاره جویی است همانطور که خلیفه شایسته و درستکار عمر پسر عبدالعزیز می‌گوید: شاب فیه الصغیر ومات علیه الکبیر یحسبونه دیناً وماهو عندالله بدین. بسیاری از نوجوانان و کودکان براین عقیده جوان شدند و بسیاری از مردان مسّن براین عقیده مردند، فکر می‌کردند که عین دین است در حالی نزد الله (تبارک و تعالی) دین نیست.براستی جوهر و ذات اسلام و حقیقت آن تبعیت از کتاب (قرآن) و سنّت است. و پیامبر ص فقط بخاطر آن آمده است، و تمامی علما ومخصوصا ائمه فقط به این امر کرده‌اند، پس آیا جایز است که عکس این کار انجام بگیرید یعنی جوهر و ذات و اساس دین در این راه تبدیل به تقلید از فلانی و فلانی و مخالفت با کتاب و سنّت شود؟ به حقیقت، واقعیت علمای مذاهب امروز متأسفانه – اینگونه است. آنان اقوال و گفته‌های مذاهب را اساس قرارداده و کتاب (قرآن) وسنّت را تابع آن قرارداده‌اند، اگر دیدند که آن دو (یعنی قرآن و حدیث) موافق مذهبشان است ، خوشحال شده و احساس تکبر و غرور می‌کنند، واگر دیدند که آن در مخالف با مذهبشان است، آشفته وپریشان شده و تعجب می‌کنند، و می‌گویند: این آیه و این حدیث برای مذهب ما مشکل و سختی ایجاد کرده‌اند. سپس می‌بینی که با انواع و اقسام حیله گری، فریب و تقلب بر این آیات و احادیث ایجاد کرده و با قوانین و قواعد اصولی که خودشان وضع کرده‌اند، مخالفت می‌کنند، آیات و احادیث را تأویل کرده و بدون هیچ دلیل وحجتی ادعا می‌کند که آن‌ها منسوخ هستند. تمامی این کار فقط بخاطر این است که گفته مذهب خود را نجات دهند و آن را رد نکنند و هیچ اشکالی ندارد که برای اینکار حدیث رسول الله ص را ردّ کنند و یا در آن طعن وارد کنند و خود می‌دانند که از ناحیه علم و انصاف اینگونه طعن وارد کردن کار صحیحی نیست، و بعضی وقت‌ها نظر امام مذهب با حدیث موافق است و با وجود این می‌بینی که علمای مذهب هم حدیث و هم قول امام مذهب را به خاطر قول و گفته علمای متأخر و یا بخاطر قول و گفته کسی که حتی شرح حال او را می‌دانند ترک می‌کنند همانطور که معصومی – رحمۀ الله – از مردمان حنفی مذهب سرزمین خود در ترکستان و بخاری ذکر می‌کند، که آنان بخاطر قول بعضی از علمای متأخر حنفی مذهب مانند کیدانی و مسعودیی که اشاره به انگشت اشاره در تشّهد نماز را از محرّمات بحساب آورده اند[[85]](#footnote-85)، لذا آنان نیز در تشهّد نماز به انگشت سبابه اشاره نمیکنند، در حالیکه این سنّت از طرف خود امام ابوحنفیه وتمامی شاگردان امام، و امام محمد پسر حسن در موطّا، خود صراحتاً به آن اشاره کرده است، الطحاوی در معانی آلاثار و ابن الهمام در فتح القدیر و غیره اینان نیز به این موضوع اشاره صریح داشته‌اند. و از طرف تمامی امامان و مجتهدین ثابت شده و می‌گویند که اشاره به انگشت سبّابه در تشّهد نماز سنّت است، اضافه بر اینکه این موضوع از جانب رسول اکرم ص و تمامی یاران آن بزرگوار ثابت شده است.

تعصّب مذهبی مخالف دین و علم است

آقای دکتر آیا این تعصب مذهبی، علم است؟ آیا این دین است؟ آیا این همان چیزی است که اسلام ما را به آن رهنمود کرده است وحضرت محمد ص را به خاطر آن فرستاده است؟ و آیا این همان چیزی است که رب العالمین را راضی و خشنود می‌کند؟ آیا سزاوار است که تو بخاطر اینکه ما این روش را انکار می‌کنیم وامت را سفارش می‌کنیم که آن را ترک کنند، به ما حمله ور شوی و بر اعتقاد در عمل ما اعتراض گرفته و بر آن هجوم کنی؟ آیا درست است که تو به چیزی که نه علم است و نه منطق و نه دین است، مردم را به سوی آن دعوت کنی؟ در حقیقت این همان منبع و روش مذهبی است که از آن دفاع میکنی، این تحفه مبارک شما باد، و این علم نیز بر شما مبارک باد. جناب دکتر آیا شما فکر می‌کنید اگر قول مذهبی را که می‌بینیم بر خلاف دلیل صحیح از کتاب و سنّت است واگر برادران مومن خود را به تبعیت از آنچه که می‌دانیم حق است. نصیحت کرده و رهنمود کنیم، و به آنچه که خداوند به انجام دادن آن‌ها با اهل علم پیمان بسته است، قیام کرده و اجرا کنیم هماتطور که سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: 187]. «و بیاد بیاور ای پیغمبرا آنگاه را که خداوند پیمان موکد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید». آیا مرتکب جرم و جنایت. کار بد، کار زشت و نا بهنجار شده‌ایم؟ مجدّد (از آقای دکتر سئوال می‌کنیم: خداوند تبارک و تعالی رسول خود و کتاب خود (قرآن) را به چه دلیل فرستاده است؟ آیا برای تبعّیت و اطاعت از آن دو نفرستاده است؟ آیا چنین است که حتماً هم اینطور است – آیا خداوند تبارک و تعالی – درک و فهم اوامر و نواهی خود را برای مردم بصورت رمز و راز اظهار می‌کند یا آن‌ها را طلسم کرده. اجازه فهم آن‌ها را به مردم نمی‌دهد؟ جواب چنین است: به حقیقت خداوند تبارک و تعالی برای اثبات حجّت بر مردم درک وفهم آنهارا آسان گردانیده است، همانطور که خداوند سبحانه و تعالی در بسیاری از آیات به این نکته اشاره کرده می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ [القمر: 40]. «و به تحقق ما قرآن را آسان ساخته‌ایم».

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ [محمد: 24]. [«آیا دربارة قرآن نمی‌اندیشید؟».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ﴾ [ابراهیم: 4]. [(ای محمد!) «ما هیچ پیغمبری رانفرستاده‌ایم مگر اینکه به زمان قوم خودش (متکلم بوده است) تا برای آنان احکام الهی را) روشن سازد (و حقایق را تبیین و تفهیم کند»

سپس از آقای دکتر سئوال می‌کنیم که در مورد گروه زیادی از مردم که متعلمین، فرهنگی و جزء کسانی هستند که طلاّب علوم شرعی بوده و در میان آنان کسانی هستند که نصف عمر خود یا بیشتر را در تحقیق و بررسی و فقه گذرانده است.هرگاه یکی از آنان بر یک آیه از آیات قرآن اطلاع پیدا کرد و یا حدیثی را خواند که هر دو با مذهب او مخالف هستند، شما چطور او را راهنمایی می‌کنید که موقف و دیدگاه او در مورد این آیه و حدیث چگونه باشد؟ آیا به او می‌گویی که تو آیه و حدیث را نفهمیده‌ای. در حالیکه می‌دانی که او از جزو کسانی است که خود آن را به طلاب علمی یاد داده و تدریس می‌کند و او کسی است که در زمینۀ زبان عربی و یا علوم شرعی به اتمام رسیده و اجازه داده شده یعنی مدرک آن دورا گرفته و اجازۀ تدریس را دارد. و به او می‌گویی تو فقط باید تقلید کنی؟ یا به او می‌گویی: به آیه و حدیث عمل کن و با مذهب خود مخالفت کن، زیرا مذهب تو اجتهاد بشری است لذا دچار اشتباه و خطا می‌شود وجه بسا فراموش می‌کند و حقیقت را گم می‌کند: و اما آیت وحدیث صحیح این دو از طرف الله تبارک وتعالی- نازل شده‌اند و او دچار- العیادالله – خطا و اشتباه وفراموشی نمی‌شود؟ واگر بگوید فقط مجتهدان می‌توانند کتاب الله و سنّت رسول او را بفهمند، به او می‌گوئیم: پس اگر فقط تعداد کمی که آنان هم مجتهد هستند، آن دو را می‌فهمند پس برای چه خداوند تبارک وتعالی آن را نازل کرده و مردم را به تبعیت آن دو دستور داده است؟ و این تعداد کم هم که فقهای مذاهب معتقدند که از بین رفته و وجود ندارند و از قرن – چهارم به بعد تا روز قیامت یک نفر از آنان باقی نمانده است و حتی خود شما عملاً اظهار می‌کنید که آنان محو و نابود شده‌اند واعلان جنگ و دشمنی با آنان را می‌کنی؟ به چه دلیل کتاب الله (قرآن) و کتاب‌های سنّت چاپ شده و تفسیر می‌شوند و مردم را به خواندن و تدریس کردن آن‌ها تشویق می‌کنید؟ یا اینکه فقط بخاطر برکت و تبرک به خواندن آن دو تشویق می‌کنید. نه بخاطر عمل کردن به آن دو؟

- یک نفر مسلمان روشنفکر و با فرهنگ اگر دید که مذهب او مخالف با کتاب و سنّت است، چه کار باید بکند؟:

فرض کنیم یک نفر مسلمان که در علوم شرعی و ادبی لیسانسیه گرفته و دارای اجازه نامه است، و مدت بیست سال از عمر خود را در مطالعۀ کتاب‌های اسلامی، صرف کرده است، و مقیّد و مقلد به مذهب حنفی بوده و قرآن را می‌خواند و با آیه برخورد پیدا کرده که می‌فرماید: ﴿أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ٢٨﴾ [ص: 28]. «آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران (فساد پیشگان در زمین) بشمار آوریم»؟ و یا اینکه پرهیز کاران را با بزهکاران برابر داریم؟...] و این حدیث را می‌خواند: «لایقتل مسلم بکافر[[86]](#footnote-86)» [مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود] و او در مذهب حنفی که مقلد آن است، خوانده است یا تدریس کرده که مسلمان در مقابل کافر کشته می‌شود، شما به او چه دستور می‌دهید که انجام دهد؟

آیا به او می‌گویید که از قرآن و حدیث رویگردانی کرده و اعراض می‌کند در حالیکه هر کس این دو را رد و انکار کند به حقیقت کافر است؟ قرآن و حدیثی که خداوند تبارک وتعالی – بندگان خود را از مخالفت این دو برحذر داشته به آنان امر کرده است که اگر در مورد مسأله‌ای دچار اختلاف شدند به آن دو مراجعه کنند، و این مراجعه را شرط ایمان قرار داشته است و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: 59]. «و اگر در چیزی اختلاف داشتید(و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضۀ به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگربه خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».یا معتقد هستی که باید به او دستور دهی که از کتاب و سنّت تبعیت کرد و با مذهب خود مخالفت کند؟ اگر بگوئی، که باید مذهب خود را ترک کند و از آیت و حدیث پیروی کند، در این حالت با دعوت ما موافقت کرده‌ای، جر وبحث و مشاجره و اختلاف و انکار دعوت ما از ناحیه شما باطل می‌شود- زیرا اساس دعوت ما و هدف از دعوت ما این است – و اگر بگویی: باید از مذهب خود پیروی کند و از آیت وحدیث باید رویگردانی کند به آن‌ها توجه نکند در این حالت در گمراهی آشکاری افتاده ای و چه بسا دچار ارتداد و کفر شده ای از این دو تا یکی را انتخاب کن و ما را نیز باخبر کن و ما منتظر جواب هستیم، امیدواریم که در این رابطه زیاد فکر کنی، نه آنگونه که در کتاب "اللامذهبيه" بدون تفکر واندیشه، و کورکورانه عمل کردی و نادانی و جهل خود را بر ملا کرده و نظرات و مثال‌های عجیب وغریب و خنده آوری، اظهار داشتی،

- نمونه دیگر:

از آقای دکتر سئوال دیگری می‌پرسیم و امیدواریم طبق عادت همیشگی خود ناراحت و عصبانی و خشمگین نشود، می‌گوئیم: فرض کنیم که خداوند تبارک وتعالی – برای یک بار هم که شده تورا هدایت کند و صحیح مسلم را باز کنی و (جلد 4 ص48 شرح امام نووی) و این حدیث را بخوانی، [عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ أَأَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَتَوَضَّأْ وَإِنْ شِئْتَ فَلاَ تَوَضَّأْ». قَالَ: أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ؟ قَالَ: «نَعَمْ فَتَوَضَّأْ مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ»....]. [از جابر پسر سمره س، روایت شده که مردی از رسول الله ص سئوال کرد: آیا بعد از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیرم؟ پیامبر ص فرمود اگر خواستی وضو بگیر واگر نه وضو لازم نیست دوباره آن مرد از پیامبر ص سئوال کرد که آیا بعد از خوردن گوشت شتر مجدّداً وضو بگیرم؟ پیامبر ص فرمود: بله بعد از خوردن گوشت شتر وضو بگیر....] و ما می‌دانیم مذهب تو شافعی است، و او معتقد به نقض وضو با خوردن گوشت شتر نیست در حالیکه این حدیث صراحتاً بیان می‌کند که همانا خوردن گوشت شتر با عث نقض یا باطل شدن وضو می‌شود. در این رابطه چه نظری داری؟ آیا چشم و گوش خود را در مورد این حدیث می‌بندی و انگار که آن را ندیده‌ای؟ به آن اهمیت نمی‌دهی و از آن میگذری، در حالیکه کلام پیامبرتوص است کسی که خداوند -تبارک وتعالی – به تو دستور داده است که در هنگام اختلاف برای حل آن به او رجوع کنی، و از مخالفت کردن با او و دستورات او نهی کرده است، نه بخاطر هیچ چیز... زیرا این حدیث از جهت صحت، حدیث صحیح است.و طعن در آن نیست، این حدیث صحیح مسلم است واز جهت دلیل برای نقض وضو واضح و روشن است جای هیچ گونه مجادله و جرّوبحثی نیست، و صراحتاً واجب بودن تجدید وضو را در مورد کسی که گوشت شتر را می‌خورد، میدهد. حتی امام نووی نیز نتوانسته آن را انکار کندبلکه صراحتاً و بدون چشم پوشی در شرح خود اعلان تجدید وضو کرده است.(4/49) و گفته است که این مذهب به لحاظ دلیل قوی‌تر و ارجح تر است... و تو از آن راحت صرف نظر کرده و می‌گذری فقط بخاطر اینکه برخلاف مذهب تو است؟ آیا کلام الله تبارک وتعالی و رسول اوص به نظر شما اصل است یا مذهب؟ هر چند که ما می‌دانیم که اگر امام مذهب تو خود بر این موضوع اطلاع پیدا می‌کرد و می‌دانست که حجّت به آن تمام می‌شود، نه او و نه امامان اربعه رحمهم الله یک لحظه در پذیرفتن آن شک و تردید به خود راه نمی‌دادند.

- از البوطی می‌خواهیم که جواب دهد:

از مدرس بزرگ در دانشکده شریعتی که اساتید دینی را فارغ التحصیل می‌کند سئوال می‌کنیم و دکتری را مخاطب قرار می‌دهیم که برترین مدارک را بردوش می‌کشد و از مؤلفی می‌پرسیم که ادعا حل مشکلات بزرگ را دارد، آیا سزاوار چنین کسی هست که بگوید: من توانایی فهم قرآن وحدیث را ندارم. من جاهل مقلدی هستم که در مورد ادله‌های شرعی هیچ گونه نظر و رای ندارم، و من جز تقلید از مذهب خود هیچ مسؤلّیتی ندارم، اگرچه با صدها آیات واحادیث مخالفت کنم؟ در هر حال، ما می‌خواهیم صراحتاً و بطور آشکار رای و نظر شما را در رابطه با این مسأله بشنویم: هرگاه مذهب و حدیث با هم تعارض و تناقض و اختلاف پیدا کردند، آیا بر طبق حدیث عمل میکنی و با مذهب مخالفت می‌کنی یا اینکه بر طبق رای و نظر مذهب عمل کرده و با حدیث مخالفت می‌کنی؟ ما منتظر جواب شما هستیم.

اهمیت خطر موضوع تعصب مذهبی

در حقیقت چیزی که ما می‌خواهیم آن را معالجه و حل و فصل کنیم – خواننده گرامی – چیز جزئی و کوچکی نیست همانطور که دکتر آن را مسأله‌ای کوچک و جزئی می‌پندارد- بلکه امری بزرگ و خطیر است – زیرا تعصب مذهبی سبب در افتادن بسیاری از مسلمانان به مخالفت با کتاب و سنّت شده است البته این هم به علت توجیه بدی که بسیاری از کسانی که در میان آنان به اسم علماء دینی خوانده می‌شوند، به وجود آورده‌اند. جناب آقای دکتر کسی که ادعای علاج و حل مشکلات بزرگ را داری، آیا مخالفت با کتاب وسنّت مسأله‌ای جزئی و کوچک بوده، ارزش ندارد و ارزش آن را ندارد که وقت خودمان را صرف بحث و گفتگو در مورد آن بکنیم؟آیا بر علمای هر مذهبی واجب نیست که مراجعه ای بر مذهب خود داشته باشند، و بدون تعصب و خواهش‌های درونی خود هر موضوعی را که تدریس و تعلیم می‌دهند به تنهایی مورد بحث و بررسی قرار دهند، و با انصاف و تقوی الله تبارک وتعالی – به دلایل اثبات هر موضوع و دلایل مخالف یا آن بنگرند، و از نظرات تمامی مجتهدین و تمامی علماء استفاده کرده و از هر قولی که مخالف با ادلة صحیح است، برگشت کنند، و اهل هر مذهبی، مذهب خودرا از مخالفت‌های زیاد با کتاب و سنّت صحیح و از اقوال شارّ و از احادیث ضعیف و موضوع و همچنین از فرضیّه و نظریه‌های بیهوده و بی‌معنی و از نیرنگهای حرام و به اصطلاح از کلاه شرعی پاک گردانند وسپس آن را به مردم تقدیم داشته و فقط آن‌ها را به مردم تعلیم دهند. ما یقین داریم به اینکه اگر تمامی علماء این کار را انجام دهند، بسیاری از اختلافات موجود در بین مذاهب از بین رفته و یک مذهب واحد بوجود می‌آید، مگر در مسائل خیلی کم که اختلاف درمورد آن‌ها به دلیل احتمال دلایل آن‌ها بر بیشتراز یک نتیجه، همچنان باقی خواهد ماند.

- رد و انکار یک اعتراض:

نگو: طی گذشت زمان علماء و محققانی بوده‌اند که مذاهب را پاک کرده و اقوال آن‌ها را به حقیقت رسانده‌اند و اقوال و احادیث ضعیف و موضع را ازآن دور کرده‌اند، مثلاً امام نووی بعضی از اقوال را بر خلاف مذهب خود که شافعی است، ارجحیت داده است. این را نمی‌توانی بگوئی زیرا ما می‌دانیم که بسیاری از علمای مذاهب و محققین در آن‌ها این کار را انجام نداده‌اند بلکه تمام توجه و سعی و تلاش آنان بر دفاع از مذاهب خود بوده است و آنان بر مبنای تعصبی که نسبت به مذاهب خود داشتند در ادله‌های شرعی بحث و تحقیق می‌کردند، همیشه در تلاش بودند که این تعصب را تقویت کنند اگر چه خود به آن قانع نبودند و روش علمی نیز آن را قبول ندارد. و حتی امام نووی هم که اندازه یک صدم کار او را انجام نداده‌اند.

خود او نیز این روش را انتخاب نکرده و رای و نظر مذهب خود را در هر مسأله‌ای که ضعف دلیل آن را مشاهده کرده، ترک نکرده است بلکه در مسائل بسیاری اندکی نظر و رأی مذهب خود را ترک کرده است و چه بسا دلیل این کار او نیز بخاطر ترس از رأی عمومی مذهبی بوده است، همان چیزی که با شلاق خود پشت هر عالمی که می‌خواهد از مذهب ارثی و معتاد خود خارج شده وخود را از زنجیر تعصب مذهبی خارج سازد، داغ کرده است.بحقیقت می‌توانی تفاوت واضح و فاحشی را بین آنچه که امام نووی در المجموع خود نوشته و آنچه را که در شرح صحیح مسلم نوشته است، آنجا که سعی کرده آزادانه و بصورت مجرد قضایا را مورد بحث و بررسی قرار دهد، احساس کنی. همین کافی است به عنوان دلیل بر تعصبی که درون تمامی علما و مردم را در قرنهای اخیر مداوم فرا گرفته است، و همین گفته ابوالحسن عبیدالله پسر الحسن الکرخی بزرگ مذهب حنیفه در عراق و استاد بزرگ آنان در قرن چهارم هجری همان کسی که المختصر و شرح جامع ضغیر و کبیر محمد بن الحسن را نوشت، او بزرگ فقها، در زمان خود بود، حتی او را به عنوان مجتهد در مسائل به حساب می‌آوردند. می‌گوید –و چقدر بد وناپسند گفته است – «هر آیه‌ای که مخالف با آنچه که اصحاب و یاران ما بر آن هستند، باشد، آن آیه یا مووّل است یا منسوخ. و هر حدیثی هم که چنین باشد آن هم یا مووّل است یا منسوخ[[87]](#footnote-87)» و نه تنها او بلکه بسیاری از علمای مذهبی متاخر نیز بگونه ای به زبان حال یا زبان قال اینگونه گفته‌اند، ولی نویسندگان کتاب الاجتهاد و المجتهدون در صفحه 82 این را رد کرده‌اند. جناب آقای دکتر آیا می‌دانید که بحقیقت بیماری تعصب در تمامی کتاب‌های وذهبی موجود بوده و پراست و تألیفات فقهای و متأخر مملو و پر از آراء و نظرات مخالف با کتاب و سنّت است همان کتاب‌ها وتألیفاتی که طلّاب علمی به عنوان علم می‌خوانند و مطالعه می‌کنند. یا معتقد هستی که نمی‌دانی؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت لا تدری فتلک مصیبة |  | وإن کنت تدری فالمصبیة أعظم |

اگر بگوئی که نمی‌دانی مصیبت است و اگر بگوئی که می‌دانی این دفعه مصیبت بزرگ‌تری است.

- این‌ها توضیحات و روشنگری‌ها و دلایل دعوت ما در ارتباط با ترک تعصب مذهبی است:

آیا بعد از این توضیح و بیان و مثال‌ها و شواهد که برای اثبات دعوت خود به آن‌ها اشاره کرده‌ایم و بیان کنندة آن هستند که بحقیقت موضوع دعوت ما مهم وضروری است (که همان مساله ترک تعصب مذهبی است) اگر واقعاً حق به جانب ما است می‌خواهیم که همگی به سوی اسلام حقیقی برگردیم، و به شریعت صحیح و درست مطابق با کتاب و سنّت پایبند باشیم و با صدق و اخلاص تمام در جهت نهضت مورد نظر گام بر داریم - یا اینکه باز معتقد به این هستی که این مسأله، جزئی بوده و ارزشی ندارد و همانطوریکه که فکر می‌کنی سر هیچ قشقرقی بر پا کردن است؟ در هر حال ما می‌خواهیم مسئولیت را از دوش خود برداریم، و با تبلیغ آنچه که معتقدیم حق است گناه تبلیغ نکردن را از خود دور کنیم. و اگرعمر و یازید دعوت ما را قبول نکنند و حتی اگر یک نفر هم آن را قبول نکند به ضرر ما نیست. چرا که خداوند تبارک وتعالی – به پیامبر خود ص می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ٢١ لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ ٢٢﴾ [الغاشیة: 21- 22].

(پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای؛)٢١(تو بر آنان مسلط نیستی [که به قبول ایمان مجبورشان کنی،)

﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٨٢﴾ [النحل: 82]. (زیرا فقط رساندن آشکار [پیام وحی] بر عهده توست)

خداوندا، شاهد باش آنچه را که وظیفه ما بود، انجام دادیم.

1. 1- فی المجلدالخامس- العددالثانی والثالث والرابع والخامس. [↑](#footnote-ref-1)
2. 1- اصول الفقه للخضری ، ص 357. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1- مجلة المسلمون ، السنة الخامسة، ص 469-470. [↑](#footnote-ref-3)
4. 1-المستصفی للغزالی،ص101-103. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1- المستصفی ،ص 103. [↑](#footnote-ref-5)
6. 2- امام محمد غزالی در رابطه با اجتهاد با کسانی است که توانایی و استعداد اینکار را ندارند و بدون علم و آگاهی بوده و دارای دینی ضعیف هستند. (لزوم اتّباع مذاهب الائمه) ص 13. [↑](#footnote-ref-6)
7. اين را ترمذی روایت کرده است و آن را حسن دانسته. و شیخ ما در تعلیق آن گفته که با آن سند صحیح است [↑](#footnote-ref-7)
8. 2- بروایت ترمذی و وابن ماجه و دارمی. وشیخ ما نیز آن را حسن قرار داده است [↑](#footnote-ref-8)
9. 1- بروایت شافعی در سننش(1/14) مرسلاً و طبراني و بمجموع طرق آن صحيح است. [↑](#footnote-ref-9)
10. 1-متفق علیه. [↑](#footnote-ref-10)
11. 2- عزاه صاحب المشکاة الی البیهقی وهومرسل ولکن ذالک شیخنا فی التعلیق أنه روی موصولاً من طریق جماعة من الصحابة ، وصحّح بعض طرقه الحافظ والعلائی.انظر المشکاة (1/82-83)بتحقیق شیخنا. [↑](#footnote-ref-11)
12. 3-انظرالروض الباسم فی الذب عن سنة أبی القاسم (1/38و39) لابن الوزیر. [↑](#footnote-ref-12)
13. 1-بازگشت به سنت (مجلة المسلمون 5/465و466). [↑](#footnote-ref-13)
14. - جامع بیان العلم(2/143). [↑](#footnote-ref-14)
15. 1- الاعتصام للشاطبی (ط السعادة 342-343) [↑](#footnote-ref-15)
16. 2- نگا: اللامذهبیة ، ص 37و38. [↑](#footnote-ref-16)
17. 3- نگا: اللامذهبیة ، ص 39. [↑](#footnote-ref-17)
18. 1- اللامذهبیة،ص 40. [↑](#footnote-ref-18)
19. 1- متفق علیه. [↑](#footnote-ref-19)
20. 1-متفق علیه. [↑](#footnote-ref-20)
21. - معارج الوصول ، ط مکتبة دارالبیان،ص 37و39. [↑](#footnote-ref-21)
22. 1- إعلام الموقعین لإبن القیم (3/294-295). [↑](#footnote-ref-22)
23. 2- صفة صلاة النبی الباني،ص17. [↑](#footnote-ref-23)
24. 1- این آثار را ابن عبدالبر در کتاب«جامع بیان العلم»2/143-137 آورده است [↑](#footnote-ref-24)
25. 1- المحقب : ملقدي كه از كس ديگری تقلید کند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - جامع بیان العلم لابن عبد البر (2/136و137). [↑](#footnote-ref-26)
27. - یعنی کسانی فکر و نظر و رأی دارند [↑](#footnote-ref-27)
28. - بازگشت به سنت /البانی:(المسلمون 2/466). [↑](#footnote-ref-28)
29. - تاریخ التشریع الإسلامی للخضری،ص 332. [↑](#footnote-ref-29)
30. 1- إیقاظ الهمم:104. [↑](#footnote-ref-30)
31. 2- الإیقاظ ، ص 99. [↑](#footnote-ref-31)
32. 3- الإیقاظ ،ص 114. [↑](#footnote-ref-32)
33. 4- صفة صلاة النبی،ص30. [↑](#footnote-ref-33)
34. 5- صفة الصلاة ،ص 33. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صفة الصلاة ،ص 24و25. [↑](#footnote-ref-35)
36. - صفة الصلاة،ص27و28. [↑](#footnote-ref-36)
37. - أیضاً ، ص 34. [↑](#footnote-ref-37)
38. - نقله فی التعلیق علی ایقاظ الهمم ،ص 93. [↑](#footnote-ref-38)
39. - صفة الصلاة ، ص 34. [↑](#footnote-ref-39)
40. 1-جامع بیان العلم(2/43). [↑](#footnote-ref-40)
41. - مجلة المسلمون(5/284-285). [↑](#footnote-ref-41)
42. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-42)
43. 1- من أبرز هولاء العلماء الشعرانی فی کتابه المیزان ، فقد صرح بذلک واحتج به بکلام طویل فانظره فیه «1/26» [↑](#footnote-ref-43)
44. 1- انظرکتاب «حصوننا مهددة من داخلها» للدکتورمحمد محمد حسین،ص 18-21. [↑](#footnote-ref-44)
45. 1- المدخل الفقهی العام 1/5و184). [↑](#footnote-ref-45)
46. 1- بروايت ترمذي و تصحيح الباني (فی تعلیقه علی المشکاة 3/293). [↑](#footnote-ref-46)
47. 1- متفق علیه. [↑](#footnote-ref-47)
48. 1- متفق علیه [↑](#footnote-ref-48)
49. 1-جامع بیان العلم 2/144. [↑](#footnote-ref-49)
50. 3- صفة الصلاة النبی ، ط 5،ص28. [↑](#footnote-ref-50)
51. - جامع بیان العلم 2/143-144. [↑](#footnote-ref-51)
52. - رواه مسلم والنسائی عن جابر. [↑](#footnote-ref-52)
53. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-53)
54. - رواه مسلم . [↑](#footnote-ref-54)
55. - رواه الدارمی. قال شیخنا فی المشکاة (1/66): وسنده صحیح. [↑](#footnote-ref-55)
56. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-56)
57. 1- اين را ابن عبد البر با سند خويش در كتاب الانتقاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء ص41 روايت كرده است [↑](#footnote-ref-57)
58. - صفة الصلاة ،ص 28. [↑](#footnote-ref-58)
59. - صفة الصلاة ،ص 24و25. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مناقب الإمام احمد لابن الجوزی،ص 192و193و194. [↑](#footnote-ref-60)
61. - مناقب الإمام احمد لابن الجوزی ،ص 192و193و194. [↑](#footnote-ref-61)
62. - صفة صلاة النبی لشیخنا.ص34. [↑](#footnote-ref-62)
63. - انكار تعصب مذهبی امام شافعي را براي طولاني بود آن در آخر ذكرنموديم . [↑](#footnote-ref-63)
64. 1- مختصر المزنی بر هامش کتاب الأم للشافعی، ج1،ص2 من طبعة الهند. [↑](#footnote-ref-64)
65. 2- صفة الصلاة، ص 30و33. [↑](#footnote-ref-65)
66. 1- المجموع للنووی،ط زکریا یوسف 1/104. [↑](#footnote-ref-66)
67. 2- المجموع للنووی،ط زکریا یوسف 1/104. [↑](#footnote-ref-67)
68. 1- الرسالة،ط شاکر ،ص 221. [↑](#footnote-ref-68)
69. 2-الرسالة،ص 230. [↑](#footnote-ref-69)
70. 1- الرسالة،ص 422-426. [↑](#footnote-ref-70)
71. 1- الرسالة،ص 428-429. [↑](#footnote-ref-71)
72. 1- کتاب اختلاف الحدیث للشافعی علی هامش کتاب الأم له أیضا، طبعة الهند، ص 20و21. [↑](#footnote-ref-72)
73. 1-المجموع (1/105). [↑](#footnote-ref-73)
74. 2- صفة صلاة النبی ،ص31. [↑](#footnote-ref-74)
75. 1- صفة الصلاة، ص37. [↑](#footnote-ref-75)
76. 1- القول المفید فی ادلة الاجتهادوالتقلید ، ص17. [↑](#footnote-ref-76)
77. 1- القول المفید للشوکانی،ص 17. [↑](#footnote-ref-77)
78. 2- متفق علیه. [↑](#footnote-ref-78)
79. 1- القول المفید، ص 21. [↑](#footnote-ref-79)
80. 3-رواه مسلم ورواه البخاری بدون الجملة الاخیرة. [↑](#footnote-ref-80)
81. 1- قلت: ورد حدیث فیه الأمر بالتمسک بالسواد الأعظم ، ولکنه ضعیف جدا، انظر المشکاة (1/62). [↑](#footnote-ref-81)
82. 1- رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-82)
83. 1- انظر مقدمة رسالة (الرد علی التعقیب الحثیث للشیخ ناصر). [↑](#footnote-ref-83)
84. 1- أی العشاء. [↑](#footnote-ref-84)
85. 1- قلت: ذکر مثل ذلک شیخنا عن اهل بلاده الالبان ایضا. [↑](#footnote-ref-85)
86. 2-رواه البخاری وغیره. [↑](#footnote-ref-86)
87. 1-تاریخ التشریع الإسلامی للشیخ محمدالخضری،ص 356و332. [↑](#footnote-ref-87)